



فدائیان اسلام

و ...

نقل از:

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

فدائیان اسلام

سیر مشروعه طلبی در ایران

تحریر الوسيله

فهرست

۴	یادداشتی در باره ی این کتاب
	* بخش نخست، فدائیان اسلام:
۶	۱- تقلب در تاریخ، سکه رایج در جمهوری اسلامی.....
۱۱	۲- ماجرای ترور کسروی
۱۸	۳- فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی
۲۴	۴- ریشه اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی
۳۳	۵- کماندوهای گوش بفرمان کاشانی
۴۶	۶- گرفتم اینکه دیگ گشاده سر کجاست شرم گریه و حیای او
۵۶	۷- علت واقعی ترور رزم آرا: شناخت دوستان و دشمنان او
۶۴	۸- ترور رزم آرا: بیاری خدا و امپریالیسم آمریکا
۷۴	۹- پایان یک داستان ناتمام
	* بخش دوم، سیر مشروعه طلبی در ایران:
۸۶	۱- چشم انداز سیاه
۹۲	۲- بنای قرآن، بر آزاد نبودن قلم و لسان است
۹۵	۳- مشروعه یا مشروطه
۹۶	۴- شرع انوار و قانون اساسی
۹۸	۵- دموکراتیک و ملی هر دو فریب خلق اند
۹۹	۶- حکومت مشروعه و زنان.....
۱۰۱	۷- حکومت شرعی، ستم طبقاتی و محو آزادی
	* بخش سوم، تحریرالوسیله:
۱۰۴	۱- تحریرالوسیله، وسیله‌ای دیگر در خدمت تثبیت ارتجاع
۱۰۶	۲- تحریرالوسیله، وسیله‌ای در خدمت نفی کامل موجودیت انسانی زن
۱۱۱	۳- تحریرالوسیله، وسیله‌ای در خدمت نفی کامل تکامل بشریت
۱۱۴	۴- تحریرالوسیله، وسیله‌ای در خدمت نفی کامل حقوق اقلیتهای مذهبی

یاداشتی در باره‌ی این کتاب

کتاب حاضر، از جمله سلسله مقالاتی است که بتدریج در شمارهایی از نشریه "رهائی"، ارگان سازمان وحدت کمونیستی، به چاپ رسیده است. با این وجود ضرورت چاپ آن بصورت یک مجموعه، در دنیای فریب و دروغی که وجود دارد، لاقلاً برای جویندگان حقیقت روشن است. چرا که از یکسو، تبلیغات پیرامون "خلقی و ضد امپریالیست بودن" رژیم اسلامی، با سرپوش گذاشتن بر روی حقایق تاریخی، همچنان جزء مصالح برادر بزرگتر است، و از جانب حزب توده و اعوان و انصارش ادامه دارد. و از سوی دیگر بسیاری کسان که، همواره برخورد به خیانت های تاریخی روحانیت را طفره میروند، و با توهّم آفرینی در بین توده ها، در فکر ایجاد حکومت اسلامی، باز می خواهند آزموده ها را بیازمایند.

ما پیوسته بر این عقیده بوده و هستیم که رهایی انسان ها در راستای تاریخ، جز از طریق برخورد مشخص به وقایع و حقایق میسر نیست. این برخورد وظیفه ماست، و کوتاهی در آن خیانت است.

ضمناً لازم به یادآوری است بجز تغییراتی جزئی جهت تنظیم برای کتاب، تغییری در اصل مطالب داده نشده است.

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

فوریه ۱۹۸۲

فصل نخست

فدائیان اسلام

نقلب در تاریخ، سکه‌ی رایج در جمهوری اسلامی

از همان نخستین روزهای پس از قیام بهمن ماه، که روحانیت همراه با بورژوازی با سوار شدن بر گرده‌ی توهم توده‌ها به حکومت رسید، مسخ تاریخ یک‌صد سال اخیر کشور ما آغاز شد. فقط یک‌ماه پس از قیام یعنی در ۲۴ اسفند تلویزیون جمهوری اسلامی برنامه‌ی مفصلی به تجلیل از آیت اله کاشانی اختصاص داد. در آن برنامه، به‌اساسی‌ترین مقطع جنبش یعنی از حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد (آغاز خیانت کاشانی به جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها) و به نقش تعیین کننده و خائنه‌ی او در موقعیت کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، به‌بهانه‌ی "تنگی وقت" مطلقاً اشاره نشد.

مسخ واقعیت‌های تاریخی در مورد نهضت ملی کردن صنعت نفت به‌حدی وقیحانه بود که حتی علی‌اصغر حاج سید جوادی که چه قبل از قیام و چه ماه‌ها بعد از قیام از آن، در ایجاد توهم توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نقش قابل توجهی داشت، دهان به‌اعتراض گشود^۱، و همان وقت در شماره‌ی ۳۱ نشریه‌ی "جنبش" مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «به‌تاریخ دروغ نگوئید».

از همان آغاز تا به امروز، این دروغگوئی‌های بیشرمانه به تاریخ و به توده‌ها، بویژه در مورد جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، شورش ۱۵ خرداد، قیام باشکوه توده‌ها علیه رژیم ستمگر پهلوی، در باره‌ی بهبهانی‌ها، شیخ فضل‌الله‌ها، آیت‌الله کاشانی‌ها، نواب صفوی‌ها، آیت‌الله بروجردی‌ها، حجت‌الاسلام فلسفی‌ها، آیت‌الله خمینی‌ها و ده‌ها آیت‌الله و حجت‌الاسلام ریز و درشت، همچنان ادامه دارد و هر روز ابعاد هولناکتری به‌خود می‌گیرد، تا جایی که امروز انسان نمی‌داند آن‌چه می‌شنود، می‌خواند و می‌بیند، به راستی می‌شنود، می‌خواند و می‌بیند و یا با کابوس وحشتناکی مواجه است. امروز تاریخ‌نویسان آن‌ها در مسخ واقعیت‌های تاریخی، در لاف غریبی زدن و در دروغبافی، روی تاریخ نویسان شاهنشاهی را هزار بار سفید کرده‌اند. امروز رهبران‌شان با وقاحتی که ابعاد عظیم و به‌تصورنیامدنی‌شان، انسان را نه فقط به خشم بلکه بیش‌تر به وحشت می‌اندازد، نعل وارونه می‌زنند. امروز وعاظ آریامهری و آخوندهای ساواکی‌شان به نشخوار همان اباطیلی که در مناظر می‌بافتند، با تبدیل نام آریامهر به امام امت، ادامه می‌دهند. حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی که در بیانات خود پس از کودتای ۲۸ مرداد عبارت "السلطان ظل الله فی الارض" را تکرار می‌کرد (پیغام امروز، ۵۸/۳/۲۸)، کسی‌که قبل از شهریور ۲۰، دلال بازار بوده و حتا بعدا وقتی‌که معمم شد دست از دلالتی برداشت تا آن‌جا که روزنامه‌ی فکاهی توفیق در باره‌اش شعری سرود که يك مصراع آن چنین بود: "کی علی در جنگ لاستیک می‌فروخت؟" و از سال ۱۳۲۵ به بعد با دریافت مستمری ماهانه (با حقوق همدریف سرتیپی) از رکن ۲ ارتش شاه، در پادگان‌ها سخنرانی می‌کرد و در دانشکده‌ی افسری شعار "چه فرمان یزدان چه فرمان شاه" را می‌داد، کسی که یکی از دستیاران سرلشگر زاهدی - نخست‌وزیر کودتا - و دوست سرتیپ بختیار - فرماندار نظامی - و سرلشکر باتمان قلیچ - رئیس ستاد ارتش - بود و پس از کودتا به توصیه‌ی آیت‌الله کاشانی، به منظور تأیید رژیم پایه‌های حکومت آن در شهرستان‌ها سخنرانی می‌کرد (مجله‌ی بام شاد، به‌نقل از روزنامه‌ی آیندگان ۵۸/۵/۱۳)، امروز همان وظایف را در رژیم جمهوری اسلامی برعهده دارد و برای سلامت "نایب امام" و "امید مستضعفان جهان" و "حفظ وجود رهبر عظیم‌الشان انقلاب از جمیع آفات و بلیات" دعا می‌کند، به‌منظور تأیید رژیم جمهوری اسلامی و تحکیم پایه‌های حکومت آن از شهری به شهر

^۱ - البته ناگفته نباید گذاشت که علی‌اصغر حاج سید جوادی، حتی در همین مقاله (ضمن دفاع از دکتر مصدق و برشمردن خیانت‌های کاشانی) سعی کرد که توهم توده‌ها نسبت به "قشری از روحانیت" و بویژه به "آقای خمینی" را تحکیم بخشد. و امروز لابد از آن همه مجیز گوئی در صفحات "جنبش" نسبت به "قشر روحانیت مبارز" و "رهبر انقلاب" پشیمان است!

دیگر می‌رود. از طرف دائره‌ی سیاسی - ایدئولوژیک (نام اسلامی رکن ۲ ارتش)، برای ایراد سخنرانی در پادگان‌های تهران و شهرستان‌ها دعوت می‌شود، در حضور آیت‌الله خمینی از "شیخ فضل‌الله شهید" تجلیل به عمل می‌آورد، در نماز جمعه‌ی تهران به امامت حجت الاسلام خامنه‌ای به مصدق دشنام می‌دهد. خلاصه این که، یکی از گلهای سرسبد جمهوری اسلامی و مورد احترام و علاقه‌ی شدید "امام امت" و مرشد فدائیان اسلام است.

امروز، آن‌که رهبری می‌کند، آن‌که حکومت می‌کند، آن‌که قانون می‌نویسد، آن‌که حاکم شرع است، آن‌که ابزار سرکوب را می‌گرداند، آن‌که وعظ می‌کند، آن‌که روی‌دادهای جاری را تفسیر می‌کند، آن‌که تاریخ می‌نویسد، یک شیخ فضل‌الله یا نواب صفوی و یا فلسفی است (از ظواهر امر که بگذریم و پوسته‌ها را که کنار بزنیم، پیدا کردن نقاط افتراق این سه تن، البته کار ساده‌ای نیست). نوشته‌های شیخ فضل‌الله، کتاب «حکومت اسلامی» و «برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام» را در کنار هم قرار دهید، ممکن نیست از شباهت عظیم آن‌ها دچار حیرت نشوید. قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) را با «برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام» (۱۳۲۹) مقایسه کنید، ممکن نیست از خود نپرسید که آیا هر دو این آثار از یک فکر تراوش نکرده است؟ احکام حکام شرع و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بویژه در ماه‌های اخیر را از نظر بگذرانید خواهید دید که مثلاً اگر کسی در سی سال پیش به فلان فدائی اسلام نگاه کج کرده باشد، مفسد فی‌الارض است ولی فلان مزدور و شکنجه‌گر رژیم شاه که دستش به خون ده‌ها مبارز و انقلابی آلوده است مشمول عفو امام قرار می‌گیرد. هر شماره از مجله‌ی «پیام انقلاب» (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) را که انتخاب کنید، اگر آرم سپاه پاسداران و نوشته‌ی زیر آن را نبینید، ممکن نیست که آن را با ارگان رسمی فدائیان اسلام، عوضی نگیرید.

فدائیان اسلام، امروز دیگر آن مفهوم محدود سال‌های بیست را ندارد که توسط چهار تروریست قشری پایه‌گذاری شد. فدائیان اسلام، امروز یک جریان وسیع فکری است با زیربنای مشروع طلبی و ولایت فقیه که مبتکر و بنیان‌گذار اصلی آن شیخ فضل‌الله نوری، "پیشوای کبیر" آن آیت‌الله کاشانی²، قهرمان آن نواب صفوی، خطیب آن حجت‌الاسلام فلسفی، بازوی مسلح آن سپاه پاسداران، حاکم شرع آن حجت‌الاسلام خلخالی و رهبر آن آیت‌الله خمینی است.



تازه‌ترین تحریف واقعیت‌های تاریخی که از دستگاه دروغ پراکنی رژیم یعنی تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد به‌مناسبت سال‌روز "شهادت" نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام بود. به‌روایت آن، آن چه در سی سال اخیر، بویژه در زمان نهضت ملی کردن صنعت نفت، صورت گرفت به یمن

² - باید توجه داشت که آیت‌الله کاشانی از فدائیان اسلام بعنوان عمل‌بی‌اراده خود استفاده می‌کرد و نواب صفوی و دوستان او از نفوذ و قدرت فوق‌العاده‌ی کاشانی سود می‌جستند زیرا بخوبی می‌دانستند که بدون حمایت کاشانی حتی یک‌روز هم دوام نخواهند آورد. با این‌که فدائیان اسلام، همواره از کاشانی بعنوان "رهبر کبیر" خود یاد می‌کنند، روابط آنها، برخلاف ادعای فدائیان اسلام، همواره چندان حسنه نبود. آیت‌الله کاشانی هر جا که منافع خاص او ایجاب می‌کرد به توقعات فوق‌ارتجاعی فدائیان اسلام (مثلاً در زمینه‌ی "بیرون ریختن زنان از ادارات")، مهار می‌زد. کاشانی قشریت و تحجر فکری شیخ فضل‌الله‌ها، نواب صفوی‌ها و رهبران کنونی جمهوری اسلامی را نداشت و از نوعی بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود.

آیت‌الله کاشانی و تنی چند از عمال بی‌اراده‌ی او و همفکران آن‌ها بوده، و توده‌ها در آن جنبش بزرگ توده‌ای هیچ نقشی نداشته‌اند.

"نقش شخصیت شما در ایجاد این قیام ناچیزتر از آن است که در مخیله‌ی خود سنجش کرده یا دوستانتان توجیه می‌نمایند، بلکه این التهاب و اثر قیام عمومی است که کاشانی را در طلیعه‌ی يك جنبش، بزرگ کرده تا ریاست مجلس سوق داده است."

این را امروز نه کمونیست‌ها بلکه در همان ایام روزنامه‌ی «مردم ایران» یعنی ارگان «خداپرستان سوسیالیست» در شماره ۳۵ مورخ ۱۱ / ۴ / ۳۲ خطاب به کاشانی نوشت. وقتی که نقش آیت‌الله کاشانی، که به قول حسنین هیکل " از لحاظ نفوذ معنوی و جاه و جلال، قوی‌ترین رهبر شیعه" بود³، به حق چنان ناچیز باشد، دیگر حساب چند تروریست فدائی اسلام (که اگر متحد آن‌ها یعنی چاقوکشان حزب دکتر بقائی را کنار بگذاریم، تعداد فعالین‌شان در آن زمان از انگلستان دو دست تجاوز نمی‌کرد)، کاملاً روشن است.

پیداست که در رژیم جمهوری اسلامی وقتی که هر روز، در مقابل چشمان حیرت‌زده‌ی میلیون‌ها انسان، با وقاحت تمام در زمینه‌ی بدیهی‌ترین مسایل بتوان دروغ گفت چرا نشود در مورد وقایع سی سال قبل، نعل و ارونه زد؟

می‌دانیم که فدائیان اسلام، پس از سکوت بیست و چند ساله، بعد از فرار شاه، در زمان حکومت شاهپور بختیار، با انتشار مجدد «ارگان انقلابی اسلامی» و «ارگان اساسی انقلاب»⁴ یعنی روزنامه‌ی «نبرد ملت» فعالیت مجدد خود را آغاز کردند. اما جمعیت فدائیان اسلام، کی، چرا و چگونه بوجود آمد؟ چه قدرتی در پس فعالیت‌های تروریستی آن خوابیده بود؟ در جریان سال‌های سی چه ضرباتی به جنبش ضدامپریالیستی توده‌ها وارد آورد؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد، «دشمنان طاغوت» چه می‌کردند؟ چرا و چگونه در سال ۳۶، نواب صفوی و همدستان او کشته شدند؟

ما در طی چند مقاله می‌کوشیم به سوالات فوق پاسخ دهیم. برای نگارش این مقالات، عمدتاً از منابع و «اسناد معتبر»ی که توسط فدائیان اسلام، دوستان و هواداران آن‌ها در جمهوری اسلامی نوشته شده، استفاده خواهیم کرد تا نگویند که کمونیست‌ها برای "کوبیدن فرزندان برومند اسلام" از اسناد مجعول و غیر معتبر بهره برداری کرده‌اند. برآستی چه کسی می‌تواند ادعا کند که «کشف‌الاسرار» خمینی؛ «برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام»؛ مصاحبه‌های مجله‌ی «پیام انقلاب» با عبدخدایی از اعضای قدیمی فدائیان اسلام، ضارب دکتر حسین فاطمی، وکیل فعلی مجلس شورای اسلامی، نوشته‌ی عبدالله کرباسچیان، مدیر و سردبیر نشریه‌ی «نبرد ملت» قبل از ۲۸ مرداد و امروز؛ مقالات مندرج در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و «اسناد معتبر» مشابه، ساخته‌ی کمونیست‌ها و "دشمنان اسلام" است؟

ما بررسی خود را در باره‌ی فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۴ آغاز می‌کنیم.

³ - "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکل صفحه‌ی ۷۲، توضیحاً اضافه کنم که حسنین هیکل روزنامه نگار مصری، در سال ۱۳۲۹، پس از ترور رزم‌آرا به ایران آمد و در طی اقامت یک‌ماهه‌ی خود در ایران، چهار بار با آیت‌الله کاشانی ملاقات و مصاحبه کرد. حاصل این بازدید یک‌ماهه از ایران سلسله مقالاتیست در روزنامه‌ی اخبار‌الیوم که بعداً در سال ۱۳۳۰ در کتابی تحت عنوان "ایران، فوق برکان" جمع آوری و منتشر شد. کتاب مذکور در سال ۱۳۵۸، با انگیزه‌های مشخص و با ترجمه‌ای مثله شده توسط نشریه‌ی "عادیات" (قم صندوق پستی ۲۰۹) به فارسی انتشار یافت. همین ترجمه‌ی ناقص و مثله شده‌ی فارسی یکی از منابع ما در این سلسله مقالات خواهد بود.

⁴ - مراجعه کنید به جزوه‌ی "علل توطئه‌ی مکارانه‌ی ارشاد! ملی! علیه روزنامه‌ی نبرد ملت، نخستین نشریه‌ی انقلابی اسلامی ایران" بقلم عبدالله کرباسچیان، مدیر روزنامه‌ی نبرد ملت صفحات ۷ و ۱۰.

"در سال ۱۳۲۴، آقای سید مجتبی نواب صفوی سازمان فدائیان اسلام را به کمک آقایان سید حسن امامی و سید عبدالحسین واحدی و سید محمد واحدی تاسیس می‌کند".

("برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه، صفحه‌ی ۱).

"آغاز نبرد «فدائیان اسلام» با کشتن کسروی شروع می‌شود. مرگ کسروی آغاز انقلاب فدائیان اسلام است. پس از آن هم عده‌ای از جنایتکاران را کشتیم و رزم‌آرا را ما کشتیم. نفت را ما ملی کردیم".

(بیانات پر شور برادر حجت‌اسلام عظیمی در اجتماع پر مهر و صفای طرفداران سازمان در میدان معین به‌مناسبت ۱۷ شهریور "نبرد ملت"، ۲۲ / ۶ / ۵۹).

قتل مورخ و محقق دانشمند، احمد کسروی، توسط فدائیان اسلام بر کسی پوشیده نیست و جای هیچگونه تردیدی در این زمینه وجود ندارد. فدائیان اسلام همواره از آن به‌عنوان "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" و از افتخارات خود ذکر می‌کنند. در باره‌ی انگیزه‌ی قتل کسروی، یعنی انگیزه‌ی کشتن فکر و بریدن زبان به شیوه‌ی اسلامی، روایات فراوانی وجود دارد و از آن جمله روایتی است که حسنین هیکل در کتاب "ایران، کوه آتشفشان" نقل می‌کند.

"نواب صفوی، رهبر جمعیت، روزی در مسجد هندی در نجف نشسته بود که ناگهان روزنامه‌ای از ایران بدست وی داده شد که مقاله‌ای از احمد کسروی در آن درج شده بود. نواب صفوی در حین مطالعه‌ی آن مقاله متوجه شد که نوشته‌های کسروی متضمن طعن‌های زننده بر دین مبین اسلام است!! نواب بعد از مطالعه‌ی آن، با خشم و غضب برخاسته به نزد یکی از اساتید حوزه رفت تا رای آن استاد را در باره‌ی نویسنده‌ی مقاله بداند...^۵ و استاد جواب داد: "کافر است، و قتلش جایز" (ص ۷۷)

نکته‌ی جالب و ناشناخته‌ای در رابطه با انگیزه‌ی قتل کسروی توسط فدائیان اسلام قابل ذکر است "کشف‌الاسرار" خمینی پس از شهریور ۱۳۲۰ و در هر حال قبل از ترور کسروی در ۱۳۲۴ انتشار یافته است.^۶ "کشف‌الاسرار" در واقع فحش‌نامه‌ای است علیه شریعت سنگلجی و بویژه علیه "کسروی خبیث و کسروی‌ها"، نقل قول‌های تکان‌دهنده‌ای که از این کتاب ارائه خواهیم داد می‌تواند نه تنها سرنخ‌هایی در رابطه با ترور کسروی بدست دهد بلکه همچنین بر تاریخ بلافاصله، پرتو افکند و برای روشن کردن پاره‌ای از نقاط هنوز تاریک و برخی از جنبه‌های به ظاهر گیج‌کننده‌ی رویدادهای دو سال اخیر، راهنما باشد. همچنان در رابطه با ترور کسروی در این‌جا اشاره کنیم (توضیح بیشتر آن را بعداً خواهیم داد) که در زمان انتشار "کشف‌الاسرار" آیت‌الله خمینی از مدرسین حوزه علمیه‌ی قم بود و نواب صفوی، از طلاب علوم دینی همین حوزه.

اگر پیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام در طی چهل سال اخیر محتاج به تحقیق وسیع‌تر و فاکت‌های بیشتری است (و ما در این‌جا با طرح مساله و بدست دادن سرنخ‌ها از محققان و مورخان برای اثبات آن یاری می‌طلبیم)، رابطه‌ی تنگاتنگ فدائیان اسلام با آیت‌الله کاشانی، لااقل از سال ۱۳۲۵ به این طرف، از موضوعات کاملاً شناخته و اثبات شده است. فزون بر نوشته‌های فدائیان اسلام و طرفداران

^۵ - نقطه‌ها از ترجمه‌ی فارسی است.

^۶ - این کتاب تاریخ انتشار ندارد ولی با توجه به پاره‌ای اشارات در متن کتاب، تاریخ انتشار آن بین سال‌های ۲۳ - ۱۳۲۱ می‌باشد.

آیت‌الله کاشانی، صاحب‌نظران نیز بکرات بر این امر تکیه کرده‌اند. فعالیت فدائیان اسلام، از همان آغاز، چنان با نام کاشانی گره خورده است که نمی‌توان در باره‌ی فدائیان اسلام بحث کرد و از آیت‌الله کاشانی سخنی به‌میان نیاورد. با این حال در این سلسله مقالات گرچه سعی خواهیم کرد به‌این امر نپردازیم ولی برای روشن شدن برخی از مسائل در رابطه با فدائیان اسلام ناگزیریم بخشی کوچک از اسناد فراوانی که در دست است (و ما در بررسی نقش روحانیت در جنبش ملی کردن صنعت نفت، از آن‌ها استفاده خواهیم کرد)، ارائه دهیم.

در این سلسله مقالات، پس از اشارات مختصر در زمینه‌ی علل و انگیزه‌ی قتل هژیر توسط فدائیان اسلام، در باره‌ی ترور رزم‌آرا مکتب بیشتری خواهیم کرد. چرا؟ برای این‌که يك دروغ بزرگ تاریخی و بسیار رایج در این روزها را افشا کنیم. زیرا که این روزها غالباً ادعا می‌شود که اگر رزم‌آرا توسط فدائیان اسلام ترور نمی‌شد نهضت ملی‌کردن صنعت نفت در ایران بوجود نمی‌آمد. چرندیات آن برنامه‌ی تلویزیونی در سال‌روز مرگ نواب صفوی و خزعبلات (مذکور در فوق) آن آخوند نیمچه فاشیست که: "... رزم‌آرا را ما کشتیم، نفت را ما ملی کردیم"، به‌کنار، واقعیت قتل رزم‌آرا در کجا است؟ علت واقعی ترور رزم‌آرا با معرفی دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلستان، شوروی زمان استالین و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او (امریکا، شاه و دربار، بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی و روحانیت بویژه آیت‌الله کاشانی) می‌تواند روشن شود. ضمن بررسی این امر، خواهیم دید که فدائیان اسلام نقشی بیش از مزدور و عامل اجرائی نداشته‌اند، عروسکان يك خیمه‌شب بازی بوده‌اند که نخ آن از جای دیگری کشیده می‌شد، از جایی که کودتای ۲۸ مرداد کارگردانی شد. اشاراتی خواهیم داشت به ملاقات نواب صفوی و عبدالحسین واحدی با شاه قبل از ترور رزم‌آرا و تجویز تلویحی شاه به قتل رزم‌آرا در این ملاقات (مجله‌ی «رنگار امروز»، مصاحبه با وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی، شماره‌ی ۴، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸). و خواهیم دید که در جلسه‌ی سری در مورد قتل رزم‌آرا تصمیم گرفته شد چه کسانی شرکت داشته باشند.

نقش خائنه‌ی آیت‌الله کاشانی (و نتیجتاً عمال بی‌اراده‌ی او، فدائیان اسلام) از سی تیر ۳۱ به‌بعد و نقش تعیین‌کننده‌ی آیت‌الله کاشانی (و روحانیت در مجموع) در موفقیت کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع تحقیق جداگانه‌ای خواهد بود و در این سلسله مقالات به‌آن نخواهیم پرداخت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد فدائیان اسلام، که امروز مانند تمام روحانیون، صد البته از زمان تولد، "ضد طاغوت" و "دشمن نظام شاهنشاهی" بوده‌اند، راست راست می‌گردند. نواب صفوی برای ایراد سخنرانی‌های مذهبی به شهرستان‌ها سفر می‌کند. در سال ۳۳، نواب صفوی به کشورهای عربی از جمله عراق، اردن و مصر می‌رود و پس از بازگشت به تهران، مورد استقبال پرشور فدائیان اسلام و بعضی از روحانیون بسیار سرشناس امروز قرار می‌گیرد. نواب صفوی پس از بازگشت از سفر به ملاقات شاه می‌رود ("برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه، ص ۳).

و سرانجام خواهیم رسید به علل اصلی دستگیری و کشته شدن نواب صفوی در سال ۱۳۳۶ و ختم غائله و سکوت بیست ساله‌ی فدائیان اسلام.⁷

7 - "تجدید حیات" فدائیان اسلام، از چندماه قبل از قیام بهمن ماه تا به امروز خود از موضوعات مفصل و بسیار جالبی است که در این سلسله مقالات به آنها نخواهیم پرداخت. بررسی این امر را به فرصت جداگانه‌ی دیگری محول می‌کنم.

ماجرای ترور کسروی

در بخش قبل با نقل قولی از مقدمه‌ی "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" نوشتیم که گروه فدائیان اسلام در سال ۱۳۲۴ تاسیس شده است. با ذکر عبارتی از "بیانات پرشور برادر حجت‌الاسلام عظیمی" (چاپ شده در جرایدهای شریفه‌ی نبرد ملت) دیدیم که ترور کسروی در واقع مبدا تاریخ تاسیس، "آغاز نبرد" و "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" به شمار می‌رود. در همان‌جا با ارائه‌ی عبارتی از کتاب "ایران، کوه آتشفشان"⁸، ملاحظه کردیم که حضرت نواب صفوی، در نجف، با خواندن مقاله‌ای از کسروی به‌سختی منقلب می‌شود و "خشم و غضب" جهت استفتا به حضور "یکی از استادان حوزه" می‌رسد و پس از بیان مطلب "استاد" فتوا می‌دهد: "کافر است و قتلش جایز".

در این‌جا می‌کوشیم که قتل کسروی را از زاویه‌ی تازه‌ی مورد بررسی قرار دهیم. همان‌طوری‌که در بخش قبل گفته‌ایم آنچه در این زمینه خواهد آمد به‌عنوان دادن سرنخ‌ها و گشودن باب جدیدی در رابطه با قتل کسروی (و در واقع، در ارتباط با رویدادهای دو ساله‌ی اخیر و تاریخ بلافاصله) می‌باشد. هر چند که برداشت‌های خود را در وجود پیوند بین آیت‌الله خمینی / فدائیان اسلام / قتل کسروی، هنوز برای اثبات این پیوند و رابطه‌ی مستقیم، کافی نمی‌دانیم و قبلاً گفته‌ایم که این امر نیاز به تحقیق بیشتر و دسترسی به شواهد و اسناد جدیدتری است. با این‌همه، در خوش‌بینانه‌ترین حالات، بطوری که خواهیم دید، دست کم، در وجود رابطه‌ی غیر مستقیم بین آیت‌الله خمینی / فدائیان اسلام / قتل کسروی، تردید نمی‌توان داشت.

در آغاز سال‌های ۱۳۲۰، سه گروه از معتقدان به خدا و اسلام، فعالیت چشم‌گیری داشته‌اند:

۱ - افرادی نظیر احمد کسروی و شریعت سنگلجی که می‌کوشیدند اخبار و احادیث و خرافات یعنی "زباله‌های هزار ساله" را از دامان دین بزدایند. و با تحلیلی روبنایی در زمینه‌ی مشکلات گریبان‌گیر جامعه و با برخوردی بورژوائی به‌جنگ خرافات مذهبی بروند.

۲ - افرادی نظیر مهندس بازرگان و دکتر سحابی که می‌کوشیدند "عملی بودن" احکام طهارت و نجاسات و وجود جن و فرشته و افسانه‌های کتب مذهبی از جمله قرآن در مورد آفرینش را به کمک فیزیک و ترمودینامیک و نظریه‌ی تکامل انواع داروین و غیره "اثبات" کنند.⁹

۳ - افرادی نظیر آیت‌الله خمینی که می‌کوشیدند با نوشتن کتاب‌هایی مانند "کشف‌الاسرار" نه تنها "برادران ایمانی" را تحریک کنند که "قلم‌های خونین و مسموم" و "تنگین" کسروی‌های "خبیث"¹⁰ را بشکنند بلکه از "ملت غیور قرآن" مصرانه بخواهند که "تخم این ناپاکان بی‌آبرو"، "کودن"، "فتنه‌انگیز"، "ماجراجو"، "طرار یاوه سرا"، "عقل و خرد باخته و افسار گسیخته"، "هرزه‌گو"،

⁸ - نوشته‌ی حسنین هیکل، چاپ ۱۳۳۰، ترجمه‌ی فارسی در ۱۳۵۸، ناشر: "عادیات"، قم، صندوق پستی ۲۰۹.

⁹ - "مصاحبه با رفقا حسین روحانی و تراب حق‌شناس پیرامون تماس با آیت‌الله خمینی در نجف طی سال‌های ۴۹ تا ۵۳"، (۳)، "پیکار شماره‌ی ۷۲، ۵۹/۶/۲۳".

¹⁰ - با اینکه واژه‌ی "خبیث" در کتاب "کشف‌الاسرار" فراوان آمده ولی در این کتاب ۳۳۴ صفحه‌ای، آیت‌الله خمینی حتی یکبار نام کسروی را نمی‌آورد. آیت‌الله خمینی در نوشته‌ی دیگری، "تفسیر سوم" در مورد "دعا و مفاتیح"، عبارت "آن مرد خبیث، کسروی" را بکار می‌برد. ولی طرفداران خمینی همه جا بدنبال "کشف‌الاسرار" در داخل پرانتز، عبارت "در پاسخ به کسروی خبیث و کسروی‌ها" را ذکر می‌کنند.

"مرد افیونی آمیغ و آخشیح تراش"، "آشوب طلب"، "بیخرد خالی از دانش و خیانتکار بی ارزش" ... را "از روی زمین" براندازند.¹¹

از سال ۱۳۲۴ گروه چهارمی پیدا شد بنام فدائیان اسلام تا به این گونه فراخوان های آیت الله خمینی در "کشف الاسرار":

"همکیشان دیندار ما، برادران پاک ما، دوستان پارسی زبان ما، جوانان غیرتمند ما، هموطنان آبرومند ما، این اوراق ننگین، این مظاهر جنایت، این شالوده های نفاق، این جرثومه های فساد، این دعوت ها به زرتشت گری، این برگراندن به مجوسیت، این ناسزاها به مقدسات مذهبی را بخوانید و در صدد چاره جویی برآئید، با یک جنبش ملی، با یک جنبش دینی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصبیت وطنی، با یک اراده ی قوی، با یک مشت آهنین باید تخم این ناپاکان بی آبرو را از روی زمین براندازید." (صفحه ی ۷۴)

لبیک بگویند.

قبل از ارائه ی نمونه های دیگر از "کشف الاسرار"، لازم است که به چند نکته ی قابل توجه در این زمینه اشاره کنیم.



ما نمی دانیم خمینی در زمان انتشار "کشف الاسرار" از نظر سلسله مراتب روحانیت چه درجه ای داشت: حجت الاسلام بود یا حجت الاسلام والمسلمین؟ ولی می دانیم که از سال ۱۳۴۷ هجری قمری (۱۳۰۶ شمسی)، از مدرسین حوزه ی علمیه ی قم بود.¹² و برای یک طلبه ی متعصب و قشری همین حوزه نظیر نواب صفوی، یک مرشد به شمار می رفت. "کشف الاسرار، خمینی در آن زمان برای نواب صفوی و همفکران او به عنوان "راهنمای عمل، تلقی می شد و دستورات صریح و مؤکد این کتاب در مورد کسروی "خبیث" برای آن ها همچون تکلیف شرعی و لازم الاجرا بود، بویژه این که نوشتن این کتاب "از طرف مراجع" به خمینی محول شده بود. و خصوصاً فراموش نکنیم، همان طوری که قبلاً توضیح داده ایم، ترور کسروی پس از انتشار این کتاب صورت گرفته است.

چرا خمینی "از طرف مراجع" به عنوان تنها فرد رافع شبهات و ابهامات "انتخاب شد؟ ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در جواب به این سوال، ضمن اشاره به "احاطه ی ایشان بر اسلام و رد شبهاتی که معاندین بر اسلام می گیرند" اضافه می کند که:

11 - آنچه در این جا در داخل گیومه آورده ایم تماماً از کتاب کشف الاسرار نقل شده است و این ها فقط مشتی است از خروار، زیرا در کمتر صفحه ای از این کتاب مفصل است که چندین نمونه از این اصلاحات فقیهانه. نایب امامانه، بچشم نخورد.

12 - پیام انقلاب (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)، شماره ی ۱۹، ۵۹/۸/۱۷.

"مبارزات امام بر علیه معاندین و کفار و جریانات انحرافی از همان ابتدای جوانی و نیز تحصیل ایشان در حوزه علمی قم وجود داشته است"¹³

و به عنوان جمله‌ی معترضه اضافه کنیم: در همان جا می‌خوانیم وقتی که مسئولیت "رفع شبهات"، "از طرف مراجع" به خمینی "محول شد"، "با این که ایشان در آن هنگام به چشم درد دچار بودند، ولی با نوشتن کتاب «کشف‌الاسرار» به‌طور معجزه آسایی درد چشم ایشان نیز برطرف شد."



محمد مهدی عبدخدایی، عضو قدیمی فدائیان اسلام و ضارب دکتر حسین فاطمی، بدون اشاره به انگیزه‌ی اصلی ترور کسروی، مقداری آسمان و ریسمان به هم می‌بافد، از "غرب‌زدگی" او و از "شکلی از ملی‌گرایی و ایمان به ناسیونالیسم" سخن می‌گوید و بالاخره یکی از گناهان کبیره‌ی او را بر می‌شمرد: او با این که "در وقایع مشروطیت بود" با این حال "از مخالفین سرسخت شیخ شهید فضل الله نوری" بشمار می‌رفت.¹⁴

به هر حال، اولین سوء قصد به جان کسروی، در چهارراه حشمت‌الدوله، توسط نواب صفوی و دو تن از "دینداران" دیگر صورت گرفت. سرنوشت کسروی از همان اولین سال‌های ۲۰ تعیین شده بود:

"... غافل از آن که با خواست خدا به همین زودی دینداران با مشت آهنین، مغز بی‌خرد آن‌ها را پریشان خواهند کرد." (کشف‌الاسرار، ص ۲۸۳)

البته "دینداران" برای پریشان کردن "مغز بی‌خرد" کسروی، در چهارراه حشمت‌الدوله، علاوه بر "مشت آهنین" فراموش نکردند که محض احتیاط، چوب و چماق را نیز به همراه ببرند.

حسین هیگل در باره این سوء قصد چنین می‌نویسد:

"فدائیان اسلام وقتی موجودیت خود را عملاً اعلام کرد که سه تن از افراد جمعیت به کسروی حمله کردند و او را چندان با چوب زدند تا نقش زمین شد و به خیال این که مرده است او را همچون نعش بی‌جان رها کرده و فرار کردند."

کسروی پس از انتقال به بیمارستان و انجام عمل جراحی از مرگ نجات می‌یابد. چند ساعت بعد از انتشار اعلامیه‌ی فدائیان اسلام مبنی بر این که "زمین از وجود خیانتکاری پاک شده ... معلوم می‌شود که زمین هنوز از وجود "خیانتکار" پاک نشده است. کسروی پس از مدتی از بیمارستان مرخص می‌شود و زندگی عادی خود را از سر می‌گیرد.¹⁵

13 - همانجا

14 - پیام انقلاب، شماره ۱۳، ۵۹/۵/۲۵.

15 - "ایران، کوه آتشفشان" صفحات ۷۹ - ۷۸.

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی بمناسبت "شهادت" نواب صفوی، با برادر بزرگ او، عضو قدیمی فدائیان اسلام، مصاحبه‌ای به عمل می‌آورد. در این مصاحبه برادر نواب صفوی " با صفای باطن و خلوص نیت" يك فدائی اسلام، روایت تازه‌ای از واقعه‌ی چهار راه حشمت‌الدوله ارائه می‌دهد و ارگان حزب جمهوری اسلامی هم البته با همان "صداقت انقلابی - اسلامی" همیشگی خود و با توجه به "رسالت مکتبی" در تصحیح اسناد تاریخی، آن را به چاپ می‌رساند. "اخوی بزرگ حضرت نواب" می‌گوید:

" کسروی هم مثلاً محکم به‌اتکاء دوستان‌اش تصمیم گرفت مرحوم نواب را از بین ببرد... و يك مرتبه، چهار راه حشمت‌الدوله کسروی يك عصایی داشت که در آن سرنیزه بود و با آن به نواب حمله کرد و نواب هم دفاع کرد. کسبه آمدند جلوی آن‌ها را گرفتند.¹⁶"

يك فدائی اسلام و ارگان حزب جمهوری اسلامی، از ترس این که مبدا دشمن خدا بشوند، البته دروغ نمی‌گویند! بگذریم...

بهر حال، فدائیان اسلام از این اولین تجربه‌ی ناموفق خود درس گرفتند و به ناکافی و غیر مطمئن بودن "مشت آهنین، و چماق" پی بردند و آن اشتباه را، چه در مورد کسروی و چه در ترورهای بعدی، هرگز تکرار نکردند. برای پریشان کردن " مغزهای بی‌خرد"، همواره گلوله‌ی سربی را به هر "آلت قتاله"ی نامطمئن دیگر، ترجیح دادند. و تجربه‌ی جدید را نیز برای اولین بار در مورد کسروی بکار گرفتند:

"يك روز صبح در کاخ دادگستری، کسروی در حالی که در مقابل دادستان به‌عنوان وکیل دعاوی، ادعا نامه‌ای را قرائت می‌نمود، ناگهان چهار مرد مسلح که نواب در راس آن‌ها بود داخل سالن محاکمه شده و بدون معطلی شروع به تیراندازی کردند."

آنگاه هفت تیر بدست، از میان انبوه جمعیت گذشتند و "داخل یکی از مساجد" شدند. پس از اطمینان به کشته شدن کسروی، در بیانیه‌ای اعلام کردند: " دنیا از شرارت‌های کسروی راحت شد."¹⁷

همین نویسنده در صفحات ۸۲ - ۸۱ شرح می‌دهد که چطور تحت فشار آیت‌الله کاشانی، چهار قاتل کسروی، در ظرف يك روز "محاکمه"، "تبرئه" و بلافاصله آزاد شدند. و برای صرف نهار بطرف خانه‌ی آیت‌الله کاشانی (قبل از آغاز "محاکمه" و صدور رای "برائت" پیشاپیش از طرف آیت‌الله به نهار دعوت شده بودند)، براه افتادند.



باتوجه به آنچه گذشت، برگردیم به مرور کوتاه خود در "کشف‌الاسرار" و رابطه‌ی آن با ترور کسروی، از میان نمونه‌های بسیار فراوان این کتاب، فقط چند عبارت دیگر را نقل می‌کنیم:

¹⁶ - روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۷.

¹⁷ - "ایران، کوه آتشفشان"، صفحه‌ی ۸۰.

آیت‌الله خمینی در "کشف‌الاسرار" می‌گوید:

تعیین تکلیف کسانی را که "از ناسزا و بیهوده سرایی کرده و از هیچ چیز به مقدسات مذهبی آن‌ها فروگذار ننمودند به اهمیت مردانه‌ی جوانان غیور دیندار واگذار می‌کنم تا آتش این فتنه که از آتشکده‌ی فارس و پیرامون زرتشت و مزدک برخاسته خاموش شود و اگر سستی کنند خواهیم دید که مثنی از این زباله‌ها دامن به‌آتش آتشکده‌ی مجوسان زده، شما را دعوت به آئین گبران کنند" (ص ۱۸).
"جوانان غیور دیندار" نیز "سستی" نکردند و چندی بعد، با همت مردانه‌ی خود یکی از سرشناس‌ترین "این زباله‌ها" را نابود کردند.

در جای دیگر، "خوانندگان محترم" را به "داوری" می‌طلبد و "ریشه‌کن کردن جرثومه‌های فساد" را "فرض" (بخوانید تکلیف شرعی) می‌شمارد:

"شما خوانندگان محترم چه داوری می‌کنید ما از گفته‌های صریح قرآن در باره‌ی هجرت و غیبت‌گویی دست‌برداریم ... و از مثنی کودک بیخرد خیابان‌گرد پیروی کنیم یا گفته‌های با قرض‌آمیخته‌ی اینان را سوء نیت تلقی کرده، ریشه‌کن کردن جرثومه‌های فساد را که موجب تشنت وحدت اسلام و اخوت قرآنی ... است بر خود فرض شماریم و با پنجه‌های انتقام مردانه گلوی این بی‌خردان را فشار دهیم تا دیگر یاره سرایی نکنند و دست ناپاک خود را بگفته‌های خدا و پیغمبران و الیا دراز نکنند." (همان‌جا، صفحه‌های ۵۶ - ۵۵)

آیت‌الله خمینی مردم "یکتاپرست خدا خواه دشمن شرک" را از بابت "قد علم" نکردن در مقابل نویسنده‌ی "آن کتاب ننگین" مورد سرزنش قرار می‌دهد:

"چرا در مقابل آن کتاب ننگین «تاریخ شیعیگری» با آن اسم آمد که گویی با لغت جن نوشته شده و آمیغ و آخشیع‌ها و صدها کلمات وحشی دور از فهم را به رخ مردم کشیده و زرتشت مجوس مشرک آئین پرست را... مرد پاک خدا خوانده چه شد که هیچ قد علم نکرده و یاره‌های او را جواب نگفتید... آوخ از این آدمیزاد... تقو بر تو ای آدمیزاد." (همان‌جا، صفحه‌های ۶۰ - ۵۹)

آیت‌الله خمینی، از همان سال‌های ۲۳ - ۲۱ با الهام از "گفته‌های صریح قرآن در باره‌ی غیب‌گویی"، آینده‌ی کسروی را پیش‌گویی کرده بود:

"ای خدادوست... چرا عوام‌فریبی میکنی و بنام خدا و قرآن می‌خواهی دسته‌بندی کنی، پس آن حرف آخر را، که اگر به‌شما مجال دادند، خواهید گفت اول بگوئید." (ص ۶۰ تاکید از ما است)

البته چندی بعد، نواب صفوی و همفکرانش به او چنین مجالی ندادند و در دادگستری کارش را یکسره کردند.

در جای دیگر می‌خوانیم:

"هان ای ملت غیور قرآن، دست این تبهکاران را کوتاه کنید و قلم این جنایتکاران را بشکنید تا تاج کرامت و شرف شما که قرآن است برقرار ماند." (همان‌جا، ص ۸۰)

خمینی با این که برای "اعدام ... این فتنه‌جویان ... که مفسد فی‌الارض هستند" از "دولت اسلام" یاری می‌طلبد ولی بیش‌ترین امید او به "دانشمندان" (از نوع نواب صفوی و عبدالحسین واحدی است):

"دانشمندان که مندرجات آن جواب‌های ما را دیدند، خود داوری کرده و فتنه‌انگیزی و سوء نیت آنان را درمی‌یابند و اگر خود را عهده‌دار نگاهداری دین و قرآن و مقدسات مذهبی می‌دانند خود آن‌ها با مشت آهنین، دندان این بیخردان را خرد و سر آن‌ها را زیر پای شهادت خود پای‌مال می‌کنند و ما انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه این نشریات را که برخلاف قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصی که این یاوه‌سرایی‌ها را می‌کنند در حضور هواخواهان دین، اعدام کند و این فتنه‌جویان را که مفسد فی‌الارض هستند از روی زمین براندازد تا فتنه‌انگیزان دیگر، دامن به آتش فتنه‌گری و تفرق کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات دینی دراز نکنند و اسلام" (همان‌جا، صفحه‌های ۱۰۵ - ۱۰۴)

و تهدید می‌کند:

"قانون اسلام... تکلیف انسان خودسر افسار گسیخته مانند شما را معین کرده است و به‌خواست خدا یک‌روز عملی می‌شود" (همان‌جا، ص ۲۳۸)

و همان‌طور که می‌دانیم این "یک‌روز" چندان به‌طول نمی‌انجامد.

بالاخره کتاب "کشف‌الاسرار" پس از نقل سه آیه از قرآن (سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۳۷، سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵۰، و سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۵۹)¹⁸ با این عبارت خاتمه می‌یابد:

"هم میهنان عزیز، خوانندگان گرامی، برادران ایمانی، جوانان ایران‌دوست، ایرانیان عظمت‌خواه، مسلمانان عزت‌طلب، دینداران استقلال‌خواه، اینک این فرمان‌های آسمانی است، این دستورات خدایی است، این پیام‌های غیبی است... آن‌ها را بخوانید و تکرار کنید و در پیرامون آن دقت نمایید و آن‌ها را بکار بندید". (همان‌جا، ص ۳۳۴)

فدائیان اسلام، "این فرمان‌های آسمانی" و "این دستورات خدایی" را بدقت خواندند و آن‌ها را بکار بستند و به‌عنوان آغاز کار زمین را از وجود کسروی "خبیث" پاک کردند.



و امروز، در رژیم جمهوری اسلامی، که آرزوهای چهل و چند ساله‌ی آیت‌الله خمینی و آرزوهای سی و چند ساله‌ی فدائیان اسلام و سایر مرتجعین تحقق یافته است، "پاکسازی" زمین از وجود

18 - در این‌جا ترجمه‌ی بخشی از آیه‌ی ۵۹ از سوره‌ی انفال (و اعدوا لهم ما استطعتم...) را، که مورد توجه خاص فدائیان اسلام قرار گرفت، از روی ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای، نقل می‌کنیم: "و شما (ای مومنان) در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید. تا آن حد که بتوانید آنوقه و آلات جنگی... برای تهدید دشمنان خداوند... فراهم سازند..."

"جرثومه‌های فساد که موجب تشنت وحدت اسلامی و اخوت قرآنی" و " آتش فتنه‌گری و تفرق کلمه" اند، با ابعاد پیوسته در حال گسترش، ادامه دارد. چرا که جامعه‌ی ایده‌آل جمهوری اسلامی یعنی جامعه‌ی گورستانی (که شاه در ایجاد آن، آن‌همه تلاش کرد و ناکام ماند)، علیرغم تمام جنایات و وحشیگری‌های پاسداران ارتجاع و محلل‌های سرمایه‌داری، هنوز تحقق نیافته است. چرا که مبارزه‌ی مرگ و زندگی بین کار و سرمایه، بین جهل و آگاهی، بین اسارت و رهایی، هنوز خاتمه نیافته است. و علیرغم رویای شترین کوتوالان ارتجاع و محافظان سرمایه، فقط وقتی خاتمه خواهد یافت که به پیروزی زحمتکشان، به رهایی نیروی کار از استثمار سرمایه، به امحاء جامعه‌ی طبقاتی، به آزادی و بالندگی و شکوفایی انسان منتهی شود. اگر چند ده‌هزار کشته و مجروح و معلول و یکی دو میلیون آواره‌ی جنگ کنونی (جنگی که دو دولت ارتجاعی ایران و عراق به زحمتکشان دو کشور تحمیل کرده‌اند) را کنار بگذاریم، ظرف این دو سال اخیر، از نحوست وجود حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی، روزی نبود که ده‌ها تن از کارگران، روستائیان و سایر زحمتکشان، خلق‌های تحت ستم، کمونیست‌ها و سایر نیروهای مردمی، در يك گوشه از کشور، به‌خاک نیفتاده باشند. رژیم جمهوری اسلامی، برای استحکام پایه‌های متزلزل حکومت جابرانه‌اش همچنان خون می‌طلبد. از دو سال پیش تا کنون، این دور تسلسل جهنمی ادامه دارد، تا روزی که توده به این‌همه وحشیگری‌ها و جنایات، فرمان ایست دهند و رژیم پوشالی و ستمگر و محکوم بزوال جمهوری اسلامی به سرنوشت رژیم پوشالی و ستمگر و محکوم بزوال شاه، دچار شود.

فدائیان اسلام

و آیت الله کاشانی

در بخش‌های قبل، در باره‌ی مسخ وقایع تاریخی یک‌صد سال اخیر در رژیم جمهوری اسلامی، در ابعاد باورنکردنی، اشاراتی کردیم و در رابطه با فدائیان اسلام گفتیم که امروزه، فدائیان اسلام دیگر آن مفهوم محدود سال‌های ۱۳۲۰ را ندارد که توسط چند تروریست قشری و متعصب تشکیل شده باشد. امروز فدائیان اسلام یعنی همان بختکی که بنام رژیم جمهوری اسلامی بر کلیه‌ی شئون جامعه جنگ انداخته و توده‌ها هر روز با جنبه‌های فاجعه‌آمیز و نابودگرانه و ضدبشری (و نه فقط ضدکارگری) آن بیشتر آشنا می‌شوند. شیخ فضل الله یا نواب صفوی یا آیت‌الله خمینی یعنی خواجه علی یا علی خواجه. "حکومت مشروعه"ی شیخ فضل‌الله، "حکومت اسلامی" فدائیان اسلام و "جمهوری اسلامی" آیت‌الله خمینی، از يك منبع تغذیه می‌شوند و یک جریان فکری واحد هستند که از ۷۵ سال پیش در سه مقطع تعیین‌کننده و تاریخ‌ساز فکری کشور ما، در مقابل جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی توده‌ها ظاهر شدند و با منحرف کردن مسیر جنبش آن را به شکست کشاندند (و همین امر در جنبش تنباکو، در شرایطی متفاوت و به‌گونه‌ای دیگر به‌انجام رسید).

این چه معنائی است که از صد سال پیش تا کنون، هر گاه که توده‌ها به‌خاطر آزادی‌های دموکراتیک و مبارزه با امپریالیسم (امپریالیسم انگلیس - امپریالیسم روسیه‌ی تزاری - امپریالیسم امریکا) بپا خاستند، بلافاصله پس از مدتی، میرزا حسن آشتیانی، شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله خمینی را در مقابل خود یافتند. علیرغم تمام هوشیگری‌ها بالاخره باید به‌این سوال مشخص پاسخ داده شود: چه رابطه‌ای در این تقابل مداوم روحانیت با خواست‌های دموکراتیک و ضدامپریالیستی توده‌ها وجود دارد؟



در بخش قبل دیدیم که ترور احمد کسروی "آغاز نبرد" و "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" است. عمده‌ترین بخش آن مقاله را به وجود رابطه‌ی (لااقل) غیر مستقیم بین ترور کسروی و آیت‌الله خمینی اختصاص دادیم. هدف در آن مقاله، با بررسی قتل کسروی، فقط دادن سرخ‌هایی در زمینه‌ی پیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام از سی و پنج سال پیش به این طرف نبود، بلکه هدف عمده‌تر این بود که با ارائه‌ی نمونه‌های متعددی از "کشف‌الاسرار" (که قریب چهار سال پیش نوشته شده)، پاسخی به جنبه‌های به‌ظاهر گیج‌کننده‌ی روی‌دادهای دو ساله‌ی اخیر و به "چرا" هایی که هنوز ممکن است وجود داشته باشد، ارائه شود. از این دیدگاه باید عمدتاً به مقاله‌ی پیش‌نگریست، و نه فقط در رابطه با نقش - مستقیم یا غیرمستقیم - آیت‌الله خمینی در قتل کسروی که بدست فدائیان اسلام انجام گرفت. قبلاً گفتیم که در همفکری آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام، لااقل در چهار سال اخیر (یعنی حتی قبل از تاسیس فدائیان اسلام)، کوچک‌ترین نقطه‌ی ابهامی وجود ندارد. لیکن اگر اثبات پیوند آیت‌الله خمینی و فدائیان اسلام، از سی و پنج سال پیش به این طرف، محتاج تحقیق بیشتر و دسترسی به اسناد تازه است (چرا که فدائیان اسلام، خمینی و طرفداران او، در این زمینه مطلقاً سکوت کرده‌اند)، ولی در

وجود رابطه بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، از سال ۱۳۲۵ به بعد، تردیدی وجود ندارد. چه طرفداران آیت الله کاشانی و چه فدائیان اسلام و طرفداران آن‌ها در این دو سال اخیر، به شدت در این زمینه تبلیغ کرده و اسناد معتبری ارائه داده‌اند.

نکته‌ی عجیب در این‌جا این است که فدائیان اسلام و آیت الله خمینی، از دیرباز، یک چیز را خواسته‌اند و می‌خواهند و از نظر قشریت و تفکرات ماقبل سرمایه‌داری، با هم کوچکترین تفاوتی ندارند، حال آن‌که (به‌طوری که در بخش قبل اشاره شد و در این مقاله بیشتر به آن خواهیم پرداخت)، آیت الله کاشانی را نمی‌توان از نظر تحجر و عقب‌ماندگی تاریخی نه با شیخ فضل الله مقایسه کرد و نه با نواب صفوی و نه با آیت الله خمینی. گفتیم که آیت الله کاشانی به نوعی از بینش سیاسی بورژوائی برخوردار بود. در همان‌جا اشاره کردیم که فعالیت فدائیان اسلام، پس از قتل کسروی، به‌نحوی با نام آیت الله کاشانی گره خورده است که نمی‌توان در باره‌ی فدائیان اسلام و ترورهای بعدی آن‌ها (عمدتاً ترور هژیر و رزم‌آرا) بحث کرد و از آیت الله کاشانی سخن به‌میان نیاورد. در این مقاله می‌کوشیم که رابطه‌ی آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام را از جنبه‌های مختلف به‌اختصار مورد بررسی قرار دهیم.



قبلاً لازم است برای روشن شدن موضوع به نکاتی چند اشاره کنیم.

کتاب‌ها و مقالات بسیار فراوانی در همین دو سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی، به‌منظور وارونه جلوه دادن وقایع تاریخی، در باره‌ی نهضت ملی کردن صنعت نفت نوشته شده است. این کتاب‌ها و مقالات، از جمله کتاب "قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱"^{۱۹} که توسط یکی از ۳۶ فرزند آیت الله کاشانی^{۲۰} نوشته شده، همه‌جا، پس از ذکر مفصل خدمات ارزنده‌ی آیت الله کاشانی به جنبش، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ متوقف می‌شود.

گویی کسی در مورد خدمات آیت الله کاشانی (و نه روحانیت) تا ۳۰ تیر و بویژه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تردید داشته و یا کوشیده است که آن‌ها را بی‌ارزش جلوه دهد (هر چند که به‌انگیزه‌های مشخص - و ناخالص - شرکت او در این جنبش بی‌توجه نیستیم) ما حتی چوب لای چرخ گذاشتن‌ها و توطئه‌های بی‌شمار، پنهان و آشکار (و غالباً آشکار و مخرب) آیت الله کاشانی علیه جنبش توده‌ها بعد از ۳۰ تیر تا ۲۵ مرداد، را هنوز خیانت نمی‌خوانیم. خیانت آیت الله کاشانی (و روحانیت در مجموع)، به‌معنای همه‌جانبه‌ی کلمه، از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی در تعیین‌کننده‌ترین و حساس‌ترین لحظات تاریخ کشورمان و در اوج مبارزات ضدامپریالیستی و ضد سلطنتی توده‌ها به‌دنبال همکاری مؤثر او (و روحانیت در مجموع) با امپریالیسم امریکا و انگلیس و مزدوران داخلی و خارجی آن‌ها (دربار پهلوی و عوامل آن‌ها، "سیا" و عمال داخلی آن و غیره) صورت گرفت.

روحانیت در مجموع (و آیت الله کاشانی) از ۲۵ مرداد، تمام قدرت سازماندهی خود را به کار گرفت، تمام شبکه‌های تبلیغاتی خود را در سرتاسر کشور براه انداخت و تمام نیروهای قابل بسیج خود

19 - به قلم دکتر سید محمود کاشانی، تیر ماه ۱۳۵۹، حساب خوشه.

20 - مراجعه کنید به سندی از آرشیو وزارت امور خارجه‌ی انگلستان درباره‌ی آیت الله کاشانی، در کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت". "به کوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا" نشر قم خیابان ارم. ۱۳۵۸، صفحات ۸۴ - ۸۳ توضیحاً اضافه کنیم که دکتر سید محمود کاشانی در کتاب مذکور در فوق خود، همین سند را (صفحات ۱۷۴ - ۱۷۳) نقل می‌کند ولی در صفحه‌ی ۱۷۴، عبارت "آیت الله از زنان خود سی و شش فرزند داشت" از قلم می‌افتد!

را در خدمت کودتاچیان و عمال امپریالیسم امریکا و انگلیس قرار داد تا تاج و تخت محمد رضا شاه را، که احدی در از دست رفتن آن تردیدی نداشت، به‌بانه‌ی "نجات دین و مملکت" به او بازگرداند و در نتیجه، درست مانند دو جنبش تنباکو و مشروطیت، پایه‌های حاکمیت مجدد استبداد شاه و غارت امپریالیسم را مستحکم کند.

در رژیم جمهوری اسلامی، حاکمان جدید و پامنبری‌های آن‌ها بارها بروی این نکته انگشت گذاشته و به درستی گفته‌اند که اکثر رهبران جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق، خواهان سرنگونی رژیم شاه نبوده‌اند، بلکه می‌خواستند که شاه سلطنت کند نه حکومت. البته آن‌ها با بیان این نکته فقط نیمی از حقیقت را می‌گویند و نیمی دیگر آن را، که در لای عبا و یا در جیب قبا پنهان می‌کنند این است که در آن ایام، کل روحانیت، هم با سلطنت کردن شاه موافق بود و هم با حکومت کردن او. مهمتر از آن این‌که: نه تنها روحانیت در مجموع، بلکه حتی یک روحانی (بویژه از میان حاکمان جدید و طرفداران به‌ظاهر گوناگون آن‌ها که امروز مدعی هستند همواره دشمن رژیم سلطنتی و "ضدطاغوت" بوده‌اند) را نمی‌توانند به ما نشان دهند که در آن ایام با رژیم سلطنتی مخالفت کرده باشند²¹، بلکه برعکس: پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، روحانیت در مجموع (البته حاکمان جدید و طرفداران آن‌ها جزء شان بودند) عقیده داشتند که برای نجات اسلام، شاه باید به ایران برگردد و گرنه "دین و مملکت هر دو از دست خواهد رفت"²² و برای رسیدن به این هدف، با امپریالیسم امریکا و انگلیس و عمال داخلی آن‌ها همدست شدند و یکبار دیگر به جنبش ضدامپریالیستی توده‌ها خیانت کردند.

در این‌جا لازم است که به یک نکته دیگر اشاره کنیم: در تمام مقالات، جزوات و کتاب‌هایی که در این دو سال اخیر در باره‌ی نقش آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی‌کردن صنعت نفت به‌چاپ رسیده است، دو خلط مبحث عمده به‌چشم می‌خورد:

۱- مبارزات و خدمات آیت‌الله کاشانی تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را به کل روحانیت تعمیم دادن و از آن‌ها به نفع کل روحانیت بهره برداری کردن، در حالی‌که هیچ‌گاه به‌این سوال مشخص جواب داده نمی‌شود که حتی در همان مقطع چند تن از روحانیون در این مبارزه با آیت‌الله کاشانی همراه بوده‌اند؟ آیا بالا و پائین قضیه همان "اسناد" شماره‌ی ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مندرج در کتاب "روحانیت و نهضت ملی‌کردن صنعت نفت" است؟ (در باره‌ی این "اسناد" البته حرف بسیار است و ما به‌جای خود، در باره‌ی کم و کیف آن‌ها سخن خواهیم گفت) آیا برای مثال آقای خمینی که در آن ایام بیش از پنجاه سال از عمرش می‌گذشت و از مدرسین سرشناس حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود (بویژه پس از نوشتن کتاب "کشف‌الاسرار")

21 - عبدالله کرباسیجان، سردبیر و مدیر "نبرد ملت" (ارگان فدائیان اسلام)، در قیل از ۲۸ مرداد و امروز در توجیه همکاری خود و فدائیان اسلام با رژیم شاه چنین می‌نویسد: "این یک حقیقی است که شاه ۳۰ سال قیل، شاه دوران (انقلاب سفید!) و پس از آن نبود که اگر بود پیشوای مبارز روحانی شادروان آیت‌الله کاشانی وجود او را در مملکت بخاطر (موقعیت خطیر) ضروری ندانسته و چنان دست خطی را به او مرقوم نمی‌فرمود (سند ۲). حتی از شادروان آیت‌الله کاشانی که رهبر روحانی تندرو بود که بگذریم، در آن زمان حتی یک مرجع تقلید وجود نداشت که علیه او قیام کند و با او بصدیت برخیزد. و برای یک مسلمان شیعه انجام عملی که مرجع تقلید با آن موافق نباشد در حکم کفر و انحراف از مکتب مقدس تشیع است (بند یک از سند شماره‌ی یک)".

(مراجعه شود به جزوه‌ی "علل توطئه‌های مکارانه‌ی ارشاد! ملی! علیه "نبرد ملت" نخستین نشریه‌ی انقلابی اسلامی ایران"، به قلم عبدالله کرباسیجان، ۱۳۵۹. صفحه ۲۳. تاکید از ماست).

22 - بیژن جزنی در جلد دوم تاریخ سی ساله، می‌نویسد: "... ۲۵ مرداد هم مرتجعین از جمله بروجردی را به وحشت انداخت. بروجردی و رهبران روحانی تا آن جا پیش رفتند که برای همدردی با غربت شاه ((اشاره به فرار شاه)) دستور دادند در مساجد و تکایا و خانه‌ها مجلس سوگواری برگزار شده و روضه‌ی حضرت مسلم خوانده شود." (صفحه ۱۱۱).

بحث درباره‌ی تلگرام‌های آیت‌الله بروجردی به شاه و به سپهبد زاهدی را به فرصت دیگری واگذار می‌کنیم. و در اینجا فقط توجه خواننده را به نکته‌ای که در سلسله مقالات "سیر مشروعه طلبی در ایران" به آن اشاره کرده‌ایم، جلب می‌کنیم: بر اساس اکثر بیوگرافی‌های آیت‌الله خمینی و بسیاری از نوشته‌های دیگر طرفداران جمهوری اسلامی آیت‌الله بروجردی در کلیه‌ی امور بویژه در امور سیاسی همواره با آیت‌الله خمینی مشورت می‌کرد و جز با صلاح‌دید وی تصمیمی نمی‌گرفت. برای اطلاعات بیشتر در مورد اخیر همچنین مراجعه کنید به کتاب "جایگاه مبارزات روحانیون ایران" از صفحه‌ی ۱۰۹ به بعد.

حتی در همان مقطع چه نقش مثبتی در جنبش داشت؟ آقایانی که در همین دو ساله، در باره‌ی "مبارزات" آیت‌الله خمینی از ۱۵ خرداد ۴۲ تا امروز، هزاران صفحه سیاه کرده‌اند لطفاً یکی دو صفحه هم در باره‌ی مبارزات و نقش مثبت ایشان در زمان ملی‌کردن صنعت نفت علیه امپریالیسم انگلستان و "طاغوت" بنویسند.²³ يك نمونه، فقط يك نمونه ارائه دهند. و اگر نقش آیت‌الله خمینی در تمامی آن ایام صد در صد منفی و مغایر با خواست‌های دموکراتیک و ضدامپریالیستی توده‌ها بود چرا جملگی "تاریخ‌نویسان" جمهوری اسلامی (حتی کسانی که می‌خواهند به‌ما بقبولانند که با بیطرفی به مسایل تاریخی می‌نگرند)، کم و کیف این بخش از زندگی آیت‌الله خمینی را حسودانه از چشم‌های نامحرم مخفی نگه می‌دارند؟

۲- چرا همواره پس از شرح مفصل در باره‌ی مبارزات آیت‌الله کاشانی تا ۳۰ تیر همین که به وقایع بعد از ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۳۲ می‌رسند، به‌بهانه‌ی "تنگی وقت"، "تفصیل کلام"، "احتیاج به نوشتن چند جلد کتاب"، "در خور امکانات فعلی ما" نبودن (؟) و غیره، متوقف می‌شوند؟ در باره‌ی مبارزات آیت‌الله کاشانی، موضوع جدل ما، ابداً تا مقطع ۳۰ تیر نیست و اصرار شما در تاکید صرف بر آن، چیزی را تغییر نمی‌دهد. شما مقطعی از مبارزات آیت‌الله کاشانی را برجسته می‌کنید که ما (علیرغم جای بحث داشتن اصالت انگیزه‌های این مبارزه)، به‌آن اعتراضی نداریم. تمام جدل ما (که در بهترین حالت یعنی در صورت "بینظری" هیچگاه در آن درگیر نمی‌شوید)، از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد و بویژه از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.



دیدیم که "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" با ترور کسروی در ۱۳۲۴، به‌معنای اعلام موجودیت و تاریخ تاسیس فدائیان اسلام است. هدف اولیه‌ی تاسیس گروه، "پریشان کردن مغز یابو سرایان به اسلام و به مقدسات دینی" و "راحت کردن دنیا از شرارت‌های" افرادی نظیر کسروی بوده است. اما از سال ۱۳۲۵ که آیت‌الله کاشانی رهبری سیاسی گروه را بدست گرفت، ترورهای بعدی فدائیان اسلام جنبه‌ی سیاسی دارد و دیگر کشتن "دشمنان دین" نظیر کسروی، مورد نظر نیست. عملیات بعدی فدائیان اسلام، پس از يك وقفه‌ی چهار ساله، عبارتند از ترور هژیر (۱۳۲۸)، ترور رزم‌آرا (۱۳۲۹)، سوء قصد به‌دکتر حسین فاطمی (۱۳۳۰) و تصمیم به ترور دکتر مصدق²⁴. نه "بهائی‌بودن هژیر" و نه "غسل تعمید" و "يك بار مسیحی" شدن²⁵ دکتر فاطمی، انگیزه‌ی ترور و سوء قصد به آن‌ها نبود، هیچ یک از چهار فرد مذکور در فوق، برخلاف کسروی، به "دشمنی با دین" معروفیت نداشته‌اند. مضافاً این که پس از ترور کسروی، وقتی که فدائیان اسلام رهبری آیت‌الله کاشانی را

23 - آیت‌الله خمینی، دو سال پیش، حسنین هیکل را در نوفل‌لوشاتو (پاریس) برای مصاحبه‌ی دو ساعته به حضور پذیرفت. در این مصاحبه آیت‌الله خمینی گفت: "... در همان وقت نامه‌ای به کاشانی نوشتم که نسخه‌ای از آنرا هنوز در اختیار دارم ... و از او خواستم که جنبه‌ی دینی را بر جنبه‌ی سیاسی محدود آن رجحان دهد ولی او برعکس عمل کرد و سرانجام کار به آن جا کشید که کار سیاسی پذیرفت و بعنوان رئیس مجلس شورای ملی انتخاب شد. من از ایشان خواستم که به دین بپردازد نه این که گرد سیاست بگردد.

24 - نطق دکتر مصدق در جلسه‌ی ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی مراجعه کنید به "نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌ی شانزدهم"، جلد دوم دفتر اول، انتشارات مصدق، صفحات ۱۳-۱۲.

و نیز مراجعه کنید به سخنان نواب صفوی در ۱۳۳۲/۶/۴ (چند روز پس از کودتای ۲۸ مرداد) در جایی که فاش می‌کند: مصدق "در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم در گوشه‌خانه متحصن بود." (جزوه‌ی پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، احمد خلیل‌الله مقدم، صفحه‌ی ۵۷).

25 - برادر محمد مهدی عبدخدائی از اعضاء اولیه‌ی فدائیان اسلام در مقاله‌ی "فدائیان اسلام و دکتر سید حسین فاطمی" می‌نویسد: "مرحوم دکتر فاطمی متهم است که غسل تعمید کرده است و یکبار در اصفهان مسیحی شده است" (پیام انقلاب، شماره ی ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲).

پذیرفته و بصورت کماندوهای او در آمدند، ۳۶۰ درجه "تحول فکری" یافتند. محمد مهدی عبدخدائی، ضارب دکتر حسین فاطمی، می‌گوید:

"البته این مسایل «یعنی غسل تعمید و يكبار مسیحی شدن» در برخورد فدائیان اسلام با مرحوم دکتر فاطمی مطرح نبود و به‌طور کلی زندگینامه‌ی شخصی افراد مطرح نیست، بلکه حرکت آن‌ها در جریان اجتماعی و جریان مبارزات مطرح بود."²⁶

خواهیم دید که ترور هژیر در جهت خواست آیت‌الله کاشانی (در زمان این ترور، آیت‌الله کاشانی در لبنان تبعید بود) و ترور رزم‌آرا بدستور او صورت گرفت. ولی آیا فدائیان اسلام، در تصمیم به کشتن دکتر مصدق و در سوء قصد به دکتر حسین فاطمی، با نظر آیت‌الله کاشانی عمل کرده‌اند؟ در تأیید این دو مورد اخیر هیچ مدرک و سندی در دست نیست. بویژه این که توجه کنیم که مصدق در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست وزیری انتخاب شد، در ۱۲ اردیبهشت کابینه‌ی خود را به مجلس معرفی کرد و در ۲۲ اردیبهشت، خبر تصمیم فدائیان اسلام به کشتن خود را در مجلس اعلام داشت، و سوء قصد به دکتر فاطمی در آبان ماه ۱۳۳۰ صورت گرفت. این هر دو مورد زمانی است که روابط آیت‌الله کاشانی با جبهه‌ی ملی بسیار حسنه بود و هنوز با روی‌دادهای بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ماه‌ها فاصله داریم. این موضوع چه چیز را نشان می‌دهد؟ قبل از هر چیز بی‌اعتبار بودن این ادعای پسر آیت‌الله کاشانی را که:

"کلیه‌ی افراد «فدائیان اسلام» به‌هیچ حزب و گروهی جز شخص آیت‌الله کاشانی وابسته نبودند."²⁷

بویژه این امر نشان می‌دهد که روابط آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، بر خلاف آنچه طرفداران آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، امروز ادعا می‌کنند همواره حسنه نبوده است. در مورد چرای آن قبلاً اشاره کرده‌ایم و در این مقاله دقیق‌تر به آن خواهیم پرداخت.

آیت‌الله کاشانی از سال ۱۳۲۵ فدائیان اسلام را بطرف اهداف خود کشاند و از آن تاریخ تا زمان روی کار آمدن دکتر مصدق، آن‌ها به‌عنوان عمال آیت‌الله کاشانی و کماندوهای او عمل می‌کردند. ولی از این تاریخ به‌بعد، وقتی که دیدند وعده‌های برخی از رهبران جبهه‌ی ملی (همان‌هایی که بعداً از مصدق بریدند) و آیت‌الله کاشانی، در مورد استقرار حکومت اسلامی، عملی نشد، با حفظ روابط بسیار احترام‌آمیز و حتی صمیمانه‌ی خود با آیت‌الله کاشانی²⁸، اختلافات و احتمالاً پاره‌ای نافرمانی‌ها آغاز شد. دست کم این که بعد از روی کار آمدن دکتر مصدق، فدائیان اسلام، دیگر فقط از يك مرجع (آیت‌الله کاشانی) دستور نمی‌گرفتند. چرا؟ زیرا که "شهید نواب صفوی خواستار حکومت اسلامی است"²⁹ و چون چنین نمی‌شود، "مرحوم نواب صفوی در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۰ «يك هفته پس از این‌که» دکتر مصدق کابینه‌اش را معرفی می‌کند، اعلام می‌کند که:

"من مصدق و سایر اعضای جبهه‌ی ملی و آیت‌الله کاشانی را به محاکمه‌ی اخلاقی می‌کنم."³⁰

26 - همانجا.

27 - مقاله "آیت‌الله کاشانی و شهید مجتبی نواب صفوی" بقلم سید محمود کاشانی، مجله‌ی پیام انقلاب، شماره‌ی ۱۷ مورخ ۵۹/۷/۱۹.

28 - مراجعه کنید به نامه‌ی نواب صفوی از زندان به "پدر بزرگوار حضرت آیت‌الله کاشانی" در ۱۶ بهمن ۱۳۳۰ در همان شماره‌ی مجله پیام انقلاب و نیز به مصاحبه‌ی مورخ ۲۵ آبان ۳۱ نواب صفوی با روزنامه‌ی کیهان، در مورد تلاش آیت‌الله کاشانی برای رهائی از زندان. (در همانجا)

29 - پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲.

30 - پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲.

مرغ آقای نواب صفوی يك پا دارد:

"خواه ناخواه شهید نواب صفوی خواهان حکومت اسلامی بوده است... رهبران جبهه‌ی ملی به شهید نواب وعده می‌دهند که اگر بر روی کار بیایند حکومت را اسلامی می‌کنند و از کسانی که این وعده را می‌دهند خود شخص دکتر مصدق است."³¹

خواهیم دید که علیرغم این خزعبلات، دکتر مصدق نه تنها در جریان تصمیم به ترور رزم‌آرا قرار نداشت بلکه در کمیسیون نفت مجلس بود که با بی‌اعتنایی خبر ترور و کشته شدن رزم‌آرا را از دکتر کاسمی شنید. و بر خلاف چرندیات فوق، دکتر مصدق هیچگاه کم‌ترین قولی به فدائیان اسلام نداد. بچه آخوندی مانند نواب صفوی (که امروز به‌عنوان يك قهرمان بزرگ معرفی می‌شود)، حقیرتر از آن بود که يك شخصیت بین‌المللی نظیر دکتر مصدق به او توجه داشته باشد تا چه رسد که قول استقرار حکومت اسلامی را به او بدهد. خواهیم دید (بر اساس گفته‌های نواب صفوی) وقتی که در سال ۳۴، سپهبد آزموه نواب صفوی را با دکتر مصدق مواجه می‌دهد، مصدق او را به قیافه نمی‌شناخت و هرگز ندیده بود. پس چطور "از کسانی که این وعده را « استقرار حکومت اسلامی را به نواب» می‌دهد خود شخص دکتر مصدق است"؟!...

بهر حال، از داستان‌های موهوم در باره‌ی "وعده‌های" خود شخص دکتر مصدق" و یاران صدیق و خوش‌نام او که بگذریم، وعده‌های آیت‌الله کاشانی و برخی از رهبران فرصت‌طلب جبهه‌ی ملی به فدائیان اسلام البته دروغ نیست. و این وعده‌ها نیز بیش‌تر به وعده‌های سرخرمن می‌مانست. اختلافات آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام فقط به وعده‌های مربوط به استقرار حکومت اسلامی نبود بلکه ریشه‌ی عمیق‌تری داشت. برای نشان دادن ریشه‌ی این اختلافات، باز ناچاریم به آیت‌الله کاشانی و به گذشته‌ی او برگردیم.

³¹ - پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲.

ریشه‌ی اختلافات فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی

در سه بخش قبل، ضمن اشاره به مسخ وقیحانه‌ی وقایع تاریخی یکصد سال اخیر توسط رژیم جمهوری اسلامی، در باره‌ی آغاز فعالیت فدائیان اسلام و ترور کسروی و رابطه‌ی این ترور با "کشف‌الاسرار" آیت‌الله خمینی، با ارائه‌ی نمونه‌هایی از این کتاب، سخن گفتیم.

گفته‌ایم و لازم است هر بار به‌گونه‌ای تکرار کنیم که قیام مسلحانه‌ی بهمن ماه توده‌ها و سرنگونی رژیم جنایتکار پهلوی، اگر به فاجعه‌ای بنام رژیم جمهوری اسلامی منتهی نمی‌شد و این فاجعه، از دو سال پیش به‌این طرف، آثار ویران‌گرانه‌ی خود را در وجه به وجه از خاک این سرزمین برجا نمی‌گذاشت، بحث در باره‌ی فدائیان اسلام موردی پیدا نمی‌کرد زیرا که در بررسی تاریخ سی ساله‌ی اخیر ایران (تاریخ به‌مفهوم واقعی آن و نه به روایت جمهوری اسلامی)، نقش فدائیان اسلام آن‌چنان ناچیز است که در شرایط عادی، اشاراتی کوتاه (در زمینه‌ی نقش غالباً خائنانه‌ی آن‌ها)، بسنده بود. ولی در شرایط مشخص کنونی، پرداختن به مشروع‌طلبی شیخ فضل‌الله و حکومت اسلام خواهی فدائیان اسلام، ما را در شناخت ریشه‌های روی‌داده‌های دو ساله‌ی اخیر و در شناخت ماهیت واقعی جمهوری اسلامی بیشتر یاری می‌دهد. چرا که مشروع‌طلبی شیخ فضل‌الله، حکومت اسلامی نواب صفوی و جمهوری اسلامی آیت‌الله خمینی، حلقه‌هایی از یک زنجیر است - زنجیری برای در جهل و اسارت نگهداشتن توده‌ها؛ آن هم درست در لحظاتی که زحمتکشان، رهائی از بندهای ستم را نشانه می‌گرفته‌اند. ... و غافل از این که امپریالیست‌ها و خدایان سرمایه، هنوز "چشمه"های تازه و جعبه‌های مارگیری خیره‌کننده‌ی نوظهور، در اختیار دارند.³²

باری، در بخش‌های قبل گفتیم که رابطه‌ی آیت‌الله کاشانی با فدائیان اسلام چنان به هم گره خورده است که بدون بحث در باره‌ی آیت‌الله کاشانی نمی‌توان در باره‌ی فدائیان اسلام سخن گفت، در همان‌جا اشاره کردیم که فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۵ با آغاز حکومت دکتر مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰) به‌عنوان کماندوی آیت‌الله کاشانی و عمال بی‌اراده‌ی او عمل می‌کردند. ولی از همان اولین روزهای حکومت دکتر مصدق، به‌دلایلی که اشاره کرده‌ایم، اختلافات بین آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، و احتمالاً پاره‌ای از نافرمانی‌های این‌ها از آیت‌الله کاشانی، آغاز شد. و بالاخره در بخش‌های قبل، پس از طرح این اختلافات، متذکر شدیم که برای یافتن ریشه‌های اصلی اختلافات آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام باید به‌گذشته‌ی آیت‌الله کاشانی، به‌مبارزات و بینش سیاسی او مراجعه کرد.



در آرشیوهای وزارت خارجه‌ی انگلیس در باره‌ی آیت‌الله کاشانی چنین آمده است:

³² - دیروز، چهره‌ی ضد سلطنتی آیت‌الله خمینی، حکومت رهائی بخش اسلامی، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی، صیقل داده می‌شد و امروز، در اوج دیکتاتوری آخوندی توهمی تازه ... و سیمای نورانی بنی‌صدر از دور دست می‌درخشید و دهانها از تعجب بازمانده است: "چه شهامتی!" ... و فردا شاید سرمایه‌نقابی دیگر به چهره زند و "چشمه"ای دیگر از جعبه‌ی مارگیری خود بنمایش بگذارد.

"پدرش از پیشوایان مذهبی بود که با انگلستان خصومت دیرینه داشت و بر سر مبارزه با سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به قتل رسید. مرگ پدر، کاشانی را دشمن آشتی‌ناپذیر انگلستان ساخت."³³

ماه‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد، وقتی که آیت‌الله کاشانی (به دلایلی که در همین مقاله خواهیم دید) با پاره‌ای از جنبه‌های سیاست حکومت سپهبد زاهدی به مخالفت‌خوانی برخاست، در ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی چنین گفت:

"من از ۲۴ سالگی تا به حال همیشه در مقابل انگلیسی‌ها چه در بین‌النهرین و چه در ایران، با مساعدت ملت ایران فداکاری کرده‌ام"³⁴

در مورد آیت‌الله کاشانی خیلی چیزها می‌توان گفت ولی در مورد احساسات شدیدین ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی) او تردید نمی‌توان داشت. احساسات ضد انگلیسی در آیت‌الله کاشانی آن‌چنان شدید بود که حاضر بود (جز با کمونیست‌ها) با هر نیرویی حتی با فاشیسم آلمان بسازد. مهدی عراقی، یکی از اعضای قدیمی فدائیان اسلام می‌نویسد:

"يك چیز ضد انگلیسی در وجود کاشانی سابقه داشت تا وقتی که «از عراق» به ایران آمد و مساله‌ی آلمانی‌ها مطرح شد، کاشانی تقریباً با آلمانی‌ها ساخت علیه انگلیسی‌ها، وقتی که متفقین به ایران آمدند، «انگلیسی‌ها» کاشانی را به‌عنوان ستون پنجم «آلمان» گرفتند."³⁵

البته آیت‌الله کاشانی نه "تقریباً" بلکه حقیقتاً از اعضای (آن‌هم از اعضای برجسته و مؤثر) ستون پنجم آلمان بود. ستون پنجم آلمان، به رهبری جاسوسان برجسته‌ای نظیر مایر، کوموتا، سولنسه، انلرمن و غیره، قرار بود که پس از سقوط استالین‌گراد در ایران کودتا کند و سرهنگ زاهدی (سرلشگر زاهدی زمان کودتای ۲۸ مرداد)، به‌جای رضا خان به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب گردد.³⁶ در این جا ممکن است ادعا شود که آیت‌الله کاشانی علاوه بر احساسات شدیداً ضدانگلیسی، «ضدطاغوت اول»، رضا شاه، هم بود؛ چرا که نقشه‌ی کودتای جاسوسان آلمانی / سرهنگ زاهدی / آیت‌الله کاشانی / ایل بختیاری و بسیاری از رجال سرشناس و افسران ارشد³⁷ در واقع علیه سلطنت رضا خان بود. بنا بر این آیت‌الله کاشانی هم با "طاغوت" مخالف بوده است. در جواب فقط يك نمونه را متذکر می‌شویم:

33 - "روحانیت و نهضت ملی شدن ضعف نفت" "بکوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا"، نشر روح، قم، ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۸۴.

34 - همانجا، صفحه‌ی ۱۲۰.

35 - روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۳ خرداد ۵۹، "ویژه‌نامه‌ی ۱۵ خرداد". توضیحاً اضافه کنیم که روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در ۱۳ خرداد ۵۹ در مقدمه بر مصاحبه‌ی مهدی عراقی می‌نویسد که قسمت اول این مصاحبه در سال قبل بمناسبت ۱۵ خرداد ۵۹، یعنی پس از کشته شدن مهدی عراقی توسط گروه فرقان، بچاپ رسید. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در همان مقدمه، علت این تاخیر یکساله را "شرایط ویژه‌ی زمانی" (تاکید از ماست) ذکر می‌کند. برآستی در ۱۵ خرداد ۵۸ یعنی کمتر از چهار ماه پس از قیام. گفتن این‌که آیت‌الله کاشانی از اعضای ستون پنجم آلمان بود. جایز نبود ولی یکسال و چهار ماه بعد. می‌شد بعضی از مسایل را بی‌پرده و بی‌واهمه بیان داشت همان طوری که حسن آیت، تئوریسین حزب جمهوری اسلامی. در مجلس شورا اسلامی از کودتای ۲۸ مرداد دفاع کرد.

36 - برای شرح مفصل ستون پنجم و نیز نقش کاشانی در آن مراجعه کنید به اسناد مندرج در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"، انتشارات جامی، صفحات ۷۰-۶۰.

37 - مراجعه کنید به کتاب "سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم"، حسین کی استوان، صفحات ۲۶۴-۲۶۳ و نیز به روزنامه اطلاعات ۲۸ هزار روز از تاریخ ایران و جهان"، شماره‌ی ۶۴۵.

آیت‌الله کاشانی پس از این که مراجع تقلید از او خواستند که عراق را ترك کند³⁸ به ایران بازگشت و در مجلس موسسان رضا خان (برای انتقال سلطنت از خاندان قاجار به خاندان پهلوی) به‌عنوان نماینده‌ی تهران و طرفدار رضا خان، شرکت کرد.³⁹

آیت‌الله کاشانی، البته (مانند سایر روحانیون) با "طاغوت دوم" محمد رضا شاه، نیز مخالفتی نداشت. او در ۱۰/۲/۱۳۳۲ چنین گفت:

"شاه ما خیلی با فاروق، پادشاه مصر فرق دارد. پادشاه ایران نه مانند فاروق فاسد و هوس‌باز است و نه دیکتاتور و مستبد. شاه يك مرد تربیت شده و عاقل است."⁴⁰

ایوانف در کتاب "تاریخ نوین ایران" (ترجمه‌ی فارسی صفحه‌ی ۱۷۲)، در مبحث مربوط به ملی شدن صنعت نفت، می‌نویسد:

"گروه مذهبی به رهبری کاشانی دارای جنبه‌های ضد انگلیسی «بود». کاشانی در زمان جنگ بین‌الملل دوم به‌علت داشتن تمایلات فاشیستی توسط مقامات انگلیسی دستگیری و زندانی شده و پس از آن بسوی ایالات متحد سمتگیری کرده بود."

بهر حال، پس از شکست ارتش هیتلری در استالین‌گرا، طرح کودتا عقیم ماند. پس از ورود متفقین به ایران، عده‌ای از معروف‌ترین رجال سیاسی و افسران ارشد ارتش و آیت‌الله کاشانی دستگیر شدند. آیت‌الله کاشانی ۲۸ ماه در زندان انگلیسی‌ها بسر برد. این زندان ۲۸ ماهه همراه با بد رفتاری‌های فراوان، کینه‌ی آیت‌الله کاشانی نسبت به انگلیسی‌ها را به مرز غیر قابل برگشتی رساند. آیت‌الله کاشانی آن‌چنان نفرتی از انگلیسی‌ها پیدا کرد که حتا حاضر نبود با يك انگلیسی روبرو شود. تنها استثنا در این مورد، قبول انجام مصاحبه با "دیل‌مر" خبرنگار دیلی اکسپرس، پس از ترور رزم‌آرا بود. حسنین هیکل که به‌هنگام مصاحبه "دیل‌مر" با آیت‌الله کاشانی حضور داشت از قول او چنین نقل می‌کند:

"من مصاحبه‌ی تو را رد کرده بودم ... به‌خاطر این که ایل و تبار تو را دوست ندارم. من اعتقاد دارم که همه‌ی انگلیسی‌ها سگ هستند ولی آن‌هایی که برای تو پیش من وساطت کردند گفتند که تو مثل انگلیسی‌ها سگ نیستی."⁴¹

مبارزه‌ی آیت‌الله کاشانی با دولت انگلیس و نیز با سرسپرده‌گان انگلستان در ایران نظیر قوام‌السلطنه‌ها، هژیرها و رزم‌آراها همچنان پیگیرانه ادامه داشت. عمال انگلیسی نیز هیچ فرصتی را برای آزار او از دست نمی‌دادند.

در فروردین ۱۳۲۳، آیت‌الله کاشانی به‌دستور قوام‌السلطنه توقیف می‌شود و مدت دو سال در بهجت‌آباد قزوین در حالت تبعید بسر می‌برد.

در بهمن ۱۳۲۷، در دانشگاه تهران توسط ناصر فخرآرایی به شاه سوء‌قصد می‌شود⁴² و همان شب، بدستور رزم‌آرا (به‌بهانه‌ی این که در جیب فخرآرایی کارت خبرنگاری "فجر اسلام" وجود

38 - درباره‌ی علل جالب این درخواست مراجع تقلید، مراجعه کنید به کتاب "جایگاه مبارزات روحانیون ایران" صفحات ۱۲۳ - ۱۱۸.

39 - "تاریخ بیست ساله‌ی ایران" حسین مکی، جلد سوم، صفحات ۴۸۷ و ۵۴۳ - ۵۴۲.

40 - جزوه‌ی "پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲"، احمد خلیل الله مقدم، صفحه‌ی ۵۶.

41 - "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکل، نشر "عادیات" قم، ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۹۳.

42 - سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، توطئه‌ی مشترک رزم‌آرا و باند کامبخش - کیانوری بود:

سیاست شوروی در زمان استالین، پس از جنگ دوم جهانی و حداقل تا اوایل سال ۳۲ (زمان سازش امپریالیسم مقتدر انگلستان با امپریالیسم نوخاسته‌ی امریکا) با انگلستان در ایران همواره، خوانائی داشته است. پس از پایان جنگ، ماجرای نفت شمال و نفت جنوب (دنیاله‌ی اشغال شمال و جنوب ایران در زمان جنگ)، مرکز این توافق است. احسان طبری در سال ۱۳۲۳ می‌نویسد:

«ما برای انگلستان در ایران منافی قائلیم و بر علیه این منافع صحبت نمی‌کنیم» (روزنامه‌ی مردم، شماره‌ی ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹) ←

← سالها بعد، در زمان نهضت نفت، مخالفت استالین با دولت دکتر مصدق و حملات جنون آسا و بظاهر توجیه ناپذیر حزب توده تا ۳۰ تیر ۳۱ به دکتر مصدق و شعار "ملی کردن نفت در سرتاسر کشور" در همین محتوا قابل بررسی است.

داشت)، آیت‌الله کاشانی را پس از كتك و ناسزا: "سید، حالا می‌خواهی شاه را بکشی"، شبانه به کرمانشاه و از آنجا به لبنان می‌فرستند. آیت‌الله کاشانی مدت ۱۶ ماه در لبنان در تبعید می‌ماند. البته آیت‌الله کاشانی، بعدها انتقام خود را از هژیر و رزم‌آرا و قوام‌السلطنه می‌گیرد. هژیر و رزم‌آرا، توسط فدائیان اسلام به قتل می‌رسند و نقش فعال آیت‌الله کاشانی در سقوط حکومت چهار روزه قوام در ۳۰ تیر ۳۱، انکار ناپذیر است.



آیت‌الله کاشانی با این گذشته‌ی سیاسی، نمی‌توانست فقط يك رهبر مذهبی باشد و بنا به اصطلاح معروف جمهوری اسلامی، يك رهبر مذهبی - سیاسی بود. و به تعبیر درست‌تر (بقول حافظ" از بد حادثه") بصورت رهبر سیاسی - مذهبی درآمده بود. اما فدائیان اسلام در عوالم دیگری بسر می‌بردند. و پس از روی کار آمدن دکتر مصدق (اردیبهشت ۳۰) پی‌بردند که از سال ۲۵ تا آن وقت، بازیچه‌ای بیش نبوده‌اند و بصورت عمال بی‌اراده‌ی آیت‌الله کاشانی عمل می‌کردند. همان‌طوری که در بخش قبل، از قول آیت‌الله خمینی (در مصاحبه‌اش با حسنین هیکل در نوفل‌لوشاتو) و نامه‌اش به آیت‌الله کاشانی آوردیم و یا بطوری که امروز فدائیان اسلام می‌گویند، آیت‌الله کاشانی "سیاسی‌کار" شده بود.

" اما نواب، سیاسی کار نیست. بلد نیست سیاسی کار باشد و نمی‌خواهد سیاسی کار باشد. مبانی مکتبی به او اجازه نمی‌دهد که این‌گونه باشد." (پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ - ۱۳ / ۹ / ۵۹)

" حضرت محمد مهدی عبدخدایی"⁴³، ضارب دکتر حسین فاطمی، می‌فرماید:
"نواب معتقد بود که شاه و مصدق و مرحوم کاشانی به توافق رسیده‌اند، قربانی این توافق، نواب صفوی و یارانش هستند." (پیام انقلاب، شماره‌ی ۱۳، ۲۵ / ۵ / ۵۹)

در سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، ناصر فخرآرایی، علیرغم دستور شاه "که ضارب را نکشید"، توسط سربازان و "مردم" جابجا کشته می‌شود. همدست او، عبدالله ارکانی (عضو حزب توده) دستگیر می‌شود.

- ناصر فخرآرایی، با کارت خبرنگار و عکاس روزنامه‌ی "فجر اسلام" وارد دانشگاه می‌شود. دکتر فقیهی شیرازی، مدیر فجر اسلام، از یاران آیت‌الله کاشانی است.

- رزم‌آرا، مرد مقتدر ارتش و رئیس ستاد در آن روز به یادگان‌ها آماده باش می‌دهد.

- پس از سال‌ها، برای اولین بار، بجای ۱۴ بهمن، سالگرد شهادت دکتر ارانی در آن سال به پیشنهاد کیانوری در روز ۱۵ بهمن برگزار می‌گردد.

- رابط و مسئول عبدالله ارکانی و ناصر فخرآرایی، نورالدین کیانوری است.

- رضا زاهدی، سرباز و ماشین نویس رکن ۲ ستاد ارتش در ۱۳۲۷، بعدها اعتراف می‌کند که کارت خبرنگاری ناصر فخرآرایی، را او ماشین کرده است.

اینجا و سایر اسناد مندرج در صفحات ۴۸۴ - ۴۸۰ کتاب "گنشته چراغ راه آینده است" را در کنار افشگری‌های تکان دهنده فریدون کشاورز (در کتاب "من متهم می‌کنم"، انتشارات رواق، چاپ دوم صفحات ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۷۹ و بویژه صفحات ۱۳۴ - ۱۱۸) قرار دهید تا همخوانی سیاست استالین (و عمال ایرانی او باند کامبخش - کیانوری) با سیاست انگلیس (و عمال ایرانی آن نظیر رزم‌آراها، قوام‌السلطنه‌ها، هژیرها)، روشن شود.

در همین‌جا لازم است یک نکته‌ی دیگر را متذکر شویم: کشاورز، در همین کتاب افشاء می‌کند که علاوه بر واقعه‌ی ۱۵ بهمن ۲۷، ترورهای احمد دهقان، محمد مسعود. بسیاری از اعضای ساده و کادرهای "ناباب و مزاحم" حزب (نظیر حسام لنگرانی، زاخاریان و غیره) توسط باند کامبخش - کیانوری انجام گرفته است.

فریدون کشاورز می‌گوید که کمیته مرکزی حزب و هیات اجرایی آن، از تمام این جریانات بی اطلاع بودند (ص ۹۷) و پس از کودتای ۲۸ مرداد و در مهاجرت کم‌کم از آن‌ها مطلع شدند. بسیار خوب. ولی با این همه این سؤال همچنان بجای خود باقی است: (بقایای کمیته‌ی مرکزی و هیات اجرایی را که کنار بگذاریم) چرا فریدون کشاورز، حداقل بیست و چند سال در باره‌ی این اسرار وحشتناک و بسیاری دیگر (از جمله لو دادن ارانی و یارانش توسط کامبخش و غیره)، سکوت کرد؟ (مصاحبه کشاورز، برای اولین بار در سال ۱۳۵۶، در کتاب "نفث و قدرت در ایران"، به فرانسه - نوشته‌ی شارخ وزیری، چاپ لوزان صفحات ۳۴۴ - ۳۸۶، انتشار یافت.)

⁴³ - "مرسوم بود که هر وقت برادری از فدائیان اسلام به میدان می‌رفت لقب "حضرت" به او می‌دادند. این لقب را به من هم دادند." (پیام انقلاب، "فدائیان اسلام و دکتر سید حسین فاطمی (۲)"، محمد مهدی عبدخدایی. (شماره ۲۲ - ۲۹ / ۹ / ۵۹).

حجت‌الاسلام لواسانی، از اعضای قدیمی فدائیان اسلام، می‌گوید:

"... در واقع می‌شد گفت که مرحوم نواب با اعضای جبهه‌ی ملی ارتباط نزدیکی نداشت و مرحوم کاشانی واسطه بود. ایشان تعهد کرده بود که اگر این‌ها بیایند روی کار، ما می‌توانیم خواسته‌های دینی‌مان را توسط این‌ها اعمال کنیم. فدائیان اسلام و نواب که معتقد به‌مبانی مذهبی بودند و از مراجع تقلید و پیشوایان به شخص مرحوم کاشانی، روی این حساب، گفته‌های ایشان را قبول کردند... بعد هم که آن‌ها حاضر نشدند برنامه‌های اسلامی را اجرا کنند، نتیجتاً این مخالفت شدت پیدا کرد و بارها مرحوم نواب به آن‌ها اعلام کرد و نامه نوشت. حتی یک مرتبه خود من واسطه و پیغام‌بر از طرف مرحوم نواب بودم به اتفاق یکی از برادران ما بنام آقای شیخ محمدرضای نیک‌نام به منزل مرحوم کاشانی رفتم، در همین پامناز بود که توی صحن حیاط با ایشان ملاقات کردیم و پیغام مرحوم نواب را به ایشان دادیم که شما مگر یکی از شکایات‌تان این نبود که در این کشور عرق فروشی‌ها بیشتر از دکان نانوايي است و مردم را بر علیه، ما و شما و دیگران تحریک می‌کردید که مردم قیام کنید. پس چه شد حالا که حکومت را در دست گرفتید در این فکرها نیستید؟ ایشان در جواب ما گفت: بروید بی‌سوادها، شما نمی‌فهمید. ما باید اول مسله‌ی نفت را تمام کنیم و بعد به اصول دینی برسیم." (پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۴، ۷/۵۹/۱۰)



خلاصه کنیم: تردیدی وجود ندارد که احساسات ضدانگلیسی (نه ضدامپریالیستی) در آیت‌الله کاشانی بسیار شدید بود. آیت‌الله کاشانی، برخلاف رهبران جمهوری اسلامی و روحانیون عموماً، نه ضد اجنبی (که غالباً با مواضع ضدامپریالیستی عوضی گرفته می‌شود) بلکه فقط ضد انگلیسی بود، و این احساسات ضد انگلیسی، به طوری که دیده‌ایم، انگیزه‌های صرفاً شخصی داشت. و در این احساسات ضد انگلیسی، روحانیت (جزئی چند از روحانیون نوکر و سرسپرده‌ی امریکا نظیر شمس قنات‌آبادی)، کسی با او همراه نبود.

مبارزه‌ی پیگیر آیت‌الله کاشانی با دولت انگلیسی و سرسپردگان معروف آن نظیر قوام‌السلطنه‌ها، هژیرها، رزم‌آراها را به هیچوجه نمی‌توان مبارزه‌ی دولت انگلیس با اسلام و یا مبارزه‌ی روحانیت با دولت انگلیس تلقی کرد.⁴⁴

البته آیت‌الله کاشانی در اعتقادات ضد کمونیستی چیزی از روحانیون دیگر کم نداشت و حتی همان احساسات شدیداً ضد انگلیسی او مانع از این نشد که در کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت فعال داشته و در موفقیت آن نقش قاطعی ایفا کند. چرا که در این‌جا دیگر انگیزه‌های شخصی با هر قدرت و شدتی که باشد در مقابل منافع طبقاتی کم رنگ می‌شود... و شد.

44 - امپریالیسم انگلیس (مانند هر دولت امپریالیستی دیگر و قبل از هر دولت امپریالیستی). در همه جا بویژه در ایران و سایر کشورهای اسلامی، از دین بعنوان وسیله‌ی تحمیق و در جهل نگه داشتن توده‌ها و استثمار هر چه بیشتر آنها، استفاده می‌کرد. و روحانیت در ایران، مانند بسیاری از کشورهای اسلامی، به امپریالیسم انگلیس تکیه داشت. در مقابل اسناد بیشماری که در مورد اخوان المسلمین (همنام مصری فدائیان اسلام) از بدو تاسیس تا امروز وجود دارد چه کسی می‌تواند در مورد سرسپردگی جمعیت اخوان المسلمین به امپریالیسم انگلیس تردید داشته باشد.

ماه‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد، پس از بارگشت شاه به ایران، پس از خیانت رهبری حزب توده، پس از ابراز خوش‌حالی روحانیت در مورد "رفع خطر از دین و مملکت و پس از سرکوب توده‌ها، مخالفت خوانی‌های آیت‌الله کاشانی در زمینه‌ی تجدید رابطه با انگلستان و قرارداد کنسرسیوم، و شکوه‌های ایشان از سرلشگر زاهدی در مورد فراموش‌کردن قول و قرارهای خود در کوتاه کردن دست انگلیسی‌ها (نه امریکایی‌ها) از ایران، دیگر تاثیری نداشت و کسی را فریب نمی‌داد، آیت‌الله کاشانی گویا در ۲۷ مرداد به مصدق نوشته بود: شما "مرا لکه‌ی حیض کردید." ولی ماه‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد، یکی دو اعلامیه و مصاحبه‌ی آیت‌الله کاشانی در مخالفت رقیق و مشروط با حکومت سپهبد زاهدی و نامه‌اش به دبیرکل سازمان ملل (که این روزها زیادی در باره‌ی آن‌ها سروصدا به راه می‌اندازند)، دیگر اثری نداشت. توطئه‌های بی‌شمار او بعد از ۳۰ و ۳۱ تیر و به ویژه خیانت او در ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ به مبارزه‌ی توده‌های علیه امپریالیسم انگلستان (و نه احساسات کینه توزانه‌ی ضدانگلیسی او) هنوز از خاطره‌ها فراموش نشده بود. بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، پشم کلاه "ضدامپریالیست" بودن آیت‌الله کاشانی ریخته بود. این بار، آیت‌الله کاشانی نه بوسیله دکتر مصدق بلکه گویا توسط خودش "لکه‌ی حیض" شده بود. در آن هنگامه‌ی آتش و خون در کوچه‌ها، در زندان‌ها، در شکنجه‌گاه‌ها و در میدان‌های تیر، زنجورهایی نظیر این که "من از ۲۴ سالگی تا به حال همیشه در مقابل انگلیسی‌ها... فداکای کرده‌ام"، دیگر کسی را به هیجان نمی‌آورد. دیگر حنای آیت‌الله کاشانی رنگ نداشت.

همان کلاهی که آیت‌الله کاشانی قبل از حکومت مصدق، در مورد استقرار حکومت اسلامی، به سر فدائیان اسلام گذاشته بود سرلشگر زاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد، در مورد کوتاه کردن دست انگلیسی‌ها (نه امریکایی‌ها) از ایران، به سر آیت‌الله کاشانی گذاشت.



برای پی‌بردن به ریشه‌ی اختلافات آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام لازم است که از يك زاویه‌ی دیگر نیز به مسئله نگاه کنیم.

"دکتر بقایی در ضمن نطق خودش علیه انگلیس گفت:

خاک نعلین آیت‌الله کاشانی يك میلیون مرتبه از کله‌های سیاستمداران انگلیسی با شرافت‌تر است."⁴⁵

آقای "دیلمر" در پایان مصاحبه با آیت‌الله کاشانی، "نامه‌ای به دیلی اکسپرس به صورت زیر ارسال کرد:

خدایا کمکم کن... مردم کمکم کنید... يك ساعت مصاحبه کرده‌ام در میان حرارت و التهاب... مصاحبه با سیاست‌مداری که بلاشك در این بیست سال گذشته مانندش را ندیدم یعنی بعد از آن که بیست سال پیش در واقعه‌ی آتش‌سوزی "ریسختاک"⁴⁶ با هیئت‌ر مصاحبه کردم، چنین مصاحبه‌ای پیش نیامده بود.⁴⁷

از عبارت کم و بیش مبالغه‌آمیز "دیلمر" (به ویژه این‌که دیلمر، در آن جو هذیانی پس از ترور رزم‌آرا به دیدن آیت‌الله کاشانی رفته بود) و خصوصاً از خرده فرمایشات دکتر بقایی، نوکر امریکا، که بگذریم؛ به واقعیت نزدیک‌تر است اگر بگوییم: آیت‌الله کاشانی هر چه بود، برجسته‌ترین شخصیت روحانی پنجاه سال اخیر ایران به‌شمار می‌رود. هیچ يك از روحانیون کنونی، به تنهایی، با آیت‌الله کاشانی قابل قیاس نیست (آیت‌الله کاشانی را مخصوصاً نباید در هیچ زمینه‌ای با شاه سلطان حسین روحانیت، یعنی آیت‌الله بروجردی مقایسه کرد). اگر بخواهیم تصویر نسبتاً (نه کاملاً) دقیقی از او به دست بدهیم باید بگوییم که چشم‌گیرترین خصوصیات چهار تن از روحانیون کنونی (آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله بهشتی) را آیت‌الله کاشانی به‌تنهایی در خود جمع داشت. با این همه، از نظر بینش سیاسی، آیت‌الله کاشانی شاید بیش از همه با آیت‌الله شریعتمداری قابل قیاس باشد و حداقل، اختلافات آیت‌الله کاشانی با فدائیان اسلام را می‌توان با اختلافات آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خمینی مقایسه کرد.

در بخش قبل گفتیم که آیت‌الله کاشانی از قشریت، تحجر فکری و تفکرات ماقبل سرمایه‌داری شیخ فضل‌الله‌ها، نواب صفوی‌ها و آیت‌الله خمینی‌ها، بسیار فاصله داشت و از نوعی بینش سیاسی بورژوایی برخوردار بود. چند نمونه‌ای که در زیر ارائه می‌شود به‌خوبی می‌تواند طرز تفکر آیت‌الله کاشانی و تفاوت آن را با تز مشروعه‌طلبی شیخ فضل‌الله‌ها، نواب صفوی‌ها و آیت‌الله خمینی‌ها، بنمایش بگذارد. بر اساس نمونه‌های زیر، اگر آیت‌الله کاشانی امروز زنده بود (علیرغم تمام تجلیل‌هایی که در جمهوری اسلامی از وی به‌عمل می‌آید) براحتی می‌توانست به‌عنوان "لیبرال" و "غیرمکتبی" مورد تکفیر قرار گیرد.

آیت‌الله کاشانی طرفدار قانون اساسی بورژوایی سابق بود و در زمان تشکیل مجلس موسسان در سال ۱۳۲۸، از تبعیدگاه خود در لبنان طی پیامی در دفاع از مشروطیت و مخالفت با تغییر قانون اساسی، چنین نوشت:

"آقایان نمایندگان... عصر خود را عصر اعراض مشروطیت قرار ندهید. قانون اساسی خون‌به‌های جمعی کثیر از مردمان غیور و وطنخواه دیندار است. چقدر نهب اموال و هتک اعراض، اتلاف نفوس در آن راه شد، به‌هر ترتیب است نگذارید تغییر کند..... هموطنان عزیز، در جلوگیری از تغییر قانون اساسی و دیکتاتوری و مظالم خانمان‌سوز فداکاری لازم است. نمی‌توانند همه را بکشند یا حبس نمایند. حرف حساب ملت با جدیت در دنیای امروز پیش می‌رود."⁴⁸

46 - منظور رایشناک، مجلس ملی آلمان است.

47 - ایران، کوه آتشفشان، صفحه‌ی ۹۵.

48 - روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت ص ۴۷.

آیت‌الله کاشانی وقتی که از تبعید لبنان به ایران برگشت، در پیامی (که توسط دکتر بقایی خوانده شد) خطاب به مردمی که در مقابل خانه‌اش جمع شده بودند بروی "اسباب ماده" تکیه کرد:

"بسم الله الرحمن الرحيم. پس از سلام، برادران عزیز، چون دنیا دار اسباب است و هیچ امری بدون اسباب ماده میسر نیست به‌صرف دعا نباید قناعت ورزید. باید همه دست برادری و اتحاد و صمیمیت به‌هم بدهید و در امور اجتماعی همت و مجاهدت و فداکاری نمائید ..."⁴⁹

در گرماگرم مبارزه‌ی توده‌ها علیه امپریالیسم انگلستان وقتی که فدائیان اسلام و روحانیت و برخی از بازاریان، در زمینه‌ی بستن عرق‌فروشی‌ها، حجاب اسلامی و بیرون راندن زنان از ادارات، پافشاری می‌کردند، آیت‌الله کاشانی چنین گفت:

"استثمارگران انگلیسی در این ایام از راه دیگری وارد شده‌اند و می‌خواهند در مبارزه اخلاص کنند. در این ایام نامه‌هایی با امضاء به من می‌رسد که چرا مشروب‌فروشی‌ها را نمی‌بندید، چرا زن‌ها را از ادارات اخراج نمی‌کنید، چرا دستور نمی‌دهید خانم‌ها چادر سر کنند - این‌ها یا نوکران مستقیم انگلیس هستند یا مغرضند یا نمی‌فهمند."⁵⁰

و پیدا است نواب صفوی که (مانند آیت‌الله خمینی) "درد مکتب داشت"، در این باغ‌ها نبود. نواب صفوی (مانند آیت‌الله خمینی) از همان روز اول خواهان اجرای احکام و حکومت اسلامی بود، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش‌تر. ولی چنین نمی‌شود. فدائیان اسلام از همان آغاز حکومت دکتر مصدق درمی‌یابند که مدت پنج سال مزدوری بدون جیره و موجب آیت‌الله کاشانی بوده‌اند. اگر ترور کسروی، لااقل "اجر اخروی" داشت ولی کشتن هژیر و رزم‌آرا، نه به درد دنیایشان می‌خورد و نه به درد آخرت‌شان. آن‌ها هیچ‌گونه دشمنی با هژیر یا با رزم‌آرا نداشتند و از هر طرف که چرتکه‌ای می‌انداختند می‌دیدند که از این دو ترور چهارلا پهنای ضرر کرده‌اند.

اگر ترور هژیر و رزم‌آرا از هیچ جهت نفعی برای فدائیان اسلام (و اسلام) نداشت ولی کشتن دکتر مصدق لااقل "اجر دنیوی" بدنبال داشت. در بخش قبل گفتیم که فدائیان اسلام فقط ده روز پیش از معرفی کابینه‌ی دکتر مصدق به مجلس، تصمیم به کشتن او می‌گیرند. "مورخ" فدائیان اسلام، نویسنده‌ی "تاریخ سی ساله‌ی اخیر ایران" و ضارب دکتر حسین فاطمی یعنی حضرت محمد مهدی عبدخدایی می‌گوید:

"برای نواب صفوی، اوایل حکومت دکتر مصدق با اواخر حکومت رزم‌آرا تفاوتی نداشت." (پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ - ۵۹/۹/۱۲)

آغاز حکومت دکتر مصدق، آغاز اختلافات و نافرمانی‌های فدائیان اسلام از آیت‌الله کاشانی است. فدائیان اسلام در تصمیم به قتل دکتر مصدق (در اردیبهشت ۳۰) و سوء قصد به دکتر فاطمی (در آبان ۳۰)، از مرجع دیگری (غیر از آیت‌الله کاشانی) دستور گرفته‌اند. به‌دلایلی که در بخش قبل ذکر کرده‌ایم این دو مورد، به‌احتمال قریب به‌یقین، بدون مشورت و حتی بدون اطلاع آیت‌الله کاشانی، تصمیم گرفته شد. در این جا این سوال می‌تواند مطرح شود: فدائیان اسلام که مدت پنج سال فقط

49 - روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت ص ۵۰.

50 - روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت ص ۸۱.

بدستور آیت‌الله کاشانی عمل کرده‌اند اکنون از کجا دستور می‌گرفتند؟ آیا نمی‌تواند از همان‌جایی باشد که اخوان‌المسلمین از آن‌جا دستور می‌گرفتند؟ با این که شواهد بسیاری بر این امر می‌تواند گواهی دهد ولی ما هنوز فاکت‌های لازم برای پاسخ دقیق به این سوال را در دست نداریم. اما آیا دکتر فاطمی، در آغاز حکومت مصدق، بدون علت در باختر امروز نوشت:

" جلسه‌ی آینده‌ی فدائیان اسلام در لندن تشکیل خواهد شد"؟ (به نقل از همان شماره‌ی مجله‌ی پیام انقلاب)



اکنون که زیر و بم رابطه‌ی آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام (در سال‌های ۳۰-۲۵) و ریشه‌های اختلافات آن‌ها پس از روی کار آمدن مصدق را به‌اختصار بررسی کرده‌ایم، برگردیم به سال‌های ۲۸ و ۲۹ یعنی به‌زمان ترور هژیر و رزم‌آرا - زمانی که فدائیان اسلام بصورت کماندوها و عمل بی‌اراده‌ی آیت‌الله کاشانی عمل می‌کردند. ببینیم که ترور هژیر، دلیل ابطال انتخابات مجلس شانزدهم و بازگشت آیت‌الله کاشانی از تبعید بود و ترور رزم‌آرا، آن طوری که فدائیان اسلام امروز با وقاحت تمام اعلام می‌کنند: " نفت را ما ملی کردیم، اگر رزم‌آرا را نمی‌کشتم نفت ملی نمی‌شد" ⁵¹ سرآغاز نهضت نفت؟

در بخش آینده می‌کوشیم با بررسی جوانب این دو ترور، به سوال‌های فوق نیز پاسخ دهیم.

⁵¹ - "سخنان پرشور برادر حجت الاسلام عظیمی..." ، نبرد ملت، ۲۲/۶/۵۹.

کوماندوهای گوش به فرمان کاشانی

در بخش‌های پیشین اشاره کرده‌ایم که مسخ وقایع تاریخی در جمهوری اسلامی، ابعاد هولناک و سرگیجه‌آوری به‌خود گرفته است به‌نحوی که "مورخین" آن هزار بار روی "مورخین" آریامهری را سفید کرده‌اند و حتی "وقایع‌نگاران" دوره‌ی "شاه شهید" نیز تا این حد وقیحانه به وارونه‌نویسی نپرداخته‌اند. قلم به مزدها و "روشنفکران" خودفروخته‌ی آریامهری (که غالباً در دامان حزب توده پرورش‌یافته و از رهبری آن درس خیانت آموخته بودند)، لاقلاً دانش و سوادی داشته‌اند و مهارتی در سرهم کردن وقایع. عمله و اکره‌ی هوچی و بی‌سواد ولایت فقیه، به‌عنوان "نویسنده"، زبان فارسی را نمی‌دانند و درست همان طوری می‌نویسند که آیت‌الله خمینی سخن می‌گوید. در یک صفحه، یک مطلب را چندین بار تکرار می‌کنند و هیچ واژه‌ای ندارند که در یک صفحه، چند مطلب متناقض ارائه دهند. در هیچ‌جا، منابع ادعاهای دروغین و بی‌شرمانه‌ی خود را ارائه نمی‌دهند. (می‌گویند ... شنیده‌ایم ... میدانیم...) "منابع" شان عموماً ذهن مغشوش آن‌ها است. وقایع در این ذهن، به‌دلخواه مسخ می‌شوند و تصاویر مسخ شده به روی کاغذ روان می‌گردند. آن چه ارائه می‌شود حتی فیلم این تصاویر مسخ شده نیست بلکه "نگاتیف" آن است. در موارد فوق‌العاده استثنایی، اگر بخواهند "مستند" سخن بگویند برای تأیید "دلایل" خود، اصل سند و ترجمه‌ی فارسی آن را هم ارائه می‌دهند ولی اصل سند به نحوی چاپ می‌شود که خوانا نباشد و اگر چند جمله‌ای را بتوان به زحمت خواند، چیزی است مغایر با ترجمه‌ی فارسی.⁵² وقتی کتابی را با انگیزه‌ی مشخص به فارسی ترجمه می‌کنند، هر جا عبارتی خوش‌آیندشان نباشد با گذاشتن سه نقطه (...)، مطلب نویسنده را سانسور می‌کنند و کتاب پر می‌شود از سه نقطه‌ها.⁵³ وگر نه شیوه‌ی رایج‌شان این است که عبارت "نامطلوب" را حتی بدون سه نقطه، حذف می‌کنند، ولو این که آن مطلب ترجمه‌ی مغشوش سندی باشد که قبلاً توسط همفکرانشان به فارسی انتشار یافته باشد.⁵⁴

خلاصه این که، همه‌اش دروغ، همه‌اش سرهمبندی و دغلبازی، همه‌اش دوز و کلک که چه بشود؟ "ثابت" شود در یک صد سال اخیر هر جنبشی در ایران بوجود آمد به‌خاطر روحانیت و اسلام بود. و اگر به‌خاطر این بود که می‌گفتند: "روحانیت و اسلام نباشد". "ثابت" شود که قیام مسلحانه‌ی بهمن ماه توده‌ها "فقط به‌خاطر اسلام بود"، که "مبدا تاریخ انقلاب اسلامی، پانزده خرداد ۴۲ و هجرت امام امت" است. گیریم که همه‌ی این‌ها "ثابت" شد، بعد چه می‌شود؟ در این حال، "حقانیت" ولایت فقیه "اثبات" خواهد شد.

"اثبات حقانیت" هفده ساله اگر به‌تنهایی می‌توانست چیزی را "ثابت" کند، قلم به‌مزدهای استاد و "روشنفکران" خودفروخته "حقانیت" (نه فقط هفده ساله بلکه) دوهزار و پانصد ساله‌ی رژیم آریامهری را "ثابت" کرده بودند....

⁵² - مثلاً مراجعه کنید به "سند شماره‌ی ۳۰، ۳۱" در صفحات ۸۷ - ۸۳ کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، "بکوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا"، نشر روح، قم، ۱۳۵۸.

⁵³ - برای نمونه مراجعه شود به ترجمه‌ی فارسی کتاب "ایران، کوه آتشفشان"، حسین هیکل، ترجمه‌ی سید محمد اصفیایی، انتشارات "عادیات"، قم، صندوق پستی ۲۰۹، توضیحاً اضافه کنیم که مترجم در مقدمه‌ی کتاب برای جلب اعتماد خواننده با اصرار تأکید میکند که: "و تذکر میدهم به اینکه در ترجمه‌ی این کتاب حداکثر سعی شده تا این‌که نه تنها سخن مولف تحریف نشود، بلکه در لحن آن نیز تا حد ممکن تغییر داده نشود" (صفحه‌ی ۲۱).

⁵⁴ - مثلاً مراجعه کنید به موردی که در توضیح شماره (۱۹) از توضیحات در باره "قیام ملت مسمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱" بقلم دکتر سیدمحمود کاشانی (پسر آیت‌الله کاشانی) ارائه داده‌ایم.

در بخش‌های قبل، ماجرای ترور کسروی به‌عنوان "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" را مورد بررسی قرار دادیم. در این بررسی، با ارائه‌ی نمونه‌های متعدد از کتاب "کشف‌الاسرار" آیت‌الله خمینی (که قبل از ترور کسروی انتشار یافته بود)، کوشیده‌ایم که وجود حداقل رابطه‌ی غیرمستقیم، از دیرباز، بین آیت‌الله خمینی و فدائیان اسلام و نیز تجویز شرعی کشتن فکر و بریدن زبان به‌شیوه‌ی اسلامی (که امروزه با ده‌ها و صدها نمونه‌ی عینی آن آشنا شده‌ایم) را نشان دهیم. و هدف مهم‌تر رساندن این پیام بود که ریشه‌های حرکات ضد‌مردمی و وحشیانه‌ی رهبران جمهوری اسلامی و پاسداران سرمایه را نه تنها در عملیات تروریستی فدائیان اسلام بلکه بیش‌تر باید در تزه‌های ضد بشری "کشف‌الاسرار" خمینی و مشروعه‌خواهی مرتجع کثیف و رشوه‌خوار معروفی نظیر شیخ فضل‌اله نوری جستجو کرد. برآستی با نگاه به گذشته است که می‌توان ماهیت حامیان جدید سرمایه و دشمنان تاریخی آگاهی توده‌ها را بهتر شناخت.

در بخش‌های قبل همچنین در باره‌ی روابط آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام (در طی دو بخش) سخن گفته‌ایم. ضمن بررسی گذشته‌ی آیت‌الله کاشانی، ریشه‌ی انگیزه‌های شخصی احساسات کینه‌توزانه و شدیداً ضدانگلیسی (و نه ابدأً اعتقاد آگاهانه‌ی ضدامپریالیستی) او را مورد بررسی قرار داده‌ایم. دیده‌ایم که این احساسات ضدانگلیسی در آیت‌الله آن‌چنان شدید بود که در زمان جنگ جهانی دوم او را به‌صورت ستون پنجم آلمان نازی در ایران درآورد (البته فزون بر احساسات ضد انگلیسی، خصومت فاشیستی آیت‌الله کاشانی در این امر بی‌تاثیر نبود) ولی این احساسات ضدانگلیسی آن‌چنان ژرف نبود که در برخورد با منافع طبقاتی، بیرنگ شود و مانع از آن گردد که آیت‌الله در کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت موثر و فعال نداشته باشد. آیت‌الله کاشانی به‌قول خودش از ۲۴ سالگی با انگلیسی‌ها مبارزه کرده بود. قبلاً اشاره کرده‌ایم که مبارزه‌ی آیت‌الله کاشانی با انگلیسی‌ها و سرسپردگان آن نظیر قوام‌ها، هژیرها و رزم‌آراها و بالعکس، هم‌چنان ادامه داشت تا جایی که بین شهریور ۲۰ تا خرداد ۲۹، آیت‌الله کاشانی، ۶ سال را در زندان‌ها و تبعیدگاه‌های داخل و خارج از کشور گذراند. عاملین این زندان‌ها و تبعیدها یا مستقیماً انگلیسی‌ها بودند و یا قوام‌السلطنه، هژیر و رزم‌آرا، و به‌طوری که قبلاً گفته‌ایم، البته آیت‌الله کاشانی انتقام خود را از هر سه‌ی آن‌ها گرفت. ولی در مقابل ارباب آن‌ها، امپریالیسم انگلیس، در ۲۸ - ۲۵ مرداد ۳۲، سر فرود آورد.

در بخش‌های پیشین هم چنین دیده‌ایم که فدائیان اسلام، در سال‌های ۳۰ - ۱۳۲۵، چونان عمال بی‌اراده و کماندوهای آیت‌الله کاشانی عمل کرده‌اند. ولی آغاز حکومت دکتر مصدق، آغاز اختلافات آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام است. تصمیم به ترور دکتر مصدق فقط ده روز پس از معرفی کابینه‌اش به مجلس و سوء قصد به دکتر حسین فاطمی، چند ماه پس از روی کار آمدن مصدق، نشان‌دهنده‌ی این است که فدائیان اسلام، در همان‌جا، با نگاهی به گذشته‌ی آیت‌الله کاشانی و بینش سیاسی او، کوشیده‌ایم که ریشه‌های اصلی اختلافات فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی را نشان دهیم: تقابل قشریت و تفکر ماقبل سرمایه‌داری فدائیان اسلام (و نیز رهبران جمهوری اسلامی) با نوعی بورژوازی آیت‌الله کاشانی.

اینک برمی‌گردیم به سال‌های قبل از این اختلافات یعنی به زمان ترور هژیر و رزم‌آرا، به دوره‌ای از فدائیان اسلام بمناب‌های کماندوهای گوش به فرمان آیت‌الله کاشانی به‌قول روزنامه‌ی "لوموند" در آن ایام، "پاپ شیعیان" بود و از اعتبار بزرگی در بین توده‌ها برخوردار بود. و هنوز مانند بعد از ۲۸

مرداد ۳۲، پشم کلاهش کاملاً نریخته بود، به دوره‌ای که حسنین هیکل (که در زمان تروز رزم‌آرا به تهران آمده بود و تحت تاثیر آن جو هذیانی قرار داشت) آن را چنین توصیف کرده است:

" همچنین آخرین عامل نفوذ آیت‌الله کاشانی همان جمعیت فدائیان اسلام است اگر آیت‌الله از نفوذ معنوی عاجز شود، به نفوذ ملی خود یعنی زبان خطبا و ائمه‌ی جماعت متوسل می‌شود و اگر از آن نیز مایوس شود به نفوذ سیاسی خود در مجلس ملی اتکا می‌کند و اگر از آن هم نتیجه‌ای نگیرد به قدرت مادی خود یعنی "خمس" متوسل می‌شود و اگر آن نیز موثر نباشد، همه‌ی آن قدرت‌ها را به کناری گذاشته و رشته‌ی سخن را به فدائیان اسلام می‌سپارد...⁵⁵ ("ایران، کوه آتش‌فشان"، ترجمه‌ی فارسی، صفحه‌ی ۷۶)

در این بخش می‌کوشیم قتل هژیر توسط فدائیان اسلام را در رابطه با ابطال انتخابات مجلس شانزدهم در تهران (که این روزها در جمهوری اسلامی، نعل وارونه زدن‌ها در باره‌ی آن فراوان است)، مورد بررسی قرار دهیم.



جاج مهدی عراقی⁵⁶ می‌گوید:

"سمبل فدائیان اسلام از يك جهت مرحوم نواب صفوی بود و از يك جهت کاشانی. ولی در هر حال کاشانی سمت سیاسی‌اش خیلی زیاد بود در حالی که مرحوم نواب سمت مذهبی‌اش خیلی زیاد بود... و این همکاری «کاشانی و فدائیان اسلام» از اوایل سال ۲۵ تقریباً شروع شده بود که مبارزات علیه قوام‌السلطنه و علیه هژیر بود... این‌ها همه‌اش مبارزاتی بود که بچه مسلمان‌ها داشتند.

(ویژه‌نامه‌ی ۱۵ خرداد، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، قسمت دوم "مصاحبه با شهید عراقی"، ۱۳ خرداد ۵۹)

55 - سه نقطه از ترجمه‌ی فارسی است.

56 - روزنامه‌ی اطلاعات در ۸ بهمن ۱۳۵۷ نوشت:

"رهبر یک گروه افراطی اسلامی در پاریس گفت: ما سه نخست وزیر را اعدام کردیم. و این "رهبر" حاج مهدی عراقی عضو قدیمی فدائیان اسلام و از اعضاء "جمعیت‌های متلفه‌ی اسلامی" بود که در نوفل لوشاتو، با خبرنگار روزنامه اطلاعات مصاحبه کرد (متن این مصاحبه در همان شماره‌ی اطلاعات به چاپ رسید.)

حاج مهدی عراقی و پسرش حسام در شهریور ۵۸ توسط گروه فرقان بقتل رسید و جسدشان، به دستور آیت‌الله خمینی، در کنار مقبره‌ی پیشوای فکری فدائیان اسلام و رهبران جمهوری اسلامی، یعنی شیخ فضل‌الله نوری دفن شد:

"مرحوم عراقی و فرزندش حسام را به دستور امام در صحن مطهر حضرت معصومه و نزدیک مقبره‌ی مرحوم شهید شیخ فضل‌الله نوری دفن کردند." (کیهان، ۳ شهریور ۱۳۵۸)

پس از دفن مهدی عراقی و پسرش، یکی دیگر از پسران او در حضور آیت‌الله خمینی می‌گوید:

"پدرم در مقابل دو شخصیت سر تعظیم فرود می‌آورد، اول مرحوم نواب صفوی و دوم امام خمینی." (همانجا) و آیت‌الله در جواب می‌گوید: "من ایشان را ۲۰ سال است که می‌شناسم... حاج مهدی عراقی برای من برادر و فرزند خوب و عزیز بود. شهادت ایشان برای من سنگین بود." (همانجا)

در کتاب‌هایی که "برای کودکان و نوجوانان" نوشته شده چنین می‌خوانیم:

"نواب صفوی، عبدالحسین هژیر را که "طرفدار بهائی‌ها" بود تهدید به قتل می‌کند و سرانجام وی را در دوازدهم محرم همان سال «۱۳ آبان ۲۸»، به دست سید حسین امامی به قتل می‌رساند. با کشته شدن وزیر دربار، اوضاع انتخابات دگرگون می‌شود. آیت‌الله کاشانی، دکتر مصدق و افراد ملی انتخاب می‌شوند، و به این ترتیب نهضت اوج می‌گیرد."

"شهید نواب صفوی"، "سرگذشت شهدای اسلام از روحانیت شیعه برای کودکان و نوجوانان" انتشارات علمی، ص ۲۶ تاکید از ما است.)

در مقدمه بر چاپ سوم "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"⁵⁷ آمده است:

"فدائیان «اسلام»، عامل انگلیس عبدالحسین هژیر، وزیر دربار را تهدید به قتل می‌کند و عاقبت در روز دوازدهم محرم، به وسیله‌ی آقای سید حسین امامی به قتل می‌رسد و در روز ۸ آبان ۲۸ سید حسین امامی به شهادت می‌رسد و در انتخابات مجدد، به کمک فدائیان اسلام، کاشانی و یارانش انتخاب شده و کم کم نهضت مردم نضج می‌گیرد." (مقدمه، ص ۲، تاکید از ما است.)

عبدالله کرباسچیان،⁵⁸ مدیر "نبرد ملت" می‌نویسد:

"... برای آن دسته از معدود خوانندگان ... که احتمالاً از حقایق امر بی‌اطلاعتند به اختصار آن را بیان می‌کنم. جبهه‌ی ملی به قیمت جانبازی دلاورانه‌ی نخستین شهید نبرد مسلحانه‌ی ملت اسلام علیه استعمار اجانب و کفر و فساد و استبداد، شهید بزرگوار سید حسین امامی، از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم رهایی و به مجلس راه یافت." (جزوی، "علل توطئه‌ی مکارانه‌ی ارشاد! ملی! علیه نبرد ملت، نخستین نشریه‌ی انقلابی اسلامی ایران"، عبدالله کرباسچیان، ۱۳۵۹، ص ۱۸، تاکید از ما است.)

57 - چاپ‌های اول و دوم کتاب "برنامه انقلابی فدائیان اسلام" در آبان ۱۳۳۲ انتشار یافت. چاپ سوم کتاب از روی چاپ دوم افسست شد و به‌مراه مقدمه‌ی کوتاه تاپیی، در آستانه‌ی قیام، در اوایل بهمن ۵۷، منتشر شد. اصل کتاب در ۹۰ صفحه با حروف ریز چاپی و بقطع وزیری است. چاپ سوم که در زمان حکومت بختیار انجام گرفت متأسفانه نشر محدود داشت و فقط بدست "خودی‌ها" رسید. دسترسی غیر خودی‌ها به این کتاب، به انجام عملیات جیمزباندی احتیاج دارد.

کتاب "برنامه انقلابی فدائیان اسلام" که توسط نواب صفوی نوشته شده، شاهکار بی نظیری از پرت و پلا گونی است. شاید در آینده فرصت این را پیدا کنیم که طی یک مقاله‌ی جداگانه به معرفی و بررسی این کتاب پردازیم. این بررسی، بیشتر از بابت تشابه فوق العاده‌ی این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت‌الله خمینی، قانون اساسی جمهوری اسلامی و عملکرد دو ساله‌ی جمهوری اسلامی، بسیار جالب است.

58 - درباره‌ی عبدالله کرباسچیان رهبر گروه چماقداران و چاقوکشان "گارد جهاد مقدس" (در روز ۲۸ مرداد در حمله به خانه‌ی مصدق و روزهای بعد) و مزدوران ساواک، بعداً سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط اشاره کنیم که ننگین نامه‌ی "نبرد ملت" در روز ۲۹ مرداد ۳۲، با حروف درشت در صفحه اول چنین نوشت:

"دیروز تهران در زیر قدمهای مردانه‌ی افراد ارتش و مسلمانان ضد اجنبی می‌لزد. مصدق، غول پیر خون آشام در زیر ضربات محو کننده‌ی مسلمانان استغفاء داد. حسین فاطمی خائن که از خطر گلوله‌ی برادران نجات پیدا کرده بود، قطعه قطعه شد. لکه‌های ننگ را با خون بشوئیم. سربازان گروه "جهاد مقدس" همه جا، پیشاپیش صفوف ضد اجنبی، انقلابی و مردانه وظایف مقدس و حیاتی خود را انجام دادند. سربازان "جهاد مقدس"! ملت تشنه خون است. آتش خشم و غضب ملت مسلمان و ضد اجنبی جز با ریختن خون دشمنان دین و وطن و ناموس و جاسوسان کمونیزم و عمال بیشرم اجنبی خاموش نخواهد شد. اگر حکومت انقلابی سر لشگر زاهدی کمتر ارفاکی نسبت به جاسوسان و خیانتکاران و جنایتکاران بنماید، بزرگترین خیانت را به دین و خلق و وطن نموده است. گلوله، گلوله! تنها پاداش جاسوسان و وطن فروشان است..."

این‌ها چند نمونه از میان ده‌ها نمونه‌ای است که از دو سال پیش به این طرف، در روزنامه، در کتاب‌ها، در برنامه‌های رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی در باره‌ی "تاثیر عظیم قتل هژیر توسط فدائیان اسلام در ابطال انتخابات تهران و در انتخاب مصدق و سایر کاندیداهای جبهه‌ی ملی و در بازگشت آیت‌الله کاشانی از تبعید" و "نقطه‌ی آغاز ملی شدن صنعت نفت" و غیره و غیره عنوان می‌شود.⁵⁹

در مقابل خزعبلات فوق چه می‌توان گفت؟ در شرایط عادی، در مقابل هذیان‌گویی‌ها، بهترین پاسخ سکوت است. ولی در جمهوری اسلامی، در شرایطی که تمام بلندگوهای تبلیغاتی يك رژيم بسیج شده‌اند که تاریخ مبارزات توده‌های این سرزمین را مسخ کنند، چگونه می‌توان سکوت کرد، امروز وقتی که گفته می‌شود: "مردم فقط به‌خاطر اسلام انقلاب کردند"، این عبارت حتی افراد ناآگاه را نیز به پوزخند وامی‌دارد، ولی وقتی که يك رژيم تمام امکانات جهنمی خود را برای وارونه جلوه دادن مبارزات توده‌ها در سی سال قبل بسیج می‌کند، این شستوشوی مغزی مداوم به‌شیوه‌ی اسلامی، ممکن است حتی عناصر نیمه‌آگاه - که با وقایع تاریخی چند دهه‌ی قبل آشنایی چندانی ندارند - را نیز فریب دهد.

ترور هژیر چه تاثیری در ابطال انتخابات تهران و در انتخاب کاندیداهای جبهه‌ی ملی (از جمله آیت‌الله کاشانی) از تهران داشت؟ جواب در يك جمله این است: کمونیست‌ها می‌دانند که ترورهای کور، در جریان تحولات اجتماعی و در روند مبارزات توده‌ای، علی‌الاصول کم‌ترین تاثیری ندارد و در مورد خاص ترور هژیر نیز باید گفت که این ترور، در ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم تهران و انتخاب کاندیداهای جبهه‌ی ملی (و حتی آیت‌الله کاشانی)، کوچک‌ترین تاثیری نداشت، و برای این که به این حکم برسیم، ناچاریم قدری به عقب برگردیم و در نهایت اختصار، به پاره‌ای از جریانات بعد از شهریور ۲۰ تا پایان انتخابات مجلس شانزدهم تهران در فروردین ۲۹، نظری بیفکنیم.

⁵⁹ - خوانندگان برای اطلاع بیشتر، در مورد جریانات این مقطع، می‌توانند به کتاب‌های فراوان که در این زمینه وجود دارد مراجعه کنند که چند نمونه از آنها عبارتند از:

- اسناد نفت، از انتشارات اداره‌ی کل انتشارات و تبلیغات دولت مصدق، ۱۳۲۰، صفحات ۳۱ - ۱۰.
 - تاریخ سی ساله، دفتر اول صفحات ۳۹ - ۷ و ۶۷ - ۵۷.
 - کارنامه‌ی مصدق و حزب توده، انتشارات مزدک. صفحات ۷۰ - ۱.
 - تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به رهبری دکتر محمد مصدق، جلد اول، نفت چرا و چگونه ملی شد، احمد خلیل الله مقدم. صفحات ۲۷ - ۵.
 - سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم، جلد اول، حسین کی استوان، صفحات ۴۰۴ - ۹.
 - نفت و قدرت در ایران، شاهرخ وزیری، چاپ لوزان (به فرانسه)، صفحات ۱۴۴ - ۸۶.
 - فریاد خلق، از کتاب‌های "جلدسفید" صفحات ۹۷ - ۷۸.
 - گذشته، چراغ راه آینده است. نشر جامی، صفحات ۴۹۴ - ۱۰۵.
 - مصدق و نهضت ملی ایران، از انتشارات اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن دانشجویان در امریکا و کانادا، صفحات ۶۴ - ۳۶.

این نکته را توضیحاً اضافه کنیم که تحلیل‌ها و موضعگیری‌های غالب کتابهای اشاره شده در فوق مورد تائید ما نیست. آنچه از ذکر این کتابها عمدتاً مورد توجه ماست، اسناد و مدارک تاریخی ارائه شده در آنها است که در این بخش مورد استفاده‌ی ما نیز قرار گرفته‌اند - که بعلت اجتناب از تکرار و افزایش بیش از پیش "توضیحات" جز در موارد ضروری، از ارجاع خواننده به اسناد مندرج در کتاب‌های فوق الذکر، خوداری خواهیم کرد.



پس از شهریور ۲۰ و فرار دیکتاتور، مبارزه‌ی توده‌ها برای تحقق خواست‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی کم کم اوج گرفت. نیروهای مترقی بویژه کمونیست‌ها حتی در زمان دیکتاتوری رضاخان نیز تن به سکوت نداده بودند ولی در جو نسبتاً آزاد بعد از شهریور ۲۰، نیروهای واپس‌گرا، کم کم پس از سال‌های طولانی "تقیه" و سکوت مطلق (به‌غیر از مدرس)⁶⁰ جان تازه‌ای یافتند. آقای خمینی، کتاب فوق‌ارتجاعی "کشف‌الاسرار" را نوشت و نظریات شیخ فضل‌الله نوری را تنظیم و تدوین کرد.⁶¹ کمی بعد (در سال ۱۳۲۴)، جمعیت فدائیان اسلام توسط نواب صفوی و سه تن از همفکرانش بوجود آمد. این رویدادهای کوچک و حاشیه‌ای، که ما امروز به‌خاطر جریان‌های کنونی جامعه، به آن‌ها توجه می‌کنیم در آن ایام بمنابه‌ی قطره‌ی ناچیزی بود در مقابل دریای توفنده و پیش‌رونده‌ی مبارزات توده‌ها. . .

در مهرماه ۲۰، حزب توده، پس از فرار دیکتاتور و رهایی شاگردان خلف و ناخلف ارانی از زندان، تشکیل شد و کم کم در سراسر کشور، به‌استثنای خوزستان⁶²، به سازمان‌دهی توده‌ها پرداخت.

در سال ۲۲، دولت ایران مخفیانه برای دادن امتیاز نفت شمال به امریکا، با این کشور وارد مذاکره شد. دکتر رادمنش، نماینده‌ی فراکسیون حزب توده در مجلس، در ۱۹ مرداد ۲۳، این مذاکرات و قول و قرارها را در مجلس شورای ملی افشا کرد و گفت:

"بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولت‌های خارجی به‌طور کلی مخالفیم. همان‌طوری که ملت ایران توانست راه‌آهن خود را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌ی داخلی ما می‌توانیم تمام منابع و ثروت این کشور را استخراج کنیم و شاید بتوانیم بموضوع بدبختی این مملکت بهبودی دهیم."

دو سه ماه بعد، وقتی که تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف استالین پیش آمد، همین دکتر رادمنش سخنان پرسوز و گداز خود را در مورد "بدبختی این مملکت" و بویژه مخالفت با "دادن امتیاز به

60 - برای شناخت ماهیت واقعی و انگیزه‌های اصلی مبارزات مدرس با رضاخان و نیز حمایت او از مرتجعینی نظیر شیخ خزعل و وثوق الدوله (عاقده قرارداد اسارت بار ۱۹۱۹) و مخالفت‌های او با جنبش‌های توده‌ای گیلان و آذربایجان (جنبش جنگل و قیام شیخ خیابانی). غیره مراجعه کنید به زیر نویس صفحات ۸۴ تا ۹۰ کتاب "جایگاه مبارزات روحانیون ایران" و اسناد ارائه شده در آنجا.

61 - بعد از نوشتن این کتاب، آیت‌الله خمینی در پشت پرده رفت و دیگر نامی و خبری از وی در هیچ جا دیده و شنیده نشد، و تا بهمن ۴۱، همچنان در پشت پرده باقی ماند.

62 - حزب توده در سال‌های ۲۴ - ۱۳۲۰ نه تنها از هرگونه سازمان‌دهی و تشکیلات توده‌ها بویژه کارگران نفت خوزستان، خودداری کرد بلکه حتی در مقابل اعتراضات و جنبش‌های خود بخودی کارگران در جهت خواست اقتصادی آن‌ها، می‌ایستاد. بعنوان نمونه بهنگام اعتصاب بزرگ کارگران نفت آبادان و اعتراض آنان علیه استثمار شرکت نفت انگلیس، حزب توده دکتر رادمنش و دکتر جودت را برای خاموش کردن صدای اعتراض کارگران به خوزستان فرستاد. البته بهانه‌ی رسمی حزب توده، جلوگیری از ایجاد شکاف در جبهه‌ی متحد شوروی و انگلیس علیه فاشیسم آلمان بود. ولی دلیل واقعی این امر را باید تصمیم به نرجاندن انگلیس‌ها و بخطر نینداختن منافع آن‌ها در جنوب دانست. بویژه این‌که استالین از سال ۲۳ به نفت شمال ایران چشم دوخته بود.

همخوانی سیاست شوروی و انگلستان در مورد ایران بنوعی پیش در آمد کنفرانس پالتا و نیز بنوعی تجدید قرارداد خائنانه‌ی ۱۹۰۷ بین روسیه‌ی تزاری و انگلستان در مورد تقسیم ایران به دو منطقه‌ی نفوذ روسیه و انگلستان بود (قراردادهای استعماری علیه ایران پس از انقلاب اکتبر توسط لنین لغو شده بود). این همخوانی شوروی (و حزب توده) با سیاست انگلیس در ایران فقط مربوط به سال‌های جنگ نبود بلکه تا سال‌های بعد، و حداقل تا اوایل سال ۳۲، همچنان ادامه داشت. و از همین‌جاست تمام گربه‌رقصانی‌ها و سنگ اندازی‌های حزب توده در راه ملی شدن صنعت نفت.

دولت‌های خارجی به‌طور کلی " فراموش کرد. وقتی این تناقض از طرف دکتر مصدق به او تذکر داده شد، باکمال شهامت جواب داد:

" . . . من گفتم که عقیده دارم که تمام منابع ثروت ایران باید بدست ایرانی استخراج شود و در این جمله اسم نفت را نیاوردم." (کتاب سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم، ص ۲۰۴، تاکید از ماست)

در همان ایام، این تز ضد ملی و ضد کمونیستی حزب "ناوابسته و ضد امپریالیست" (در واقع از همان آغاز خائن) یعنی حزب توده انتشار یافت:

" ما به‌همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافی قائلیم و بر علیه این منافع صحبت نمی‌کنیم باید معترف باشیم که شوروی هم در ایران منافع جدی دارد. باید به‌این حقیقت پی برد که مناطق شمالی ایران در حکم حریم امنیت شوروی است. . . و عقیده‌ی دسته‌ای که من در آن هستم «حزب توده» این است که دولت باید به‌فوری برای دادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها و نفت جنوب به کمپانی‌های انگلیسی و امریکایی وارد مذاکره شود." (" مسالهی نفت" احسان طبری، مردم برای روشنفکران، شماره‌ی ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹)

کشمکش امتیاز نفت در مجلس چهاردهم بالا گرفت، دکتر مصدق با حمایت همه‌گانی توده‌ها، از تز ندادن هرگونه امتیاز به دولت‌های خارجی دفاع می‌کرد و بالاخره، در آذر ۲۳، پیشنهادی در به مجلس ارائه داد که پس از جر و بحث‌های فراوان در مجلس به تصویب رسید. در آن زمان که نیروهای انگلیسی و امریکا و شوروی در ایران مستقر بودند در باره‌ی ملی کردن بیهوده بود. دلیل مخالفت‌های وابستگان به سیاست شوروی و موافقت‌های اکثریت سرسپرده‌ی سیاست انگلیس در مجلس هرچه بود، و با هر محاسبه‌ای که صورت گرفته باشد، حقیقت این است که تصویب طرح دکتر مصدق در آن ایام يك گام به‌جلو بود و مقدمه‌ای برای ملی‌کردن صنعت نفت در سال‌های بعد. اشتباهات عظیم و فاجعه‌آمیز دکتر مصدق در اواخر حکومت خود بویژه قبل از کودتای ۲۸ مرداد، چیزی نیست که بتوان از آن گذشت و ما در جای دیگر بموقع خود، به این اشتباهات عظیم (که از خصلت طبقاتی او و همراهان‌اش سرچشمه می‌گرفت) خواهیم پرداخت ولی در این‌جا باید بگوئیم که سرسختی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در به تصویب رساندن آن طرح، از صفحات درخشان کارنامه‌ی سیاسی او بشمار می‌رود.

در ۱۳ اسفند ۲۳، مصدق به‌هنگام بررسی پرونده‌ی دزدی‌های سهیلی و تدین و ماستمالی شدن این پرونده در مجلس، با گفتن: "این‌جا مجلس نیست، دزدگاه است"، از مجلس بیرون آمد.

در ۱۵ اسفند، دانشجویان دانشگاه تهران در حمایت از مصدق به تظاهرات خیابانی دست‌زدند. بازاریان بازار را تعطیل کردند. مردم تهران به دانشجویان پیوستند و به‌طرف مجلس حرکت کردند، يك دانشجو کشته شد و تعدادی زخمی شدند ولی با این همه موفق شدند که مصدق را به مجلس برسانند.

در سال ۲۴، کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران با هیات حاکمه به جدال برخاستند. اتحادیه‌های کارگری در اکثر نقاط کشور گسترش یافت. آغازگر اعتراضات کارگری شهرهای صنعتی نظیر تهران و اصفهان و بعضی از شهرهای مازندران بود. جنبش دهقانی در گیلان و

آذربایجان و بسیاری از استان‌های کشور نضج گرفت. دانشجویان از مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها حمایت می‌کردند. روزنامه‌هایی که در آن جو نسبتاً آزاد منتشر می‌شد به ارتقای آگاهی توده‌ها یاری می‌داد. در سایه‌ی این مبارزات، دکتر مصدق که در آغاز دوره‌ی چهاردهم در مجلس تقریباً به تنهایی مبارزه می‌کرد (با توجه به لگدپیرانی‌های گاه و بی‌گاه فراکسیون حزب توده)، در پایان این دوره توانست يك جمع سی نفری را به‌دور خود جمع کند.

مبارزات ضد فئودالی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان با ابعاد گسترده و شگفت‌آور خود، هیات حاکمه را به‌وحشت انداخت. اگر اشتباهات رهبری این جنبش‌ها و خنجر از پشت‌زدن‌های استالین نبود، می‌رفت که نه تنها در آذربایجان و کردستان بلکه در سراسر کشور، بساط هیات حاکمه‌ی منفور و فاسد و حامیان امپریالیست آن را در هم بریزد.

در بهمن ۲۴، سال اعطای آزادی فعالیت‌های سیاسی به حزب توده از طرف قوام (و یا بقول روزنامه‌ی "رهبر"، ارگان حزب توده: "جناب اشرف قوام‌السلطنه")، سال به وزارت رسیدن رهبران حزب توده، سال سرکوب خونین جنبش‌های دموکراتیک آذربایجان و کردستان و کشتار ده‌ها هزار تن از زحمتکشان ترک و کرد، به‌یمن زدوبندهای داخلی و جهانی رفیق استالین!

پس از شکست این جنبش‌ها، قوام‌السلطنه، حساب خوش‌رقصی‌های حزب توده را نیز کف دستش گذاشت. حملات وحشیانه‌ی قوام به مطبوعات، سازمان‌ها و افراد مترقی شدت یافت. وقتی که خیال قوام از آذربایجان راحت شد، پس از يك فترت ۱۴ ماهه، خود را برای انتخابات دوره‌ی پانزدهم آماده کرد. در آستانه‌ی این انتخابات، حزب دموکرات ایران را با عجله تشکیل داد. قوام می‌خواست که حزب او اکثریت مجلس را به‌دست آورد و قرارداد الحاقی گس - گلشائیان را به تصویب برساند. دکتر مصدق با حمایت مردم علیه انتخابات ساختگی قوام دست به افشاگری زد که از جمله سخنرانی او، قبل از انتخابات، در مقابل چند هزار تن در صحن مسجد شاه بود. این افشاگری‌ها و نیز سابقه‌ی مبارزات او در مجلس چهاردهم سبب شد که از انتخاب مجدد نماینده‌ی اول تهران در دوره‌ی پیش جلوگیری به‌عمل آید، ولی با این‌حال با اقلیتی به مجلس راه یافت. این مجلس که عمده‌ترین وظیفه‌اش تصویب قرارداد الحاقی گس - گلشائیان بود، به‌خاطر مبارزات سرسختانه‌ی نماینده‌گان اقلیت به‌پشت‌گرمی افکار عمومی و عناصری ملی و تضادهای شدید امریکا و انگلیس (که عده‌ای از نماینده‌گان مجلس را تحت تاثیر خود داشت)، در این کار توفیق نیافت. و آخرین جلسه‌ی مجلس پانزدهم در نیمه شب ۲۸/۵/۶ با نطق طولانی حسن مکی (بر اساس اسناد و مدارکی که مهندس حسینی در اختیارش قرار داده بود)، بدون اخذ نتیجه مورد نظر امپریالیسم انگلیس، خاتمه یافت.

قبل از پرداختن به انتخابات مجلس شانزدهم، دو واقعه‌ی مهم و به‌هم مرتبط قابل ذکر است:

۱) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷. در بخش قبل دیدیم که این سوء قصد، توطئه‌ی مشترک سپهبد رزم‌آرا و باند مخفی تروریستی کامبخش - کیانوری بود. به‌دنبال این سوء قصد، حزب توده غیر قانونی اعلام شد، مراکز آن مورد حمله قرار گرفت، رهبران و اعضای آن دستگیر و سرکوب شدند. آیت‌الله کاشانی، روحانی با نفوذ و مخالف سرسخت انگلیس و ایادی داخلی آن، به بهانه‌ی دروغین شرکت در این سوء قصد، با توطئه‌ی هژیر و رزم‌آرا، همان شب به فلك‌الافلاك فرستاده شد و چند روز بعد، به لبنان تبعید گردید.

۲) به دنبال اختناقی که بعد از سوء قصد به شاه بوجود آمد مجلس موسسان - در زیر سرنیزه‌ی حکومت نظامی - بمنظور ایجاد تغییراتی در پاره‌ای از اصول قانون اساسی سابق، تشکیل یافت. از جمله‌ی این اصول اصل ۴۸ بود که به این گونه تغییر یافت:

"علی‌حضرت همایون شاهنشاهی می‌توانند هر يك از مجلس شورا و سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد، منحل کند."

این دو رخداد، مقدمه‌ای بود برای تصویب قرارداد الحاقی گس - گاشائیان در مجلس شانزدهم، امپریالیسم انگلیس و عمال داخلی آن تصور می‌کردند آن بلایی که در مجلس بر سر قرارداد الحاقی آمد با وجود مترسک اصل ۴۸ جدید، منتفی خواهد بود.

دکتر منوچهر اقبال، وزیر کشور، قبل از انتخابات دوره‌ی شانزدهم، طی يك مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرده بود که:

"در ادوار سابق به‌عنوان مختلف کرسی‌های وکالت خرید و فروش می‌شد ولی در زمان من نه از کسی پول گرفته شده و نه خواهد شد."

او "به ناموس مادرش سوگند" خورده بود که انتخابات آزاد است. با این حال، انتخابات دوره‌ی شانزدهم که می‌بایست سرنوشت قرارداد الحاقی را تعیین کند نمی‌توانست آزاد باشد و در واقع، یکی از رسواترین انتخابات ادوار مجلس بود. این انتخابات مورد اعتراض شدید مردم در سراسر کشور قرار گرفت. در تهران دکتر مصدق رهبری مخالفت با تقلبات انتخاباتی را برعهده گرفت. او عده‌ای از روزنامه‌نگاران و مخالفان سیاست استعماری انگلیس را در خانه‌اش جمع کرد. در این جلسه تصمیم گرفته شد که در روز جمعه ۲۲ مهر ۲۸، به‌عنوان اعتراض به انتخابات و درخواست ابطال آن در دربار متحصن شوند. دکتر مصدق طی اعلامیه‌ای خطاب به مردم نوشت: "ای مردم در آنجا ما را تنها و بی‌کس نگذارید." سرتیپ صفاری، رئیس شهربانی وقت، اعلامیه‌ای صادر کرد و هر نوع تجمع مردم را ممنوع اعلام داشت. با این حال، توده‌ها استقبال پرشوری از فراخوان دکتر مصدق به‌عمل آوردند. نظر به این که آن همه جمعیت نمی‌توانست دور دربار متحصن شود، ۲۰ نفر برای این امر انتخاب شدند، منطقه توسط نیروهای ارتشی محاصره شد و ارتباط متحصنین با خارج حتی برای دریافت آذوقه، قطع گردید.

همان ۲۰ نفر انتخاب شده برای تحسن، در تاریخ ۲۸/۸/۱، عضو موسس جبهه‌ی ملی شدند. و جبهه ملی در این روز رسماً اعلام موجودیت کرد و چهار تن از آن افراد، مامور نوشتن اساسنامه و آئین نامه‌های جبهه‌ی ملی شدند. و متن اساسنامه‌ی شش ماده‌ای و آئین نامه‌ی سه ماده‌ای در شماره‌ی ۲۷۳ روزنامه‌ی ستاره به تاریخ ۱۰/۴/۲۹ به چاپ رسید.⁶³

63 - در این‌جا باید متذکر شد که حزب توده در مبارزه‌ی ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم، کوچکترین نقشی نداشت و کلاً خود را کنار کشیده بود. حتی در فاصله‌ی بین ابطال انتخابات، و برگزاری مجدد آن (که قریب ۶ ماه بطول انجامید). در مبارزات انتخاباتی مطلقاً درگیر نشد. حزب توده عدم شرکت خود را در یکی از روزنامه‌هایش (نیسان، شماره‌ی ۴ - ۲۸/۱۰/۲) با این استدلال مضحک توجیه کرده بود: "مبارزه‌ی فعلی که بر سر انتخابات در گرفته است در حقیقت مبارزه‌ی مخالفین آزادی انتخابات با طرفداران واقعی انتخابات نیست بلکه دو گروه مربوط به دو سیاست است که هر کدام می‌خواهد دیگری را بیرون کند و خودش بجای آن‌ها بنشیند." در سال ۱۳۴۰ (یعنی ۱۲ سال بعد از آن جریان و ۸ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد)، کیانوری بعنوان "انتقاد از خود" ("انتقاد از خود" به روایت حزب توده یعنی بهترین راه فرار از مسئولیت‌ها در توطئه‌ها و خیانت‌ها). در یکی از نشریات بقایای حزب توده در خارج از کشور چنین نوشت: ←

برغم تقلبات رسوای انتخابات شانزدهم در تهران و سایر نقاط کشور، دکتر مصدق و چند تن از کاندیداهای جبهه ملی بر اثر حمایت پرشور و گسترده مردم به مجلس راه یافتند، در این جا برای این که پوچ و مسخره بودن نقش مثبت ترور هژیر در ابطال انتخابات و در نتیجه انتخابات بعدی تهران و سایر خزعبلاتی که در این روزها در این زمینه عنوان می‌شود، روشن گردد ارائه چند نمونه از نتایج انتخابات و تذکر نکاتی چند لازم است:

در تاریخ ۲۸/۸/۸، شش تن از حائزین اکثریت تهران عبارت بودند از:

- ۱- دکتر مصدق
- ۲- دکتر بقایی
- ۳- حسین مکی
- ۴- حائری زاده
- ۵- سید ابوالقاسم کاشانی
- ۶- دکتر متین دفتری.

در ۲۸/۸/۱۳، هژیر وزیر دربار، در مسجد سپهسالار توسط فدائیان اسلام به قتل می‌رسد.

اولین نتیجه (منفی) این ترور، اعلام حکومت نظامی در ۲۸/۸/۱۴، ایجاد جو فشار و اختناق، توقیف دکتر بقایی، مکی، حائری‌زاده، و تنی چند از دیگر رهبران آن زمان جبهه ملی و فرستادن دکتر مصدق برای مدتی به احمدآباد.

دومین نتیجه (منفی) این ترور، در نتیجه شمارش آرا در ۲۸/۸/۱۷ (چهار روز پس از ترور هژیر) منعکس است: نه فقط مکی و حائری‌زاده بلکه همچنین آیت‌اله کاشانی نیز در میان شش تن اولیه حائزین اکثریت دیده نمی‌شوند:

- ۱- دکتر مصدق
- ۲- محمد صادق طباطبائی
- ۳- حسام‌الدین دولت‌آبادی
- ۴- جواد مسعودی
- ۵- دکتر بقایی
- ۶- جمال امامی

حتی نتایج شمارش آرا در روز ۲۸/۸/۱۸، از این هم بدتر می‌شود:

- ۱- محمد صادق طباطبائی
- ۲- دولت‌آبادی
- ۳- دکتر مصدق
- ۴- جواد مسعودی
- ۵- جمال امامی
- ۶- دکتر بقایی

در همین روز ۲۸/۸/۱۸، سید حسین امامی، قاتل هژیر، عجلانه (شش روز پس از دستگیری)، اعدام می‌شود.⁶⁴

← "عدم شرکت حزب توده و نیروهای تحت اختیار آن در انتخابات شانزدهم، اشتباهات مهمی بود. ما نسبت به مبارزه جبهه ملی علیه عمال استعمار انگلیس برپایه این حساب غلط که این اختلافات دو جناح امپریالیستی هیات حاکمه است بی‌طرف و برکنار ماندیم، از شرکت فعال در انتخابات، فعالیت برای ایجاد جبهه مشترک انتخاباتی و در صورت لزوم، تقویت جبهه ملی در این مبارزه، امتناع کردیم." چه بسا که کیانوری پس از خیانت کنونی به آرمان زحمتکشان و پس از فرار مجدد از مرزهای شمالی، از درپوزگی "خط امام" و نوکر صفتی در مقابل عمله و اکره ولایت فقیه و "ضد امپریالیست" خواندن "رهبر انقلاب" و فاشیست‌های جمهوری اسلامی و پاسداران سرمایه، با عباراتی کم و بیش نظیر عبارات فوق به "انتقاد از خود" پردازند. چرا که برای این خائنین به استعفار و توبه‌ی اسلامی است که تیمساران آریامهری و ساواکی‌های دیروزی، در یک چشم بهم زدن، مکتبی بشوند و در خط امام، برای نوشیدن شربت شهادت، بصف بایستند. حزب توده، چهار سال پس از کودتا، در تیرماه ۳۶ نیز گمان کرده بود که گویا با "انتقاد از خود" در "قطعنامه‌ی وسیع کمیته مرکزی حزب توده‌ی ایران در باره‌ی روش حزب در مورد مساله‌ی ملی شدن صنایع نفت"، ابعاد مخوف خیانت رهبران حزب به توده‌ها و بویژه به طبقه کارگر، زودنی است. در حالیکه دستهای آلوده به خون کارگران و نظامیان و روشنفکران انقلابی، نه با تمامی عطرهای عربستان، پاک شدنی نیست.

البته لازم به تذکر است که عباراتی نظیر عبارات کیانوری و قطنامه‌ی پلنوم چهارم و سایر "انتقاد از خود" های مشابه در دوران "مهاجرت" بقایای حزب توده، جز دروغ‌هایی، بیش‌رمانه و سپری در مقابل حملات مداوم، چیز دیگری نبود. به این دلیل که حزب توده بعد از قیام بهمن ماه تا کنون، دقیقاً همان سیاست خائنه‌ی سال‌های بیست و سی را ادامه داده است و میدهد.

⁶⁴ - "... این گزارش مستر هرمان ((مخبر خبرگزاری رویتر در ۲۹/۳/۱۰)) متکی به اسرار زیر پرده‌ای بود که بین شرکت نفت انگلیس و هیات حاکمه وجود داشت. هژیر ((بعنوان وزیر دارائی)) بشرکت نفت انگلیس مفاصحا حساب داده بود و از کار شرکت نفت اظهار رضایت کرده بود، زمانی وزیر دربار شد که پیک طرح یا اسراری درباره‌ی نفت بود و از این رو با کشته شدن وی اسراری از میان رفته است زیرا شاه ←

اثرات منفی ترور هژیر در جامعه، به‌دنبال اعتراضات شدید مردم خنثی می‌شود و حتی این حرکات اعتراضی گسترده‌ی توده‌ها و افشای تقلبات رسوای انتخاباتی توسط روزنامه‌های آزادی‌خواه آن‌چنان اوج می‌گیرد که دولت چاره‌ای جز ابطال انتخابات تهران در ۲۸/۸/۱۹، نمی‌بیند. و به این گونه مبارزه‌ای که برای تامین آزادی انتخابات با پشتیبانی افکار عمومی شروع شده بود در تهران به‌نفع جبهه‌ی ملی پایان می‌یابد.

۲۴ آبان، شاه به امریکا رفت و این سفر قریب ۵۰ روز به‌طول انجامید.
۱۵ بهمن، دولت اعلام کرد که مجلس شورای ملی و سنا (بدون حضور نماینده‌گان تهران) در روز ۲۰ بهمن، افتتاح خواهد شد.

۱۷ بهمن، دکتر مصدق در میتینگ عظیمی در میدان بهارستان، ضمن افشای تقلبات بی‌شمار در انتخابات مجلس شانزدهم (که فقط انتخابات تهران قبلاً باطل شده بود)، به افتتاح مجلس بدون حضور نماینده‌گان تهران، اعتراض کرد.

در فروردین ۲۹، نتایج قطعی انتخابات تهران اعلام شد و هشت تن از کاندیداهای مورد حمایت جبهه‌ی ملی (مصدق، بقایی، مکی، حائری‌زاده، کاشانی، شایگان، نریمان و صالح) به مجلس راه یافتند. و این موفقیت نسبی، منحصرأ در سایه‌ی حمایت گسترده و پرشور مردم به‌دست آمد و ترور هژیر، کوچک‌ترین تأثیر مثبتی در آن نداشت.

نکته‌ی جالب این که پنج نفر اول حائزین اکثریت در نتایج اعلام شده در ۲۸/۸/۸ (قبل از ترور هژیر) و در نتایج قطعی انتخابات در ۲۹/۱/۲۲، دقیقاً همان افراد و به‌همان ترتیب می‌باشند:
۱- دکتر مصدق ۲- دکتر بقائی ۳- حسین مکی ۴- جائرزاده ۵- سید ابوالقاسم کاشانی

علیرغم دروغ‌های بی‌شمارانه و ادعاهای ابلهانه‌ی بی‌شماری که این روزها عنوان می‌شود (و ما چند نمونه از آن‌ها را از قول عبدالله کرباسچیان، حاج مهدی عراقی، نویسنده‌ی کتاب "شهید نواب صفوی" و مقدمه‌ی کتاب "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، در صفحات قبل نقل کرده‌ایم)، و با توجه به آنچه گذشت، خلاصه کنیم:

- ۱- ترور هژیر توسط فدائیان اسلام فقط در رابطه با دشمنی خونین و قدیمی آیت‌الله کاشانی با انگلیسی‌ها و سرسپرده‌گان آن‌ها نظیر هژیر، رزم‌آرا، قوام‌السلطنه و غیره قابل تبیین است و نه در هیچ رابطه‌ی دیگر (در بخش قبل در این زمینه بیش‌تر سخن گفته‌ایم).
- ۲- ترور هژیر نه تنها هیچ تأثیر مثبت نداشت بلکه با ایجاد جو فشار و حفقان و با اعلام حکومت نظامی به‌دنبال آن، بطوری که دیده‌ایم اثر منفی هم باقی گذاشت به‌نحوی که پس از ترور، حتی نام آیت‌الله کاشانی از لیست حائزین اکثریت حذف شد. ابطال انتخابات تهران نه بدلیل ترور هژیر بلکه به‌خاطر اعتراضات شدید و گسترده‌ی توده‌ها صورت گرفت⁶⁵. و یکبار دیگر، این حکم

← ایران بی جهت کسی را که تا این اندازه مورد تنفر عمومی بود بطور استثنائی به وزارت دربار بر نمی‌گزیند. بهر حال، ترور وی از هر سوی که باشد یا همان طرحی که دکتر بقایی در مجلس اشاره‌ای کرد از جانب رقبایی باشد که خیال نخست وزیری در سر و طرح‌های مشابهی در جیب داشتند ((منظور نویسنده، رزم‌آرا و طرح پیشنهادی ۵۰ - ۵۰ شرکت نفت ایران و انگلیس است که پس از ترور رزم‌آرا، افشاء شد. در باره‌ی این طرح و رابطه آن با ترور رزم‌آرا، دو روایت متفاوت وجود دارد یکی به قلم نویسنده‌ی همین کتاب در صفحه‌ی ۱۳۹ و دیگری در کتاب "پنجاه سال نفت ایران" بقلم مصطفی فاتح، صفحه‌ی ۴۰۵، که ما در بخش آینده در رابطه با ترور رزم‌آرا توسط فدائیان اسلام به آن اشاراتی خواهیم کرد))، و از آن روی در نابودی قاتل هژیر سرعت بکار بردند تا پرونده قتل بابگانی شود. این نکته آشکار شد که جنگ سختی در نمان برای تصویب نفت در جریان بوده است. "چرا و چگونه نفت ملی شد؟ احمد خلیل الله مقدم صفحه‌ی ۴۷)

⁶⁵ - حتی نویسندگان کتاب "مصدق و نهضت ملی ایران" انتشارات "اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا" که در خرداد ۱۳۵۷ انتشار یافته است، در مورد دلیل ابطال انتخابات تهران چنین می‌نویسند:
"گزارش انجمن نظارت بر انتخابات در نیمه‌ی دوم آبان ۱۳۲۸ سبب شد که انتخابات تهران و حومه باطل گردد." (صفحه ۶۲)
و در اینجا (در آستانه انقلاب "صد در صد اسلامی!") هیچ ذکری از تأثیر ترور هژیرها توسط فدائیان اسلام در ابطال انتخابات تهران بعمل نمی‌آید.

کمونستی به اثبات رسید که نه ترور شخصیت‌ها بلکه حرکات توده‌ای می‌تواند سیر جریانات را تغییر دهد.

۳- انتخابات مجدد تهران قریب شش ماه پس از ترور هژیر انجام شد و در این فاصله، وقایع بسیاری رخ داد و مبارزه‌ی توده‌ها برای تامین آزادی انتخابات، در این فاصله هر لحظه اوج گرفت.

موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه‌ی ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران چه ربطی دارد به يك ترور شش ماه قبل آن؟

۴- جریاناتی که به موفقیت نسبی جبهه‌ی ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران منجر شد، به‌طوری که دیدیم، از مبارزات توده‌ها از شهریور ۲۰ تا فروردین ۲۹ و نیز از مبارزات نماینده‌گان اقلیت ادوار چهارده و پانزده، سرچشمه گرفته است. همان‌طور که ریشه‌های قیام بهمن ماه ۵۷ را باید در مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده‌ها در طی يكصد سال اخیر جستجو کرد. بنا بر این، سرآغاز موفقیت جبهه‌ی ملی در مجلس شانزدهم را ۲۸/۸/۱۳ (روز ترور هژیر)، دانستن همان‌قدر مسخره است که امروز سرآغاز بهمن ماه ۵۷ را ۱۵ خرداد ۴۲ قلمداد کردن.

۵ - از ادعاهای مضحک در رابطه‌ی ترور هژیر با "رهایی" مصدق و یارانش "از شکست انتخاباتی دوره شانزده" و انتخاب آن‌ها "به‌کمک فدائیان اسلام" و خزعبلات مشابه که بگذریم، این ترور در انتخاب آیت‌الله کاشانی به نمایندگی مجلس نیز کوچک‌ترین تاثیری نداشت. دیده‌ایم که در نتایج انتخابات ۲۸/۸/۸ (قبل از ترور هژیر)، آیت‌الله کاشانی نفر پنجم بود و در انتخابات ۲۹/۱/۲۲ نیز هم‌چنان نفر پنجم باقی ماند. نه بالاتر رفت و نه پائین‌تر آمد.

۶ - بدون این که به‌خواهیم سوابق مبارزات آیت‌الله کاشانی و نفوذ او در آن زمان در بین مردم را کم اهمیت جلوه دهیم ولی حقیقت این است که آیت‌الله کاشانی در لیست کاندیداهای مورد حمایت جبهه‌ی ملی به‌رهبری دکتر مصدق به نمایندگی انتخاب شد، و نه دکتر مصدق و دیگران در لیست آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام!

۷ - ترور هژیر کوچک‌ترین کمکی به پایان تبعید آیت‌الله کاشانی نکرد (آیت‌الله در تاریخ ۲۹/۳/۲۰ یعنی قریب هشت ماه پس از این ترور به تهران بازگشت).

۸ - انتخاب آیت‌الله کاشانی به‌عنوان نمایندگی مجلس، تنها دلیل پایان تبعید ۱۸ ماهه‌ی او نبود. آیت‌الله کاشانی در دوره‌ی چهاردهم به‌عنوان نماینده‌ی چهارم تهران انتخاب شده بود (زمانی که در بازداشت انگلیسی‌ها بود) ولی دولت سهیلی از اعلام آن خودداری کرد و آن انتخاب به نمایندگی، برخلاف دوره‌ی شانزدهم، موجب رهایی او از زندان نگردید. چرا؟ به دو دلیل:

نخست - سال‌های ۲۸ - ۲۹ با سال‌های ۲۲-۲۳، تفاوت فاحش داشت: ارتقای سطح آگاهی توده‌ها و حضور فعال و پرشور در صحنه‌ی مبارزات سیاسی و نیز وجود اقلیتی نسبتاً قوی و موثر در مجلس شانزدهم به هیات حاکمه اجازه نمی‌داد که مانند دوره‌ی چهاردهم نمایندگی آیت‌الله کاشانی را نادیده بگیرد.

دوم - (این دلیل دوم را از انتشارات اسلامی و طرفدار روحانیت می‌آوریم که جای بحث و تردید نداشته باشد!):

" در این‌جا نظریه‌ای هست که از زبان یکی از سفرا در تهران شنیدم و این نظر یا "سر" مربوط می‌شود به برگشت آیت‌الله کاشانی از لبنان. سفیر می‌گفت: مقامات

سفارت امریکا در تهران دخالت نمودند تا این که شاه با بازگشت آیت‌الله موافقت کند و این مقامات بودند که از نتایج فعالیت حزب توده نگران بودند. در نتیجه متوسل شدند به احساسات مذهبی و اعتقادی مردم، در عین حال مرد نیرومند مذهب و سیاست و دشمن کمونیسم، آیت‌الله کاشانی بود. به این سبب سفارت امریکا رسماً به شاه توصیه نمود تا با بازگشت آیت‌الله موافقت نماید!⁶⁶

در اردیبهشت ۲۹، علی منصور، نخست وزیر وقت، تلگرام زیر را به لبنان، به تبعیدگاه آیت‌الله کاشانی فرستاد:

"جناب حجت‌الاسلام آیت‌الله کاشانی دامت برکاته. چون مدت مسافرت جناب مستطاب عالی طولانی شده است اکنون مراتب عطوفت و ملاحظت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را ابلاغ و با تجدید ارات خود، مراجعت جناب‌عالی را انتظار و التماس دعا دارم.

نخست وزیر - علی منصور⁶⁷



⁶⁶ - "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکل، نشر "عادیات" قم، صندوق پستی ۲۰۹، ۱۳۵۸، صفحات ۷۴-۷۳.

⁶⁷ - "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکل، نشر "عادیات" قم، صندوق پستی ۲۰۹، ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۱۸۳.

گرفتم این که دیگ شد گشاده‌سر

کجاست شرم گربه و حیای او

دروغ‌بافی‌ها، مسخ بدیهی‌ترین واقعیت‌های تاریخی و وارونه نویسی در جمهوری اسلامی، ماجرای ترور کسروی توسط فدائیان اسلام و رابطه‌ی آن با کتاب "کشف‌الاسرار" آیت‌الله خمینی، وابستگی فدائیان اسلام به آیت‌الله کاشانی و فرمان‌برداری از او در سال‌های ۳۰-۱۳۲۵ و آغاز اختلافات آن‌ها پس از روی کار آمدن دکتر مصدق، ریشه‌ی واقعی اختلافات فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی را در بخش‌های قبل، مورد بررسی قرار داده‌ایم.

این سلسله مقالات، در دو بخش قبل، به ترور هژیر و موضوع ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم تهران و موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه‌ی ملی در آن اختصاص یافت. در آنجا، پس از ارائه‌ی مثنی از خروارها لاطائلات متداول امروز (نظیر: مبارزات علیه قوام‌السلطنه و علیه هژیر... هم‌هاش مبارزاتی بود که بچه مسلمان‌ها داستند و یا: دکتر مصدق و یاران‌اش به قیمت جان‌بازی دلاورانه‌ی ... شهید بزرگوار سید حسین امامی، از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم رهایی و به مجلس راه یافتند و غیره). کوشیدیم قبل از رسیدن به این پاسخ مشخص که ترورهای کور (از جمله ترور هژیر)، در جریان تحولات اجتماعی و مبارزات توده‌ها، کم‌ترین تاثیری ندارند گوشه‌هایی از مبارزات توده‌ها و عناصر مترقی در مقطع سال‌های ۲۸-۲۰ و تلاش‌های نمایندگان اقلیت دوره‌های چهاردهم و موفقیت نسبی کانداهای جبهه‌ی ملی در انتخابات مجدد تهران را منحصرأ باید در این مبارزات جستجو کرد، نه در ترور يك مهره‌ی امپریالیسم. با بررسی چگونگی انتخابات دوره‌ی شانزدهم و علل واقعی ابطال آن در تهران، بطور اخص نیز دیده‌ایم که ترور هژیر **کوچک‌ترین** تاثیر مثبتی در نتایج انتخابات بعدی تهران و حتی در انتخاب آیت‌الله کاشانی به نمایندگی مجلس و یا در بازگشت او از تبعید لبنان نداشته است. و به دیگر سخن، توفانی که در زمینه‌ی ترور هژیر و نیز در مورد ترور رزم‌آرا (که در این بخش مورد بررسی قرار می‌دهیم)، در جمهوری اسلامی به راه انداخته‌اند بیش‌تر به توفان در يك لیوان آب شباهت دارد.

عبدالله کرباسچیان - رهبر چماقداران و چاقوکشان "گارد جهاد مقدس" در کودتای ۲۸ مرداد، پادوی سرلشکر زاهدی، مزدور ساواک و مدیر جریده‌ی شریفه‌ی نبرد ملت (" نخستین روزنامه‌ی انقلابی اسلامی ایران") - در سرمقاله‌ای تحت عنوان: "قیام مسلحانه‌ی فدائیان اسلام نفت را ملی کرد، نه بازی‌گران سیاسی!" چنین می‌فرماید:

" کیست که نداند قبل از قیام دلیرانه‌ی فدائیان اسلام علیه دربار و رزم‌آرا (ملی شدن نفت) مانند (سقوط رژیم) برای همه خواب و خیال و تصویری بیش نبود. و این گلوله‌ی فدائی جان‌باز، غیور و فداکار اسلام، حضرت استاد خلیل طهماسبی بود که اول نفت را ملی کرد و سپس به لرزانک‌های مصروع و غش و ضعفی میدان خودنمایی، عوام‌فریبی، ریاکاری ... داد."

(نبرد ملت، ۱۲ خرداد ۵۸)

در بخش‌های قبل، عبارتی از آخوند نیچه فاشیست، حجت‌الاسلام عظیمی نقل کرده‌ایم که در اینجا تکرار می‌کنیم:

"آغاز نبرد ما با کشتن کسروی شروع می‌شود. مرگ کسروی آغاز انقلاب فدائیان اسلام است، پس از آن هم عده‌ای از خیانتکاران را کشتیم. رزم‌آرا را ما کشتیم. نفت را ما ملی کردیم. اگر ما رزم‌آرا را نمی‌کشتیم، نفتی ملی نمی‌شد."

در یکی از کتاب‌هایی که اخیراً، به منظور پرورش کودکان و نوجوانان با دروغ‌بافی‌های جمهوری اسلامی، انتشار یافته است⁶⁸ چنین می‌خوانیم:

"نواب صفوی" در روز ۱۶ اسفند ۲۹، رزم‌آرا و دکتر زنگنه، دو مانع ملی شدن نفت را بوسیله‌ی دو یار عزیزش، خلیل طهماسبی و نصرت‌اله قمی⁶⁹، بقتل رساند. نواب صفوی "پس از کشته شدن رزم‌آرا به تقویت جبهه‌ی ملی می‌پردازد و با زحمات زیاد، دکتر مصدق را به نخست وزیری می‌رساند." ("شهید نواب صفوی"، "سرگذشت شهدای اسلام از روحانیت شیعه برای کودکان و نوجوانان"، انتشارات اعلمی، صفحه‌ی ۲۸).

ما بجای جواب‌گویی به این خزعبلات و به نمونه‌های بسیار فراوانی از این‌گونه که در کتاب‌ها، در روزنامه‌ها، در برنامه‌های دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی و در سخنرانی‌های رهبران ریز و درشت آن، در این زمینه وجود دارد، همان شیوه‌ای را که در طی دوبخش قبل در مورد ترور هژیر به‌کار برده‌ایم، در اینجا دنبال می‌کنیم. در آن‌جا پاره‌ای از رویدادها در سال‌های ۲۸-۱۳۲۰ را در رابطه با مقدمات نهضت ملی کردن صنعت نفت، مبارزات نمایندگان اقلیت مجلس در ادوار چهاردهم و پانزدهم علیه قراردادهای اسارت‌بار نفت، تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه، مبارزه‌ی دموکراتیک، ضد استعماری توده‌ها و فعالیت‌های نیروهای مترقی و آزادی‌خواه برای تامین آزادی انتخابات و غیره را به اختصار بررسی کرده‌ایم، و در اینجا نیز، در آغاز، به پاره‌ای از روی داده‌های مهم در فاصله‌ی بین ۲۲ فروردین ۲۹ (اعلام نتایج قطعی انتخابات مجدد تهران) و هفتم اردیبهشت (آغاز زمامداری مصدق)، در رابط با مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها و حمایت همه‌جانبه‌ی آن‌ها از نمایندگان اقلیت مجلس شانزدهم، اشاراتی می‌کنیم.⁷⁰

68- در این دوساله، البته تلاش‌های پیگیر و همه‌جانبه‌ای برای شتتسوی مغزی بزرگسالان، انجام یافته و همچنان ادامه دارد. ولی رژیم جمهوری اسلامی عمده‌ترین نیروی خود را از طریق چاپ نشریات متعدد، از طریق برنامه‌های فراوان رادیو و تلویزیون، از طریق کتابهای درسی و دستچین کردن معلمین صد در صد مکتبی و غیره به کودکان و نوجوانان اختصاص داده است. علاوه بر این‌ها، برای اینکه کودکان و نوجوانان بیش از پیش با دروغ‌های جمهوری اسلامی (دروغ‌هایی به مراتب و قیحانه‌تر از دروغ‌های آریامهری) پرورش یابند مرتباً کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان، با کاغذ مرغوب و اعلاء و قیمت بسیار نازل، به بازار می‌فرستد.

69- فدائیان اسلام علیرغم وقاحت باور نکردنی در دروغ‌گویی و نعل وارونه زدن، لااقل تا یکی دو ماه پیش، قتل دکتر زنگنه را بخود منسوب نداشته بودند: "نصرت‌الله قمی این کسی که دکتر زنگنه را کشت هیچ ارتباطی با فدائیان اسلام نداشت" (مصاحبه با حجت‌الاسلام لوسانی، از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام، مجله پیام انقلاب - ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - شماره‌ی ۲۴ مورخ ۲۷ دی ۵۹).

70- برای اطلاعات بیشتر در خصوص دوره مورد بحث مراجعه کنید به کتابهای فراوانی که در این زمینه انتشار یافته است که از جمله‌ی آن‌ها عبارتند از:

- ۱- اسناد نفت، اداره‌ی کل انتشارات و تبلیغات دولت مصدق، ۱۳۳۰، صفحات ۷۲ - ۳۲.
- ۲- نطق‌های دکتر مصدق در دوره‌ی شانزدهم، انتشارات مصدق (جلد اول، دفتر دوم - جلد دوم، دفتر اول)
- ۳- کارنامه مصدق - حزب توده، انتشارات مزدک، صفحات ۱۴۹ - ۷۱.
- ۴- تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به رهبری دکتر مصدق، جلد اول (چرا و چگونه نفت ملی شد؟)، حزب ایران احمد خلیل‌الله مقدم، صفحات ۲۴۰ - ۳۰.
- ۵- پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، ۱۳۳۴، صفحات ۴۱۱ - ۳۸۵.
- ۶- نفت و قدرت در ایران، شاهرخ وزیری (به فرانسه)، چاپ لوزان، صفحات ۱۴۴ - ۱۱۶.
- ۷- گذشته چراغ راه آینده است، نشر از جامی، صفحات ۵۳۷ - ۴۹۵. ←

۲۲ فروردین ۲۹ - نتایج قطعی انتخابات مجدد تهران اعلام شد و هشت تن از کاندیداهای مورد حمایت جبهه‌ی ملی به مجلس راه یافتند.

۲۴ فروردین - علی منصور به نخست‌وزیری انتخاب شد.

۴ اردیبهشت - اعتصاب کارگران کارخانه‌ی نساجی شاهی، در حمله‌ی ماموران فرماندار نظامی، پنج تن از کارگران کشته و عده‌ای زخمی شدند.

در همین ماه، دانشجویان دانشکده‌ی پزشکی تهران اعتصاب کردند و به‌طرف مجلس به‌راه افتادند. سایر دانشجویان دانشگاه به‌منظور پشتیبانی از آن‌ها دست به اعتصاب زدند.

۳۰ خرداد - لایحه‌ی قرارداد الحاقی گس- گلشائیان که در مجلس پانزدهم ناکام مانده بود، این بار نه توسط دولت بلکه به‌وسیله‌ی عده‌ای از نمایندگان طرفدار شرکت نفت به مجلس پیشنهاد شد. همان روز، دکتر مصدق خطاب به منصور گفت:

"دولت مسئول امور مملکت است و این لایحه هم یکی از مسایل مهم کشور است. باید این لایحه را دولت تأیید کند و نظریه‌اش را نسبت به آن بدهد. اکنون می‌بینیم به‌جای این که دولت پیش‌نهاد کند و بگوید من با این لایحه موافقم و باید طرح شود، عده‌ای از نمایندگان پیشنهاد می‌کنند که مطرح شود".

علیرغم پرسش‌های مداوم دکتر مصدق از منصور در این که با این لایحه "موافقید یا نه؟"، نخست‌وزیر از ترس افکار عمومی، همواره فقط به این جواب اکتفا می‌کند:

"لایحه ایست که دولت سابق داده و مطرح هم شده است و حالا من تقاضا کرده‌ام که مورد شور و مطالعه واقع شود تا نتیجه بگیریم".

در همین روز، به‌دنبال مخالفت‌های دکتر مصدق و سایر نمایندگان جبهه‌ی ملی مجلس لایحه را به کمیسیون نفت که ریاست آن با دکتر مصدق بود می‌فرستد.

۵ تیر - علی منصور به‌طور ناگهانی از نخست‌وزیری استعفا می‌دهد و چند ساعت بعد، فرمان زیر از طرف شاه صادر می‌شود:

"جناب حاجی علی رزم‌آرا⁷¹، نخست‌وزیر:

← ۸ - "اطلاعاتی در باره‌ی تشنجات، درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر مصدق"، گردآورنده محمد - ته انتشارات موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، اسفند ۱۳۵۹ صفحات ۸۰ - ۱۰.

۹ - مصدق و نهضت ملی ایران، انتشارات اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا، صفحات ۸۸ - ۶۴.

همان‌طوری که قبلاً نیز متذکر شده ایم، تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های غالب کتاب‌های اشاره شده در فوق مورد تأیید ما نیست. آنچه از ذکر این کتاب‌ها عمدتاً مورد توجه است، اسناد و مدارک ارائه شده در آنهاست که در این بخش حاضر، مورد استفاده‌ی ما نیز قرار گرفته‌اند که بعلمت اجتناب از تکرار و افزایش حجم بیشتر زیرنویسها، جز در موارد ضروری، از ارجاع خواننده به اسناد و مدارک مندرج در کتابهای فوق، خودداری خواهیم کرد.

⁷¹ - همان‌طوری که امروز بقول روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی، مثلاً معاون سیاسی محمد علی رجایی، محمد هاشمی است و نه گویا محمد هاشمی رفسنجانی. برادر رئیس مجلس شورای اسلامی (بگذریم از اینکه نام خانوادگی دو برادر یعنی حجت‌الاسلام اکبر و آقای محمد در شناسنامه "هاشمی بهرمانی" می‌باشد)، در آن ایام نیز تیمسار رزم آرا به قول شاه "جناب حاجی علی رزم آرا" بود و نه گویا سپهبد رزم‌آرا و (تا دیروز و طی مدت شش سال) رئیس ستاد ارتش! جنبه‌ی جالبتر قضیه اینست که رزم‌آرا هرگز به مکه نرفته بود و از آن حاجی‌های بود که در ماه ذیحجه متولد می‌شوند.

نظر به اطمینانی که به کفایت و لیاقت شما داریم به موجب این دستخط به سمت نخست‌وزیری منصوب و مقرر می‌داریم که در تعیین هیات وزیران اقدام و مطابق برنامه‌ی جدیدی که اصول حکومت ملی را کاملاً تأمین نماید با کمال جدیت و فعالیت، تحولات اجتماعی را که مورد نظر است بموقع اجرا گذارید.

۱۳۲۹/۴/۵ - محمد رضا پهلوی"

جبهه‌ی ملی (در ساعت ۱۰ عصر همان روز به امضای دکتر مصدق) و روز بعد آیت‌الله کاشانی، اعلامیه‌های شدیدالحنی در مخالف با نخست‌وزیری رزم‌آرا انتشار دادند.

۶ تیر - وقتی که "جناب حاج علی رزم‌آرا"، با لباس غیر نظامی برای معرفی کابینه وارد مجلس شد، فریاد نمایندگان اقلیت (که "ما دیکتاتوری نمی‌خواهیم"، "برو از مجلس بیرون" و غیره)، یک لحظه قطع نشد. مخالفت‌های شدید دکتر مصدق و سایر نمایندگان اقلیت، در سرتاسر دوره‌ی حکومت چند ماهه‌ی رزم‌آرا به‌طور پیگیر و بی‌وقفه، ادامه داشت.⁷²

۱۱ تیر - هانری گریدی، "دیکتاتور یونان"⁷³ سفیر کبیر جدید امریکا در ایران، استوارنامه‌ی خود را به شاه ارائه داد.

۲۱ مهر - دکتر مصدق و چند تن دیگر از نمایندگان، دولت رزم‌آرا را استیضاح کردند.

۸ آبان - روزنامه‌ی بسوی آینده، ارگان حزب توده، نوشت:

"باید دانست که در شرایط فعلی و با نفوذ بی‌حسابی که سیاست‌های استعماری در ایران دارند، استیفای حقوق از شرکت نفت جنوب، خیال باطلی است."

و در همان روزها، جمال امامی، سخنگوی امپریالیسم در مجلس گفته بود:

"ملی‌شدن صنعت نفت، حرف مفت است."

۹ آذر - در زمانی که موضوع ملی شدن صنعت نفت بیش از پیش مورد حمایت توده‌ها قرار می‌گرفت و کمیسیون نفت مجلس، مشغول تهیه‌ی گزارش مبنی بر رد لایحه‌ی قرارداد گس - گلشائیان بود، روزنامه‌ی بسوی آینده به امضاکنندگان این گزارش هشدار داد که "پای یک ورقه‌ی خیانت امضای خود را" خواهند نهاد.

۲۵ آذر - ده تن از رهبران حزب توده به‌نحو اسرارآمیزی از زندان فرار کردند (در باره‌ی فرار "پیش‌تازان توده‌ای" و نقش "دولت بیدار" رزم‌آرا در آن بعداً صحبت خواهیم کرد).

۲۹ آذر - کمیسیون نفت، علیرغم هشدار روزنامه‌ی بسوی آینده به اتفاق رزم‌آرا، متن زیر را به مجلس شورای ملی ارائه داد:

"کمیسیون نفت که طبق تصمیم ۲۹/۳/۳۰ مجلس شورای ملی تشکیل شده است، پس از مذاکرات و مطالعات به این نتیجه رسید که قرارداد الحاقی ساعد - گس⁷⁴ کافی

72 - در این زمینه مثلاً مراجعه شود به ردیفهای ۲ و ۳ و ۴ و ۷ مندرج در "توضیحات" 70.

73 - "گریدی در یونان صاحب همان اختیاراتی بود که مک ارتور در ژاپن داشت. وی اختیار دار مطلق عزل و نصب نخست وزیر و وزرا و خرج کمکهای نظامی و تعیین سیاست دولت یونان بود" (گنشته چراغ راه آینده است، صفحه‌ی ۴۹۹).

برای استیفای حقوق ایران نیست لذا مخالفت خود را با آن اظهار می‌دارد - مخبر کمیسیون نفت، حسین مکی".

۳۰ آذر - هشت تن از نمایندگان جبهه‌ی ملی در مجلس متحصن شدند و مردم در خارج از مجلس به حمایت از آن‌ها پرداختند.

۲ دی - دانشجویان دانشگاه تهران در مقابل مجلس اجتماع کردند و ضمن برگزاری میتینگی با شرکت مردم، خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند.

۵ دی - وزیر دارایی رزم‌آرا با علم با این که پس از گزارش کمیسیون نفت مبنی بر مخالفت با قرارداد الحاقی، نمایندگان مجلس به‌خاطر حمایت گسترده‌ی مردم از تصمیم کمیسیون نفت، ناگزیر خواهند بود که این لایحه را رد کنند. چاره‌ای جز این ندید که لایحه‌ی مزبور را از طرف دولت مسترد دارد و مزورانه اعلام کند که دولت لایحه‌ی طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیفای حقوق ایران تهیه و متعاقباً به مجلس تقدیم خواهد کرد.⁷⁵

۶ دی - روزنامه‌ی مردم نوشت:

"اصولاً چگونه می‌توان صنعتی را که در دست امپریالیست‌ها باشد، ملی کرد؟"⁷⁶

(چند روز قبل از آن، رزم‌آرا در مجلس در همین زمینه اعلام داشته بود:

"ایرانی غرضه‌ی لوله‌نگ ساختن را ندارد و ما کارخانه‌ی سیمان را نمی‌توانیم اداره کنیم پس چگونه ممکن است از عهده‌ی اداره‌ی صنعت نفت برآئیم؟").

۸ دی - میتینگ عظیمی در میدان بهارستان برپا شد. میدان و خیابان‌های اطراف آن مملو از جمعیت بود. در این میتینگ از جمله دکتر حسین فاطمی و مهندس حسینی در باره‌ی ملی شدن صنعت نفت صحبت کردند. بویژه مهندس حسینی با آمار و ارقام و ارائه‌ی نمونه‌ی مکزیکی، عملی بودن ملی‌کردن صنعت نفت را به‌خوبی نشان داد. در پایان، قطع‌نامه‌ی سه ماده‌ای میتینگ توسط مهندس زیرک‌زاده قرائت شد.

74 - "قرارداد الحاقی ساعد - کس" همان قرارداد الحاقی "کس - گشائیان" می‌باشد که عبارت اخیر الذکر، بیشتر مصطلح است. گلشائیان، امضا کننده‌ی قرارداد الحاقی، وزیر دارایی کابینه ساعد بود.

75 - ما در بخش قبل، ضمن بحث در باره‌ی قانونی که مجلس چهاردهم با کوشش خستگی ناپذیر دکتر مصدق بتصویب رسید و بر اساس آن، اعطا هرگونه امتیاز جدید به دولتهای خارجی ممنوع اعلام گردید گفته‌ایم که این گام به جلو بود. در ۲۹ مهر ۲۶ نیز مجلس شورای ملی قانون دیگری وضع کرد که بر اساس آن "احقاق حقوق ایران درباره‌ی امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب" خوستار گردید. تصویب این قانون، گام دیگری بجلو در جهت ملی کردن صنعت بشمار می‌رفت.

مصطفی فاتح، نویسنده‌ی کتاب "پنجاه سال نفت ایران"، یکی از مهره‌های امپریالیسم انگلیس در ایران که در زمان تصویب قانون مهرماه ۱۳۲۶ بعنوان معاونت کل نفت انگلیس، در خدمت ارباب انجام وظیفه می‌کرد (کسیکه حزب سوسیالیست، از نوع انگلیسی، را تشکیل داد، با حزب توده روابط خوبی داشت و بسیاری از توده‌ای‌ها را در شرکت نفت وارد کرد و از کارگردانان توده نفتیها بود) نیز پس از تصویب این قانون خطر را احساس کرد. مصطفی فاتح در کتاب خود، پس از نقل متن قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶، مفاد این قانون را چنین تفسیر می‌کند: "بعبارت واضع تر، مجلس شورای ملی با تصویب این قانون اعلام کرد که قرارداد ۱۹۳۳ حقوق ملی ایران را تضييع کرده است و باید در صدد اصلاح آن بر آمد." (صفحه‌ی ۳۸۵)

76 - شش سال پیش از آن، در سال ۱۳۲۳، در زمان طرح مساله‌ی نفت شمال، مهندس زاوش (مدیر عامل بیمه‌های اجتماعی در زمان شاه و در زمان جمهوری اسلامی)، به هنگامیکه هنوز از رهبران حزب توده بود (و سالها بعد بهمراه خلیل ملکی انشعاب کرد)، در شماره‌ی ۱۹ همین روزنامه‌ی مردم، در دفاع از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروری، چنین نوشته بود: "کسانیکه تصور می‌کنند ما در وضعیت کنونی می‌توانیم نفت خودمان را استخراج کنیم خیال باطلی نموده‌اند. اینها شاید هنوز میدانند که ما سیخ و سنجاق و سوزن مورد نیاز خود را از خارجه وارد می‌کنیم و چطور کشور که حتی سوزن خود را از خارجه بایستی وارد کند می‌تواند معادن نفت که ایجاد یکی از صنایع سنگین را می‌نماید و سیاست جهانی بوجود آورده است، بهره برداری نماید."

۱۶ دی - جوانان، دانش‌آموزان دختر و پسر دبیرستان‌ها، دانشجویان دانشگاه تهران و دانشسرای عالی در مقابل مجلس اجتماع کردند و خواستار ملی‌شدن صنعت نفت شدند.

۲۱ دی - تحت فشار فزاینده‌ی افکار عمومی، مجلس شورای ملی پیشنهادی را که به امضای چهل نفر از نمایندگان رسیده بود تصویب کرد که بر اساس آن کمیسیون نفت ملزم گردید که در ظرف دو ماه وظیفه‌ی دولت در مورد حل مساله‌ی نفت را تعیین کند.

از این تاریخ تا ۱۶ اسفند، از یک‌طرف تظاهرات تقریباً هر روزه، در حمایت از نهضت ملی‌شدن نفت، در تهران و شهرستان‌ها جریان داشت و از طرف دیگر، در همین فاصله، رزم‌آرا طی مذاکرات کاملاً محرمانه با شرکت نفت انگلیس، موافقت شرکت را برای امضای قراردادی بر اساس ۵۰-۵۰ (نظیر قراردادی که کمی قبل از این تاریخ بین شرکت امریکایی آرامکو و عربستان سعودی منعقد شده بود) به‌دست آورد ولی ترجیح داد که اعلام رسمی این موافقت‌نامه را به‌فرصتی که خود مناسب تشخیص می‌دهد واگذار کند⁷⁷، و مفاد این موافقت‌نامه، هشت ماه پس از ترور رزم‌آرا (در ۲۴ آبان ۳۰) برای اولین بار انتشار یافت⁷⁸.

۱۶ اسفند - رزم‌آرا وقتی که به همراه اسدالله علم، برای حضور در مجلس ختم آیت‌الله فیض، یکی از روحانیون درجه اول کشور، وارد مسجد شاه شد، با گلوله‌ی خلیل طهماسبی، عضو فدائیان اسلام، به قتل رسید.

خلیل فهمی، وزیر مشاور رزم‌آرا، به کفالت نخست وزیری تعیین شد.

پس از ترور رزم‌آرا و پس از مخالفت مجلس با نخست وزیری خلیل فهمی و علی سهیلی، سه نفر برای نخست وزیری در نظر گرفته شدند: سید ضیال‌الدین طباطبائی، حسین علاء و احمد قوام‌السلطنه که هر سه از مهره‌های شناخته شده‌ی انگلستان بودند. جالب است که بدانیم آیت‌الله کاشانی از سید ضیال‌الدین طباطبائی، همدست رضا خان در کودتای ۱۲۹۹، حمایت می‌کرد:

"بارزترین امتیاز سید ضیال‌الدین طباطبائی این بود که آیت‌الله کاشانی نامزدی او را برای نخست وزیری تائید کرد ولی شاه از او می‌ترسید..."⁷⁹

۲۱ اسفند - بالاخره حسین علاء، یکی از عاقدین قرار داد اسارت بار ۱۹۳۳ (۱۲۱۲) و همکار تقی‌زاده، به نخست‌وزیری تعیین شد.

۲۲ اسفند - کمیسیون نفت (پس از انقضای مهلت دو ماهه‌ی تعیین شده از طرف مجلس در ۲۱ دی‌ماه) به مجلس شورای ملی اعلام داشت:

"نظر به این که ضمن پیشنهاد ات واصله به کمیسیون نفت، پیشنهاد ملی‌شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجایی که

77 - مصطفی فاتح در "پنج‌سال نفت ایران" می‌نویسد: "در خلال این احوال ((پس از جلسه‌ی ۱۱ دیماه مجلس)) که احساسات عمومی برای استیفای حقوق مردم از نفت رو به تزايد بود و پیشوایان جبهه‌ی ملی با نهایت شدت در تهیج افکار قدم بر می‌داشتند. رزم‌آرا خیلی محرمانه با شرکت نفت داخل مذاکره شده و تقاضا کرد که شرکت مزبور پیشنهاد جدیدی برای حل مساله بنماید. کسی جز رزم‌آرا در اینکار وارد نبود و نتیجه‌ی این مذاکرات هم تا مدتی بعد مشکوف نگردید..." (صفحه ۴۰۵)

78 - پرداختن به مبحث مفصل جنگ نفتی بین کمپانیهای امپریالیستی در اینجا مقدور نیست ولی در ادامه‌ی بحث مربوط به ترور رزم‌آرا، در بخش آینده، اشاراتی خواهم کرد به رابطه‌ی بین موافقتنامه‌ی ۵۰ - ۵۰ و ترور رزم‌آرا.

79 - "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکل، انتشارات "عادیات"، قم، صندوق پستی ۲۰۹، چاپ ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۱۳۳.

وقت برای مطالعه در اطراف این اصل باقی نیست، کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید می‌نماید."

۲۴ اسفند - مجلس شورای ملی با پیشنهاد فوق موافقت کرد و ماده‌ی واحده‌ی پیشنهادی کمیسیون نفت را به تصویب رساند.

۲۹ اسفند - ماده‌ی واحده از تصویب مجلس سنا گذشت.

در همین روز، دولت علاء، در تهران برای جلوگیری از تظاهرات پرشور و شادمانه‌ی مردم به‌خاطر این پیروزی، حکومت نظامی اعلام کرد.

در همین روز، شرکت نفت انگلیس، بطور ناگهانی درست در شب عید، ۳۰ درصد از حقوق ناچیز کارگران نفت بندر معشور را کسر کرد و کارگران بندر معشور دست به اعتصاب زدند.

این اعتصاب در اولین روزهای سال جدید همچنان ادامه یافت. کارگران نفت در مسجد سلیمان، آبادان، هفتگل و غیره و نیز کارگران راه‌آهن خوزستان بمنظور حمایت از کارگران بندر معشور، اعتصاب کردند. دولت علاء به‌جای اعمال فشار به شرکت نفت، جواب خواست‌های حق‌طلبانه‌ی کارگران را با گلوله پاسخ داد. در روز اول حمله‌ی نظامیان، سه تن از کارگران کشته و عده‌ای زخمی شدند. با این همه، حمایت مردم خوزستان از کارگران اعتصابی هر روز اوج بیشتری می‌گرفت.

۴ فروردین ۱۳۳۰ - علاء در سرتاسر خوزستان نیز اعلام حکومت نظامی کرد.

۲۴ فروردین - علیرغم وجود حکومت نظامی، چهل هزار تن از کارگران نفت آبادان علیه شرکت انگلیس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب ۱۲ روز به‌طول انجامید. دولت علاء کارگران را به گلوله بست و در صبح و بعد از ظهر روز اول اعتصاب ۸ تن از کارگران کشته و قریب ۵۰ تن دیگر مجروح شدند.

۲۶ فروردین - کمیسیون مخصوص نفت به ریاست دکتر مصدق، يك کمیسیون فرعی هفت نفری انتخاب کرد که طرح اجرای قانون ملی شدن نفت را تنظیم و به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند.

۵ اردیبهشت - شاه و علاء که هر دو با ملی شدن نفت مخالف بودند، به‌دنبال مهلت دوماهه‌ی تعیین شده از طرف مجلس در ۲۴ اسفند، هنوز امیدوار بودند که در این فرصت، احساسات عمیق ضدامپریالیستی توده‌ها را خنثی کنند. ولی در این روز، مجلس شورای ملی وقتی که طرح نه ماده‌ای مربوط به اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت مبنی بر خلع ید از شرکت نفت جنوب را با اکثریت آرا تصویب کرد. آن امید به یاس مبدل گردید.

عصر همین روز سفیر انگلیس در تهران به نزد علاء شتافت. علاء به دکتر مصدق متوسل شد ولی مصدق بر تصمیم کمیسیون نفت پافشاری کرد. علاء جریان ملاقات‌ها خود را با شاه در میان گذاشت

و تصمیم خود به استعفا را به او اعلام داشت. شاه اصرار داشت که علاء را از تصمیم خود منصرف کند.⁸⁰

۶ اردیبهشت - مجلس شورای ملی با ۷۹ رای (از میان ۱۰۰ نفر نمایندگان حاضر)، دکتر مصدق را به نخست‌وزیری برگزید. دکتر مصدق قبول نخست‌وزیری را به تصویب طرح نه ماده‌ای خلع ید که از طرف کمیسیون نفت به مجلس پیشنهاد شده بود موکول کرد، این طرح در همان جلسه‌ی مجلس به تصویب نمایندگان رسید.

همین روی‌دادهای (بسیار فشرده و مختصر) یک‌ساله را در کنار ادعاهای ابلهانه‌ای که در آغاز این بخش آورده‌ایم، قرار دهید (و یک‌بار دیگر آن چند عبارت را بخوانید) تا مفهوم واژه‌ی "وقاحت" در تمامی ابعاد ناشناخته و باورنکردنی روشن شود.⁸¹

نهضت ملی شدن نفت و روی کار آمدن دکتر مصدق، از مبارزات پیگیر و پر شور ضداستبدادی و ضداستعماری توده‌ها، از فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر نمایندگان اقلیت در ادوار چهارده و پانزده، و شانزده مجلس (به پشتگرمی حمایت مردم)، و از تضاد دو دولت امپریالیستی انگلیس و امریکا و استفاده‌ی درست دکتر مصدق (در آن ایام) از این تضاد، نشأت گرفته است.

مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها آن‌چنان با شکوه و توفنده بود که حتی مصطفی فاتح به‌عنوان "عضو شرکت" که "وظیفه‌ی خود" می‌دانست در مذاکراتش با "مستر گس"، "لرد استوارت الموند"، "نارتگرافت" (رئیس کل شرکت نفت انگلیس) و در نامه‌ی بسیار مفصل خود به مدیران شرکت نفت در لندن، ضمن اعلام سرسپردگی‌اش، "حس مأل‌اندیشی و دوربینی" را به "شرکت" توصیه کند تا بین ایران و شرکت، "تفاهم کامل" برقرار گردد. مثلاً ضمن مذاکرات خود با شپرد، سفیر انگلستان در تهران به او چنین می‌گوید:

"... احساسات عمومی را نسبت به شرکت نفت متذکر شدم و گفتم اگر دولت «ایران» هم بخواهد در این امر کوتاهی کند، احساسات عمومی آن‌را مجبور به عمل خواهد کرد."

و در جای دیگر می‌نویسد:

"در یکی از مذاکرات خود با گس، سعی کردم که به او بفهمانم اجرای این قانون «مهر ۱۳۲۶» بواسطه‌ی پشتیبانی شدیدی که احساسات عمومی از آن می‌کند یک امر حتمی است و اگر دولتی در این امر مسامحه کند دولت‌های بعدی توانایی ادامه‌ی سیاست مسامحه را نخواهند داشت."

(تاکیدها از ماست)

نگفته پیداست که مصطفی فاتح نه تنها کمترین دلیلی برای برجسته کردن مبارزات پرشکوه توده‌ها نداشت بلکه مانند اربابان انگلیسی خود از اوج‌گیری آن رنج می‌برد. تازه عبارات فوق مربوط به سه

⁸⁰ - بنا به اظهارات صریح سردار فاخر، رئیس، و جمال امامی، نماینده‌ی مجلس (روزنامه‌ی اطلاعات شماره‌ی ۷۵۰۴ مورخ ۳۰/۲/۷۰ - به نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است، صفحه‌ی ۵۱۹).

⁸¹ - حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، بعنوان رئیس مجلس شورای اسلامی، برای اینکه بیش از حد مضحک جلوه نکند اخیراً حدود سی درصد تخفیف داده است: "بعقیده‌ی من پیروزی نهضت ملی شدن نفت بیش از ۷۰ درصد آن موهون خدمات آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام است." (اطلاعات، ویژه‌نامه‌ی سالگرد آیت‌الله کاشانی، ۵۹/۱۲/۲۱)

سال و نیم قبل از ملی شدن صنعت نفت می‌باشد و نه مربوط به زمان اوج‌گیری مبارزات ضداستعماری توده‌ها در سال‌های ۲۹-۲۸ یعنی دوره‌ای که در آن بخش، مورد بحث ما است.

کمونیس‌ت‌ها که به یکی از اکتشافات عظیم بشری، ماتریالیسم تاریخی، مسلح‌اند و با دید علمی به پدیده‌ها می‌نگرند به‌خوبی می‌دانند که تحولات اجتماعی منبعث از پروسه‌ای است که از حرکت‌های توده‌ها در طول زمان و مبارزات اجتماعی آنان، تضادهای هیات حاکمه و عدم توانایی آنان در حل این تضادها (عمدتاً به‌خاطر تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه)، شکل ساخت جامعه و میزان یا عقب ماندگی آن کیفیت مبارزه‌ی طبقاتی و سطح آگاهی توده‌ها و غیره شکل می‌گیرد و فقط در روزهایی از تاریخ است که بصورت شورش‌ها، قیام‌ها و انقلاب‌ها متبلور می‌گردد. اما کسانی که از فلسفه‌ی "الخير في ما وقع" پیروی می‌کنند، در عوالم ماورالطبیعه به سیر انفاق و انفس مشغولند و دنیا را از زوایه‌ی تنگ دید خود نظاره می‌کنند، طبیعی است که در زمینه‌ی مسائل تاریخی نیز خود را به معادلات ساده‌ای نظیر: ۱۳ آبان ۲۸ (ترور هژیر) + شانزدهم اسفند ۲۹ (ترور رزم‌آرا) = نهضت ملی کردن صنعت نفت و با ۱۵ خرداد ۴۲ + "هجرت امام" (در فلان تاریخ) + ۲۲ بهمن ۵۷ = انقلاب اسلامی دل‌خوش دارند.

ولی بطوری که در دو بخش قبل و این بخش، در تصویر هرچند ناقص و مختصر و فشرده‌ی مبارزات توده‌ها از شهریور ۲۰ تا زمان ملی‌شدن نفت دیده‌ایم، پروسه‌ای که لافل از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت و نه در مورد نهضت ضدامپریالیستی توده‌ها بطور کلی) آغاز شد، با یا بدون ترور رزم‌آرا، به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود. وقتی که حزب توده با قدرت بزرگی که در آن ایام داشت نتواند در مقابل آن جنبش بالنده و توفنده سدی ایجاد کند دیگر حساب (اثرگذاری در جهت معکوس) چند تروریست فدائی اسلام، کاملاً روشن است. و برای سرکوب چنان جنبشی نیز نه يك ترور مثلاً ترور دکتر مصدق و یا دکتر حسین فاطمی، بلکه بطوری که در زمان کودتای ۲۸ مرداد دیده‌ایم، يك قدرت عظیم و جهنمی لازم بود: خیانت رهبری حزب توده + اشتباهات بزرگ و فاجعه‌آمیز دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی + خیانت آیت‌الله کاشانی و روحانیت در مجموع + وحدت امپریالیسم انگلیس و امریکا و نوکران، سرسپردگان داخلی آن‌ها (شاه و دربار، دکتر بقایی‌ها و جمال امامی‌ها، شعبان جعفری‌ها و طیب رضایی‌ها، نواب صفوی و گروه انشعابی فدائیان اسلام به طرفداری از آیت‌الله کاشانی و غیره و غیره) + سکوت توأم با رضایت رفیق استالین!

در بخش آینده می‌کوشیم موضوع ترور رزم‌آرا را در ابعاد دیگری مورد بررسی قرار دهیم: رزم‌آرا چرا و چه‌گونه به نخست‌وزیری رسید؟ در چه شرایطی و تحت چه الزامی امپریالیسم امریکا و شاه، در آغاز بر سر حکومت رزم‌آرا با امپریالیسم انگلیس به توافق رسیدند؟ به دلایل رزم‌آرا از همان آغاز روی کار آمدن به شوروی نزدیک شد؟ رزم‌آرا از پروبال دادن به حزب توده چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ نفع امریکا و شاه (و چاکر دربار وی، اسداله علم) در ترور رزم‌آرا چه بود؟ مذاکرات محرمانه‌ی رزم‌آرا با شرکت نفت انگلیس و موافقت شرکت با قراردادی بر اساس تنصیف عواید در این ترور چه نقشی داشت؟ خلاصه این‌که: مساله‌ی ترور رزم‌آرا که به‌دستور آیت‌الله کاشانی و به‌دست فدائیان اسلام صورت گرفت، با شناخت دوستان و طرفداران رزم‌آرا در زمان ترور (انگلستان،

شوروی و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او (امریکا، شاه، بخشی از رهبران جبهه‌ی ملی و آیت‌الله کاشانی)، قابل تبیین است و نه در رابطه با خزعبلاتی که امروز در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده می‌شود و ما چند نمونه از آنها را در آغاز بخش حاضر ذکر کرده‌ایم.

علت واقعی ترور رزم‌آرا:

شناخت دوستان و دشمنان او

در بخش‌های پیشین این سلسله مقالات به وارونه نویسی‌ها و مسخ بدیهی‌ترین وقایع تاریخی در جمهوری اسلامی، به ماجرای ترور کسروی و رابطه‌ی آن با "کشف‌الاسرار" آیت‌الله خمینی، به فرمانبرداری فدائیان اسلام از آیت‌الله کاشانی تا قبل از حکومت مصدق، و علل و انگیزه‌های واقعی اختلافات بعدی آن‌ها، و به قضیه‌ی ترور هژیر، و نعل وارونه زدن‌های امروزی در زمینه‌ی ابطال انتخابات دور شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیداهای مورد حمایت جبهه‌ی ملی (از جمله آیت‌الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته‌ایم.

در بخش قبل، در باره‌ی رزم‌آرا، چند نمونه به‌عنوان مثالی از خروارها لاطائلات رایج در رژیم جمهوری اسلامی (از جمله بیانات آخوند نیمچه فاشیست، آیت‌الله عظیمی: "اگر ما رزم‌آرا را نمی‌کشتیم نفتی ملی نمی‌شد") را نقل کرده‌ایم. در آنجا برای پاسخگویی مستقیم به آن خرده فرمایشات ترجیح دادیم پاره‌ای از رویدادها و وقایع مهم تاریخی، و تصویری از مبارزات پیگیر و پرشور توده‌ها در فاصله‌ی بعد از انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و آغاز نخست‌وزیری دکتر مصدق (اردیبهشت ۳۰)، در رابطه با ملی شدن صنعت نفت را ارائه دهیم. و در دو بخش قبل از آن خلاصه‌ی فشرده‌ای از وقایع مهم تاریخی و مبارزات ضداستعماری و دموکراتیک توده‌ها بعد از شهریور ۲۰ تا زمان انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و تلاش‌های نمایندگان اقلیت در ادوار چهارده و پانزده را نقل کرده‌ایم. از مجموعه‌ی این فاکت‌های تاریخی بود که در بخش قبل نتیجه‌گیری کردیم: پروسه‌ای که لااقل از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت، نه نهضت ضداستعماری توده‌ها بطور کلی) با تصویب طرح ممنوعیت اعطای هرگونه امتیاز به دول خارجی، آغاز شد نمی‌توانست با یا بدون ترور رزم‌آرا (با توجه به عوامل بازدارنده و نیرودهنده و در نگرش دیالکتیکی به تاریخ)، به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود. در همان‌جا گفته‌ایم وقتی که حزب توده با آن قدرت عظیم خود در آن ایام نتواند در مقابل جنبش گسترده و اوج‌گیرنده و توفنده‌ی توده‌ها مانعی ایجاد کند، دیگر حساب دوتا و نصفی تروریست فدائی اسلام (در جهت ایفای نقش مثبت) کاملاً روشن است. دل تنگ و دهان گشاد و بی در و دروازه‌ی عمله و اکره‌های جمهوری اسلامی هر چه می‌خواهد بگوید ولی واقعیت تاریخی این است که فدائیان اسلام در فاصله‌ی ده‌ساله حیات خود یعنی از زمان تشکیل تا تلاشی (۳۴-۲۴)، در بهترین حالات، دانسته یا ندانسته، نقشی بیش از مزدور نداشته‌اند.

در این بخش فدائیان اسلام را موقتاً در پستوی تاریخ رها می‌کنیم و می‌کوشیم ترور رزم‌آرا را از يك زاویه‌ی دیگر مورد بررسی قرار دهیم.⁸² مساله‌ی ترور رزم‌آرا با شناخت دوستان و طرفدارانش در زمان ترور (انگلستان، شوروی و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او در همان ایام (امریکا، شاه، برخی از رهبران جبهه‌ی ملی و آیت‌الله کاشانی) قابل تبیین است و نه مطلقاً در رابطه با خز عبلاتی که امروز در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده می‌شود.

⁸² - در این بخش نیز از اسناد مندرج در کتاب‌های اشاره شده در توضیح شماره (70) استفاده کرده‌ایم که بدلیل ذکر شده در همان‌جا جز در موارد ضروری هر بار از ارجاع خواننده به آن کتاب‌ها خودداری خواهیم کرد. در موارد دیگر منبع مورد استفاده را در متن مقاله یا در توضیحات متذکر می‌شویم.

بطوری که در بخش قبل دیده‌ایم، مبارزات دکتر مصدق و سایر نمایندگان جبهه‌ی ملی به پشت‌گرمی حمایت پرشور و گسترده‌ی توده‌ها از تز ملی کردن صنعت نفت چنان شدت یافته بود که لایحه‌ی قرارداد الحاقی نه توسط نخست‌وزیر بلکه توسط عده‌ای از نمایندگان طرفدار سیاست انگلیس در مجلس مطرح شد، و بطوری که قبلاً دیده‌ایم علی منصور از ترس توده‌ها حتی جرات آن را نداشت که به‌عنوان رئیس دولت بگوید با این لایحه موافق است یا مخالف. در چنین آچمز سیاسی بود که فرمان نخست‌وزیری "مرد مقتدر ارتش ایران" با توافق انگلیس و امریکا و شاه (هر يك با انگیزه‌ای متفاوت) در ۵ تیرماه ۲۹ صادر شد.

بعد از آغاز جنگ کره، در بهار ۲۹، امپریالیسم انگلیس و امریکا، مجبور شدند نه تضاد و کشمکش خود بر سر نفت ایران را بطور موقت کنار بگذارند و در کنفرانس لندن، بوین و آپسن (وزرای خارجه‌ی انگلیس و امریکا)، به يك سلسله توافق‌هایی رسیدند که از جمله این توافق‌ها، روی کار آمدن يك "مرد مقتدر" در ایران بود. و این "مرد مقتدر" در آن ایام کسی جز سپهبد رزم‌آرا، مهره‌ی شناخته شده و قابل اعتماد امپریالیسم انگلیس، نبود. در دوره‌ای که هر چند ماه يكبار نخست‌وزیری عوض می‌شد، او به‌مدت ۶ سال با قدرت تمام در راس ستاد ارتش باقی ماند بود و علاوه بر ارتش، شهربانی و ژندارمری را عملاً در چنگ خود داشت. رزم‌آرا از ستاد ارتش مستقیماً به نخست‌وزیری رفت. ششم تیر، روز بعد از صدور فرمان نخست‌وزیری او، روزنامه‌ی نیویورک تایمز نوشت:

"... از هم‌گسیختگی اوضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای و غیرقابل اطمینان، کار ایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانیده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کسی دیگر نخواهد توانست ایران را از این وضع اسفبار نجات دهد... در این نکته شکی نیست که رزم‌آرا لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه‌ی حکومت ایران، حکومت دیکتاتوری برقرار کند..."⁸³

محمدرضا شاه در آن وقت هنوز مترسکی بیش نبود، کم و بیش به احمد شاه شباهت داشت. و سپهبد رزم‌آرا به سردار سپه (و خواهیم دید چرا شاه بعدها از این امر بوحشت افتاد و به‌جرگه‌ی افراد و نیروهای پیوست که با انگیزه‌هایی متفاوت درصدد نابودی رزم‌آرا بودند). رضا شاه ماموریت داشت که قرارداد ۱۹۳۳ را به ایران تحمیل کند، و رزم‌آرا ماموریت داشت که کار لایحه‌ی قرارداد الحاقی (۱۹۳۳) را از بن‌بست خارج کرده و کار آن‌را به هر قیمت یکسره کند. بیهوده نبود که دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی از همان روز اول، حکومت رزم‌آرا را يك "شبه کودتا" و تدارك مقدمات دیکتاتوری جدید قلمداد کردند.

اما اشتباه امپریالیسم انگلیس در این بود که شرایط جامعه و سطح آگاهی توده‌ها در ۱۳۲۹ با ۱۲۹۹ تفاوت‌های اساسی داشت.⁸⁴

رزم‌آرا با حمایت امریکا بر روی کار آمده بود ولی از همان آغاز، سیاست دوری از امریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش گرفت. نخست‌وزیر جدید (تحت رهنمود امپریالیسم انگلیس) می‌اندیشید

⁸³ - باختر امروز شماره ۲۷۹ مورخ ۲۹/۴/۱۸ - به نقل از کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" ص ۴۹۸. در مورد خشنودی روزنامه‌ها و محافل امریکائی از سرکار آمدن دولت رزم‌آرا، مراجعه شود به اسناد مندرج در صفحات ۵۰۳ - ۴۹۷ همین کتاب.

⁸⁴ - انگلستان از شهریور ۲۰ به بعد، هیچگاه حتی در بدترین موقعیت‌ها یعنی از اوایل ۳۰ تا تابستان ۳۲، تسلیم این تقسیم منافع نشد زیرا که همواره امید داشت آب رفته را بجوی بازگرداند. ولی موقعی که خطر نابودی کلی منافع نفتی جنوب ایران را برای هر دو کشور امپریالیستی بوجود آورد، انگلستان دست از مقاومت برداشت. تضاد غارتگران و دزدان بین‌المللی، در کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، بوحثت گرانید.

که با دادن پاره‌های امتیازهای درجه دوم به شوروی امپریالیسم نوپای امریکا که "سهم" خود را از نفت جنوب طلب می‌کرد، از میدان مبارزه‌ی نفتی ایران کنار خواهد زد. در زمینه‌ی داخلی نیز تصمیم داشت با تقویت حزب توده، جبهه‌ی ملی را متلاشی کند. امپریالیسم انگلیس و رزم‌آرا، در مورد اخیرالذکر، مرتکب دو اشتباه عمده در محاسبه شدند:

۱- رهبران جبهه‌ی ملی را از يك قماش تصور کردند یعنی دکتر مصدق و برخی از یاران صدیق و غیر وابسته‌ی او را با دکتر بقای‌ها، حائری‌زاده‌ها و مکی‌ها عوضی گرفتند.

۲- احساسات عمیقاً ضدامپریالیستی توده‌ها و گشش فوق‌العاده‌ی شعار "ملی‌کردن نفت در سراسر کشور"، حتی در میان هواداران صادق حزب توده را دست کم گرفتند.

سیاست خارجی دولت رزم‌آرا، از يك طرف از تضاد دیرپای امپریالیسم‌های انگلیس و امریکا بر تقسیم منافع نفتی جنوب ایران و از طرف دیگر، از همخوانی سیاست انگلیس و شوروی از شهریور ۲۰ به بعد در ایران، نشئت می‌گرفت (در مورد اخیرالذکر در بخش‌های قبلی سخن گفته‌ایم).

نخست‌وزیر جدید با اولین سفیر خارجی که ملاقات کرد، سادچیکف، سفیر شوروی بود. و این امر مورد سوءظن شدید امریکا قرار گرفت، و اولین تخم بدبینی کاشته شد. این ملاقات و ملاقات‌های مکرر بعدی با سفیر شوروی غالباً محرمانه و بدون حضور شخص ثالث انجام می‌گرفت زیرا که رزم‌آرا به‌خاطر تسلط به‌زبان روسی، به مترجم نیازی نداشت. رزم‌آرا، در نزدیکی به شوروی همان سیاست روباه پیر، قوام‌السلطنه را دنبال می‌کرد. با این تفاوت که قوام‌السلطنه با وعده‌ی سرخرمن توانسته بود که سر "رفیق استالین" کلاه بگذارد و جنبش‌های دموکراتیک آذربایجان و کردستان را متلاشی کند ولی رزم‌آرا برای درهم‌کوبیدن نهضت نفت، دیگر نمی‌توانست به وعده‌های توخالی اکتفا کند. از این نظر، بر سر اعطای امتیازات "کنکرت" با سفیر شوروی در تهران به‌طور جدی به مذاکره نشست و این مذاکرات در محیطی بسیار دوستانه ادامه یافت. برای این که مستندتر سخن گفته باشیم، اهم این امتیازات "کنکرت" را از قول ایوانف، مورخ رسمی شوروی، نقل می‌کنیم:⁸⁵

— امضای موافقت‌نامه‌ی بازرگانی با شوروی در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ «۱۳ آبان ۲۹»

— لغو قرارداد کمپانی امریکائی "اورسیس کونسالتانس اینکورپوریتد" که مسئول بررسی و تهیه‌ی برنامه‌ی هفت ساله‌ی ایران بود در اوایل ۱۹۵۱ «دی‌ماه ۲۹»

— درخواست ترک مستشاران امریکائی از ایران.

— اعلام تصمیم ایران مبنی بر عدم پذیرش کمک‌های امریکا از طریق گریدی، سفیر آن کشور در تهران.

— احضار فوری افسران ایرانی، که در امریکا دوره‌ی تعلیمات نظامی را می‌دیدند به تهران.

— قطع برنامه‌های "صدای امریکا" «از رادیو تهران».

85- مراجعه شود به "تاریخ نوین ایران" م. س. ایوانف، انتشارات حزب‌توده، ۱۳۵۶، ص ۱۵۲.

بر امتیازات فوق باید يك امتیاز مهم دیگر را نیز اضافه کنیم: در جریان جنگ کره، رزم‌آرا درخواست امریکا مبنی بر اعزام سربازان ایرانی به کره را نپذیرفت و مراتب را تلگرافی به دبیر کل سازمان ملل متحد اطلاع داد.

علاوه بر امتیازات "کنکرت" مذکور در فوق رزم‌آرا، در جریان مذاکرات خود با شوروی يك مقدار وعده نیز داده بود. ما این وعده‌ها را نه از قول خود بلکه از منابع شوروی یعنی از قول روزنامه‌ی "گراستای‌آرمیپا"، ارگان ارتش سرخ، که مقاله‌ی آن در همان ایام از رادیوی مسکو نیز خوانده شده بود، نقل می‌کنیم:

— اعزام افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به شوروی.

— خرید سلاح‌های جدید شوروی بجای سلاح‌های کهنه‌ی امریکائی.

— اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی.

(و يك وعده‌ی دیگر را به وعده‌های فوق اضافه کنیم: رفع اختلافات مرزی بین ایران و شوروی).

ارگان ارتش سرخ، وعده‌های متقابل شوروی به ایران را ("بخاطر این دوستی و صمیمیت" رزم‌آرا) به‌شرح زیر ذکر می‌کنیم:

— پرداخت تمامی خسارات زمان جنگ که ارتش شوروی به ایران وارد کرده بود.

— استرداد طلاهای ایران «همان طلاهایی که پس از کودتای ۲۸ مرداد به حکومت سرلشگر زاهدی تحویل شد».

— استرداد افسران و سربازان ایرانی که به شوروی گریخته بودند به مقامات ایرانی.



جزء مکمل سیاست خارجی رزم‌آرا، بطوری که گفته شد، سیاست داخلی او بود: در جبهه‌ی داخلی، برای در هم کوبیدن خواست‌های ضد استعماری توده‌ها امتیازاتی به حزب توده می‌داد تا از این طریق یک جبهه‌ی قوی ضد مصدق بسازد.

حکومت رزم‌آرا، روزنامه‌های طرفدار جبهه‌ی ملی را توقیف و مدیران آن از جمله دکتر فاطمی را دستگیر می‌کرد و ماموران مخفی شهربانی شب‌ها به چاپخانه‌های آن‌ها یورش می‌بردند. کار بجایی رسید که دکتر مصدق به نمایندگان جبهه‌ی ملی دستور داد که (با استفاده از حق مصنوعیت پارلمانی) این چاپخانه‌ها را خانه‌های خود اعلام کنند و حتی تهدید کرد که در صورت ادامه‌ی اختناق، خود او و سایر نمایندگان جبهه‌ی ملی در خیابان‌ها به فروش روزنامه‌های طرفدار جبهه‌ی ملی خواهند پرداخت. رزم‌آرا، در مقابل این سرکوب‌ها نسبت به روزنامه‌های جبهه‌ی ملی، به نشریات حزب توده هرچه

بیشتر میدان می‌داد. روزنامه‌هایی نظیر مصلحت، نیسان، پیک صلح، بسوی آینده براحتی و بدون گرفتاری انتشار می‌یافت.⁸⁶

با آن‌که حزب توده رسماً غیرقانونی بود⁸⁷، در میدان بهارستان میتینگ برپا می‌داشت و سازمان‌های علنی آن نظیر سازمان هواداران صلح، آزاده فعالیت می‌کرد.

در ۲۵ آذر ۲۹، ده تن از رهبران حزب توده از زندان فرار کردند. این آن‌چنان اعجاب‌انگیز بود که سناریوی استادانه‌ی ساخته و پرداخته و اعلام شده در همان ایام توسط حزب توده، در مورد چگونگی این فرار، نمی‌توانست همگان را قانع کند و حتی برای اعضاء و هواداران حزب سؤال برانگیز نباشد. بویژه اینکه نقشه‌ی فرار "پیستازان توده‌ای" مدتی قبل از انجام آن، توسط دکتر فاطمی در باختر امروز افشاء شده بود.⁸⁸

آن‌چه در مجلس توسط نمایندگان اقلیت و در روزنامه‌های طرفدار جبهه‌ی ملی در زمینه‌ی چگونگی این فرار و دست داشتن رزم‌آرا در آن عنوان شد بصورت "تهمت" و "دشنام" و در بهترین حالت بصورت "حدس" و "احتمال" باقی ماند تا اینکه ۶ ماه بعد، در گونی‌های سدان، مدارک جرم بیرون آمد:

"در مصاحبه‌ی مطبوعاتی (۳۰/۴/۹) از طرف دولت، اوراق و اسناد و مدارکی در اختیار مخبرین گذاشته شد که عموماً نامه‌های مبادله شده بین روسای انگلیسی شرکت سابق نفت بود. یکی از این نامه‌ها همان طور که اشاره شد حکایت از فرار رهبران حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس و با کمک مرحوم رزم‌آرا داشت و باید به اطلاع برسد که رهبران حزب توده در زندان‌های دور دست (پراکنده) بودند. و هر چه در خواست می‌کردند که زندانی‌ها را بجایی بهتر انتقال دهند، موافقت نمی‌شد تا این‌که ناگهان همه‌ی آن‌ها را در زندان قصر گردآوردند و فراری دادند."⁸⁹

86 - چند ماه بعد، در زمان حکومت دکتر مصدق، در اسنادی که از "خانه سدان" بدست آمد معلوم شد که کاغذ و هزینه چاپ پاره‌ای از روزنامه‌های حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس تامین می‌شد. در یکی از این اسناد، استاکیل از ایران طی نامه محرمانه‌ای تاریخ ۵۰ اگوست ۱۳۲۹)) برای ماریس اسکور، عضو هیات مدیره شرکت در لندن (پس از شرح کمبود کاغذ در ایران) چنین می‌نویسد: "... کاغذ را لطفاً از سوئد یا آلمان خریداری کنید و بعنوان هایک گالستیان. بطوری‌که قبلاً تذکر داده شد، ارسال فرمائید. فعلاً پنج تن کاغذ بین جراید طلوع، صدای مردم، صدای وطن، صبا، مصلحت (روزنامه حزب توده) پخش شده. نتایج جراید چپ‌رو که بوسیله دوستان ما منتشر می‌شود. بمراتب بهتر است. البته نمی‌توانم از راهنمایی‌های شخصی جنابعالی در این باره تشکر نکنم." در نامه دیگر همان شخص از ایران به همان فرد در لندن می‌نویسد:

"مطالب شما را در موضوع روزنامه مردم و رزم در ملاقاتی که با E.T (احسان طبری) و یزدی صورت گرفته مورد مذاکره قرار دادم. شما البته ا. ط را می‌شناسید. مشارالیه یک از نویسندگان میرز حزب توده است... ا. ط اظهار داشت این مبلغی که برای مطبوعه سری در آبادان داده می‌شود کفایت نمی‌نماید زیرا که تیراژ روزنامه (ارگان سازمان جوانان حزب توده) در از دید است... (تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به رهبری دکتر مصدق - نفت چرا و چگونه ملی شد؟ جلد اول، احمد خلیل‌الله مقدم، صفحات ۹۵ - ۹۴. تاکیده‌ها از ماست).

87 - بطوری‌که در بخش‌های قبلی گفته‌ایم، حزب توده پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام شده بود. رزم‌آرا پس از نخست‌وزیری به رهبران حزب توده وعده قانونی شدن حزب را داده بود.

88 - مراجعه شود به مقاله: بعد از فرار "پیستازان" توده‌ای چرا "دولت بیدار" رزم‌آرا استعفا نداد؟ باختر امروز شماره ۴۰۸ مورخ ۲۶ آذر ۱۳۲۹ (به نقل از "مجموعه ((منتخب)) مقالات دکتر حسین فاطمی شهید نهضت ملی ایران در باختر امروز" از انتشارات مشترک "نشر امل" و "انتشارات مدرس" دیماه ۵۷، ۳۹ - ۳۵)

در اینجا لازم است یک نکته مهم را تذکر دهیم: ما با تمام احترامی که برای خاطره حسین فاطمی در ۲۵ تا ۲۸ مرداد و روزهای بعد از آن قائلیم، ولی بعنوان یک واقعیت تاریخی و نیز برای این‌که در تکیه به خیانت رهبری حزب توده، مرزهای دو بینش مارکسیستی و بورژوازی مخدوش نگردد و القاء شبهه نشود، گفته‌ایم و لازمست مجدداً تاکید کنیم که از تکیه به خیانت‌های رهبران حزب توده، هدف ابدا چشم‌پوشی یا ناچیز جلوه دادن اشتباهات بزرگ رهبری جبهه ملی (و حتی خوشنام‌ترین آنها نظیر مصدق و فاطمی) نیست. فی‌المثل اگر در اینجا به مقاله مذکور در فوق دکتر فاطمی در باختر امروز استناد می‌کنیم منظور ابدا تائید گذشته سیاسی و حتی مواضع او در همین مقاله نیست. چرا مثلاً دکتر فاطمی در همین مقاله کشورهائی نظیر آلمان و آمریکا (بطور کلی کشورهای سرمایه‌داری و دموکراسی‌های بورژوازی) را بعنوان نمونه ارائه می‌دهد و یا در مقاله‌ی پنج روز قبل از آن یعنی در ۲۱ آذر ماه ۲۹ ضمن ابراز شادمانی شدید از "نجات آذربایجان" از "تدابیر و قوت فکری" مزدوری نظیر قوام السلطنه برای درهم شکستن "قیام‌خائانه" آذربایجان با تحسین یاد می‌کند.

89 - همانجا، ص ۹۵.

در نامه‌ای که بخشی از آن را قبلاً نقل کرده‌ایم، می‌بینیم که شرکت نفت انگلیس (به کمک رزم‌آرا) نه تنها رهبران حزب توده را فراری می‌داد بلکه برای آنها مخفی گاه هم فراهم می‌کردم:

"یزدی به منزله‌ی پدر روحانی این حزب پس از مرگ سلیمان میرزای اسکندری مشهور است. او یکی از رهبران جمع توده‌ای می‌باشد که به توصیه‌ی ما از طرف رزم‌آرا آزاد شدند. مشارالیه اکنون در محلی بنام شهریار نزدیک تهران مخفی می‌باشد. او با یکی از ماشین‌های سر بسته شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران آمد بطوری که کسی سوء ظن در بودن او در تهران نبرد در آینده قرار است که ما به ملاقات او برویم زیرا که احتمال قوی می‌رود که افراد حزب او را ببیند. افراد حزب او عقیده دارند که نامبرده یا در روسیه یا در فرانسه هست ولی همین که یک مرتبه مشارالیه دیده شد نمی‌توانیم جلوگیری از انتشار خبر را بنمائیم.⁹⁰

اما "افراد حزب" یعنی اعضا پرشور و صادق و فداکاری که به‌خاطر تحقق آرمانی بزرگ به حزب توده پیوسته بودند در آن ایام نمی‌توانستند حتی به‌ذهن خود راه دهند که بدام جانوران مخوفی بنام رهبران حزب گرفتار آمده و بقول دکتر فاطمی، بازیچه "جناح انقلابی شرکت نفت"⁹¹ شده‌اند و خیال می‌کردند هر شعار خائنانه‌ای که در روزنامه‌های حزب بیاید وحی منزل است و به‌قول همان دکتر فاطمی، گویا "کارل مارکس یا لنین" تعالیم عالی‌هی خود را در صفحات به‌سوی آینده نشر می‌دهند"، در صفحاتی که تهیه‌ی کاغذ و هزینه‌ی چاپ آن را شرکت نفت انگلیس به منظور استقرار سوسیالیسم در ایران، خیر خواهانه متقبل می‌شود و احسان طبری (همین احسان طبری امروزی) مبالغه‌پرداختی از طرف شرکت نفت انگلیس برای مطبوعه‌ی سری در آبادان "را به‌دلیل بالا رفتن" تیراژ "روزنامه‌ی رزم" ناکافی می‌دانست. چه کسی می‌تواند کلمات را بخواند و به‌خود نلرزد و بغض گلویش را نقشارد.



تردید نیست که در ترور رزم‌آرا، امپریالیسم انگلستان کمترین نقشی نداشت، چرا که رزم‌آرا بهترین و مطمئن‌ترین مهره آن بود. ترور رزم‌آرا امپریالیسم انگلستان را سراسیمه کرد، چرا که آخرین تیر ترکش خود را از دست داده بود. رادیو لندن گفت: "در انگلستان آگاهان به امور ایران این فاجعه را با انزجار و نگرانی تلقی کردند."

ترور رزم‌آرا شوروی را بشدت خشمگین کرد، رادیو مسکو با نقل مقاله‌ی ارگان ارتش سرخ (که در صفحات قبل سطوری از آن را به مناسبت دیگر آورده‌ایم) خشم و ناراحتی خود را بیان داشت:

"رزم‌آرا افسر با کفایتی بود... رزم‌آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتوری در ایران برقرار سازد.... امپریالیست‌های امریکا مانع از این نقشه‌ها «نزدیکی رزم‌آرا به شوروی» می‌شدند و

90 - امروز با توجه به اسنادی که درست است و با توجه به روشن شدن ماهیت کثیف رهبران حزب توده برای نسلی که شلاق کودتای ۲۸ مرداد یکبار برای همیشه او را بیدار کرد و به‌جای اعتماد مطلق خوش باورانه و اطاعت کورکورانه از رهبری، به تفکر عادت داد. اطلاق "جناح انقلابی شرکت نفت" به رهبری حزب توده ابدا جنبه توهین یا تهمت ندارد بلکه بیان یک واقعیت دردناک است، واقعیتی که هر قدر انسان نخواهد باور کند، مجبور است که باور کند. وقتی "حزب طراز نوین طبقه کارگر" در مقابل شعار "ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور"، شعار "تجدید نظر در قرارداد" ۱۹۳۳ را می‌گذارد، چه عنوان رساتر دیگری می‌تواند زینده‌اش باشد؟ در این جا بی آن‌که (با توجه به عمق فاجعه) ذره‌ای قصد مزاح داشته باشیم باید بگوئیم که قوام السلطنه، هژیر، ساعدی، منصور، رزم‌آرا و حتی مستر گس نیز الزاماً و عملاً جزء "جناح انقلابی شرکت نفت" بوده‌اند، چرا که لایحه الحاقی قرارداد گس - گلشائیان، که نخست وزیران قبلی و شرکت نفت انگلیس مجبور به تهیه و دفاع از آن شدند و آن همه برای تصویب تلاش کردند چیزی جز "تجدید نظر در قرارداد" ۱۹۳۳ نبود (برای اطلاع بیشتر در زمینه شعار "تجدید نظر در قرارداد"، مراجعه کنید به نقل قول‌های بسیار جالبی از روزنامه نیسان، ارگان علنی حزب توده، در صفحات ۸۸-۹۰ کتاب "کارنامه مصدق و حزب توده")

91 - تاریخ نوین ایران، ص ۲۵۲.

او را تهدید می‌کردند که اگر بیش از این به روس‌ها نزدیک شود دولت امریکا نه تنها هیچگونه کمکی به‌وی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهند ساخت... بدیهی است اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان "وال‌استریت" می‌باشند، رزم‌آرا را از بین نمی‌بردند هیچگاه در تاریخ ایران دوستی شوروی و ایران به پای فعلی یا آینده نمی‌رسید."

ایوانف، مورخ رسمی شوروی، پس از ذکر اقدامات مثبت رزم‌آرا در جهت نزدیکی با شوروی، می‌نویسد:

"اعمال چنین سیاستی از جانب رزم‌آرا در راه اجرای نقشه‌های امریکائی‌ها در ایران موانع جدی بوجود آورد. این امر باعث شد که امپریالیست‌ها به روشی که معمولاً برای رسیدن به هدف‌های خود از آن استفاده می‌شد یعنی ترور متوسل شدند. در تاریخ ۷ مارس ۱۹۵۰ «۱۹۵۱» آن‌ها رزم‌آرا را در یکی از مراسم مذهبی ترور کردند."⁹²

برای این که خشم و ناراحتی شدید شوروی از ترور رزم‌آرا بیش‌تر نمایان گردد باید اضافه کنیم که روزنامه‌ی پراودا پس از کشته شدن رزم‌آرا در سرمقاله‌ای به تجلیل از رزم‌آرا پرداخت. و این اولین بار بود که پراودا که سرمقاله‌ی خود را به قتل یک نخست‌وزیر خارجی اختصاص می‌داد. چنین امری نه قبل و نه بعد از آن (حتی در مورد ترور کندی هرگز دید نشد).⁹³

و با آنچه گذشت، نکته پیدا است که حزب توده و باند مخفی تروریستی کامبخش - کنانوری نیز مطلقاً در این ترور نقشی نداشت و نمی‌توانست داشته باشد.

خلاصه این که: هیچ دلیلی وجود ندارد که از طرف جبهه‌ی دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلستان و شوروی و حزب توده) کمترین خطری او را تهدید کرده باشد.



در بخش بعدی، با معرفی دشمنان اجباری یا واقعی رزم‌آرا یعنی امپریالیسم امریکا، محمد رضا شاه، بخشی از رهبران جبهه‌ی ملی (نظیر بقائی‌ها، حائری زاده‌ها) و آیت‌الله کاشانی خواهیم دید که هر یک از آن‌ها چه منافعی از نابودی رزم‌آرا داشته‌اند. خواهیم دید چه افرادی یا نیروهایی (و به‌چه دلیل) از کشته شدن رزم‌آرا اجباراً خوش‌حال شدند. در آن‌جا به الکی‌خوش‌های آن روزی و امروزی موقتاً زیاد توجه نخواهیم کرد. و این حرف به این معنا نیست که به آن‌ها بی‌توجه باشیم. "از هر چه بگذریم سخن دوست خوش‌تر است!" چرا که یک لحظه فراموش نمی‌کنیم که بحث ما در این سلسله مقالات در باره‌ی فدائیان اسلام است، یک لحظه فراموش نمی‌کنیم که در دوران با سعادت جمهوری اسلامی و در سایه‌ی پر خیر و برکت ولایت فقیه زندگانی می‌کنیم⁹⁴ و یک لحظه فراموش نمی‌کنیم که ترور رزم‌آرا،

92 - نفت و قدرت در ایران، (بفرانسه)، ص ۱۴۱.

93 - همانجا.

94 - حجت الاسلام لواسانی، مدیر روزنامه "منشور برادری" ارگان "فدائیان اسلام، وفادار به شهید نواب صفوی" - یکی از دارو دسته‌های کنونی فدائیان اسلام (دارو دسته‌ای که از دارو دسته‌های دیگر فدائیان اسلام در حال حاضر به رهبران جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن نزدیکتر است. دارو دسته‌ای که اخیراً توانست رقیب قدیمی خود یعنی دار و دسته‌ی "نبرد ملت" را عقب براند) - طی مصاحبه‌ای با ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گفت:

"فدائیان اسلام لیکن موفق در زمان خودشان نشدند بلکه پایه یک نهضت را بنا نهادند. هدفشان امروز پیاده شده بحمدالله" (مجله پیام انقلاب) شماره ۲۴ مورخ ۵۹/۱۰/۲۷.

بزرگترین سند افتخار فدائیان اسلام و یکی از عالی‌ترین مائده‌ها برای دست‌گاه‌های تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی است.

(محمد مهدی عبد خدائی، ضارب دکتر حسین فاطمی می‌گوید:

" استعمار انگلیس در آن زمان «بعد از ترور رزم‌آرا» آگاه شد که در ایران مبارزه‌ی مسلحانه‌اما نه به شیوه‌ی خلقی‌ها بل که به شیوه‌ی "و قاتلوائمه‌الکفر" جریان پیدا کرده است و تداوم دار..."⁹⁵)

بنا بر این، در بخش آینده ضمن معرفی دشمنان اجباری یا واقعی رزم‌آرا، به بررسی انگیزه‌های دشمنی آن‌ها، همچنین به این که سرخ مبارزه‌ی مسلحانه‌ی قاتلین "ائمه‌الکفر" (در آن مقطع) از کجا کشیده می‌شد و از کدامین آخور تغذیه می‌گردید خواهیم پرداخت.

ترور رزم‌آرا:

بیاری خدا و امپریالیسم آمریکا

در بخش‌های پیشین این سلسله مقالات به دروغ‌بافی‌ها و وارونه‌نویسی‌ها در رژیم جمهوری اسلامی در زمینه‌ی وقایع تاریخی، به ماجرای ترور کسروی و رابطه‌ی آن با کشف‌الاسرار خمینی، به فرمان‌برداری فدائیان اسلام از آیت‌الله کاشانی تا قبل از زمامداری مصدق، علل و انگیزه‌های اختلافات بعدی آن‌ها، به قضیه‌ی ترور هژیر و نعل وارونه زدن‌ها در مورد علل ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیداهای مورد حمایت جبهه‌ی ملی (از جمله آیت‌الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته‌ایم.

در دو بخش پیش، در مورد ترور رزم‌آرا، در آغاز چند نمونه (نظیر فرمایشات عبدالله کرباسچیان - مرید آیت‌الله کاشانی، پادوی سرلشگر زاهدی، مزدور ساواک و مدیر "نخستین نشریه‌ی انقلاب اسلامی ایران" یعنی جریده‌ی شریفه‌ی "نبرد ملت" - و "بیانات پرشور" آخوند نیمچه فاشیست یعنی حجت‌الاسلام عظیمی که: "اگر ما رزم‌آرا را نمی‌کشتیم نفتی ملی نمی‌شد"، و غیره) را به‌عنوان مثتی از لاطائلات رایج در جمهوری اسلامی، نقل کردیم. به‌دنبال ارائه‌ی خلاصه‌ای فشرده از روی‌دادهای تاریخی، مبارزات پیگیر ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها پس از شهریور ۲۰ و تلاش‌های نمایندگان اقلیت دوره‌های چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم مجلس (به پشت‌گرمی از حمایت مردم)، نتیجه گرفته‌ایم که این پروسه نمی‌توانست - در نگرشی (نه منافیزیکی بلکه) دیالکتیکی به تاریخ - ، با یا بدون ترور رزم‌آرا، به ملی شدن منتهی نشود.

در بخش قبل، فدائیان اسلام را موقتاً در پستوی تاریخ رها کردیم تا مساله‌ی ترور رزم‌آرا را از زوایه‌ی دیگری مورد بررسی قرار دهیم: معرفی دوستان و دشمنان رزم‌آرا در زمان ترور. در آنجا دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلستان، شوروی و حزب توده) را معرفی کردیم و دیدیم که چرا از این طرف معادله، کمترین خطری نمی‌توانست متوجه‌ی رزم‌آرا باشد. بنا بر این، انگیزه‌های قتل رزم‌آرا را باید در جای دیگری جستجو کرد.

رزم‌آرا کی، کجا و توسط چه کسی کشته شد؟ سوال پیش‌پا افتاده و موضوع کاملاً شناخته شده‌ای است که به‌یمن بلندگوهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی کمتر کسی است که جواب آن را نداند: "در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، در مسجد امام خمینی، توسط شهید بزرگوار اسلام، حضرت استاد خلیل طهماسبی، از اعضای فداکار فدائیان اسلام." اما سوال اساسی این است: واقعاً چرا رزم‌آرا به قتل رسید؟ برای رسیدن به پاسخ مشخص لازم است به‌جای روی صحنه به پشت پرده توجه کنیم، به‌جای پرداختن به آدمک‌ها بهتر است ببینیم که سرنخ‌ها از چه جاهایی کشیده می‌شد. در این رابطه لازم است که دشمنان اجباری یا واقعی رزم‌آرا را در لحظه‌ی ترور بشناسیم و ببینیم چه افراد یا نیروها و به‌خاطر چه منافعی از کشته شدن او واقعاً خوش‌حال شدند.⁹⁶ در این بخش، می‌کوشیم در مورد این "چرا"ی سیاسی، جواب‌هایی ارائه دهیم.

96 - در این مقاله لزومی نمی‌بینیم که به الکی خوش‌های آن روزی و امروزی مستقماً توجه کنیم زیرا که جواب‌های ارائه شده در مورد این "چرا"، گویاترین پاسخ به خروارها لاطائلات متداول در جمهوری اسلامی بشمار می‌رود.

در بخش قبل، به‌هنگام معرفی دوستان و طرفداران رزم‌آرا، اشاره کردیم که امپریالیسم امریکا تحت چه محظوراتی در کنفرانس لندن، با امپریالیسم انگلیس بر سر زمامداری سپهبد رزم‌آرا به توافق رسید. در همان‌جا، چند نمونه از خشنودی محافل امریکائی در مورد روی کار آمدن يك "دولت مقتدر" در ایران ارائه دادیم.

کمی بعد از توافق دو دولت امپریالیستی امریکا و انگلیس، در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ (یعنی بیست روز قبل از صدور فرمان نخست‌وزیری رزم‌آرا)، دکتر گریدی به‌عنوان سفیر جدید امریکا در ایران منصوب شد.⁹⁷ او بلافاصله پس از این انتصاب، طی يك مصاحبه‌ی مطبوعاتی با خبرنگاران روزنامه‌ها در آتن، در مورد نخست‌وزیری که ۲۰ روز بعد می‌بایست در ایران روی کار بیاید چنین "پیشگویی" کرد:

"... باید دولتی که مورد اطمینان باشد در آن‌جا روی کار بیاید. این دولت بعد از ورود من به ایران، زمامدار خواهد شد و از پشتیبانی امریکا برخوردار خواهد گردید. از ایران به‌عنوان پایگاهی بر ضد مراکز حساس شوروی استفاده خواهد شد... پس از حصول اطمینان از دولت ایران، امریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد فرستاد."

در همان ایام، مخبر روزنامه‌ی نیویورک تایمز صراحتاً نوشت:

"در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکتر گریدی همان‌طوری که در یونان وظیفه داشت مراقب اوضاع باشد، این نقش را در تهران باید ادامه دهد."

از "پیشگویی" دکتر گریدی که با اختلافی ناچیز درست درآمد⁹⁸ که بگذریم، باقی امیدهای کمپانی‌های نفتی و محافل امریکایی، با زمامداری رزم‌آرا نه تنها تحقق نیافت بلکه با گذشت زمان، کم کم به یاس مبدل گردید.

رزم‌آرا، به‌دلایلی که در بخش قبل متذکر شدیم، از همان آغاز، سیاست دوری از امریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش گرفت. وعده‌ها و بویژه امتیازات مشخصی که رزم‌آرا به شوروی داد (که در بخش قبلی به آن‌ها پرداخته‌ایم)، فقط به‌مفهوم مخالفت آشکار با امریکا نبود بلکه حتی جنبه‌ی ستیزه جویی داشت. امپریالیسم امریکا، کمپانی‌های نفتی و دکتر گریدی نمی‌توانستند در مقابل این ستیزه جویی بی‌اعتنا باشند ولی آنچه در واقع برایشان اهمیت سیاسی داشت پشت‌پا زدن امپریالیسم انگلیس به موافقت‌نامه‌ی لندن و از بین بردن تمام امیدهای امریکا (پس از توافق رزم‌آرا با شرکت نفت انگلیس در مورد قرارداد ۵۰-۵۰) و کمپانی‌های نفتی این کشور برای مشارکت در غارت منابع نفتی ایران بود.

در اسفند ۲۹، سیر وقایع در جهت منافع امریکا چنان شتابی بخود گرفت که امپریالیسم امریکا می‌بایست، در فرصت بسیار کمی که در پیش داشت، به‌سرعت دست‌بکار شود. عکس‌العمل فوری و قاطع امریکا با این که از کانال‌های از پیش آماده‌ای می‌گذشت مکانیسم‌های ظریفی نیز داشت تا جایی

97 - اسناد و مدارک مندرج در کتاب‌های اشاره شده در توضیح شماره (70)، در این بخش از مقاله نیز مورد استفاده ما قرار گرفته است که بدلیل اشاره شده در همان‌جا، جز در موارد ضروری، از ارجاع به آنها خودداری می‌کنیم. بدیهی است در خصوص منابع دیگر مورد استفاده در این بخش، در متن یا در توضیحات به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

98 - رزم‌آرا در ۲۹/۴/۵ نخست‌وزیر شده و گریدی در ۲۹/۴/۸ وارد تهران گردید.

که حریف نمی‌دانست دقیقاً از کجا ضربه خورده است، و دیگران هاج و واج می‌ماندند. درست است که افسانه‌ی "ترور رزم‌آرا به منظور استقرار حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام" و خزعبلاتی مشابه را، هر آدمی که نیمچه شعوری داشته باشد به‌سادگی می‌تواند کنار بزند ولی آیا دشمنی دیرپا و کینه‌ی عمیق آیت‌الله کاشانی با رزم‌آرا به تنهایی نمی‌تواند برای توجیه این ترور کافی باشد؟ اگر به‌ظاهر چنین باشد، در واقع چنین نیست. درست این‌که، دقیقاً چنین نیست.

قبل از پرداختن به این‌ها به چند تاریخی که در زیر می‌آوریم دقیقاً توجه کنید:

مدتی بعد از این که دکتر مصدق و چند تن از نمایندگان مجلس دولت رزم‌آرا را در مورد نفت (در ۲۱ مهر ۲۹) استیضاح کردند، رزم‌آرا با سفیر انگلیس وارد مذاکره شد.

اول آذر - دکتر بقایی بر اساس اطلاعاتی که از منابع امریکایی به‌دستش می‌رسید، در روزنامه‌ی "شاهد" اعلام کرد که مکاتبات محرمانه‌ی رزم‌آرا با سفیر انگلیس را انتشار خواهد داد. رزم‌آرا بلافاصله دستور داد که شماره‌های اول آذر جمع‌آوری شود و روزنامه نیز توقیف گردید.

بیست و نهم آذر - کمیسیون نفت مجلس اعلام کرد: "قرار داد الحاقی ساعد - گس کافی برای استیفای حقوق ایران نیست."

پنجم دی - فروهر، وزیر دارایی رزم‌آرا، موادبانه لایحه‌ی مذکور در فوق را از مجلس پس گرفت و اعلام داشت که: "دولت لایحه‌ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیفای حقوق ایران تهیه و متعاقباً به مجلس تقدیم خواهد کرد."

نهم دی (۳۰ دسامبر ۱۹۵۰) - قرارداد کمپانی نفتی امریکایی آرامکو و عربستان سعودی بر اساس نصف عواید به امضا رسید. چند روز بعد، گریدی سفیر امریکا به‌منظور سنگ‌اندازی در راه مذاکرات رزم‌آرا و شرکت نفت، در تهران اعلام داشت: "برای من اهمیت دارد که اعلام کنم شرکت امریکایی آرامکو در عربستان سعودی، ۵۰ درصد از درآمد خود را به ملک عبدالعزیز آل سعود می‌پردازد."

بیست و یکم دی - بر اساس پیشنهاد چهل تن از نمایندگان مجلس، کمیسیون نفت ملزم گردید که وظایف دولت را ظرف دو ماه در مورد نفت تعیین کند.

چهارم اسفند (۲۳ فوریه‌ی ۱۹۵۱) - بالاخره مذاکرات محرمانه و طولانی رزم‌آرا با شرکت نفت و سفیر انگلیس به نتجه رسید. شپرد، سفیر انگلیس، طی نامه‌ی محرمانه‌ای در همین روز، موافقت دولت خود با قرارداد ۵۰-۵۰ را اعلام داشت.⁹⁹

دوازدهم اسفند - در ملاقات رزم‌آرا، شپرد و تورنکرافت (مدیر کل شرکت نفت انگلیس) در تهران، مفاد نامه‌ی مورخ چهارم اسفند مورد تأیید و تأکید قرار گرفت. و به‌این گونه آب پاکی روی سر کمپانی‌های نفتی امریکا ریخته شد.¹⁰⁰

99 - متن این نامه برای اولین بار در کتاب "آبادان" نوشته نورمان کمپ، خبرنگار تایمز و نیوز کرانیکل در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت، ترجمه فارسی آن در کتاب "پنجاه سال نفت" بقلم مصطفی فاتح، صفحات ۴۰۷ - ۴۰۵ بچاپ رسیده است.
100 - همین‌جا اضافه کنیم (و توضیح‌اش را بعداً می‌دهیم) کودتایی که چند روز بعد می‌بایست توسط رزم‌آرا انجام شود، به نفع شرکت نفت انگلیس و کاملاً برضد کمپانی‌های نفتی امریکا بود.

شانزده اسفند - رزم‌آرا به هنگام شرکت در مجلس ختم آیت‌الله فیض، از روحانیون درجه اول کشور، در مسجد شاه، به قتل رسید.

۲

اوج‌گیری مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده‌ها، محمدرضا شاه را واداشت که علیرغم وقوف به قدری و جاه‌طلبی رزم‌آرا، به نخست‌وزیری او رضایت دهد. درست به‌همان دلیلی که شاه در بهمن ۲۴، برای قوام سلطنت و حل "عائله‌ی آذربایجان و کردستان" با وجود ترس از قوام‌السلطنه، او را به‌جای دولت بی‌لیاقت حکیمی به نخست‌وزیری منصوب کرد، در تیرماه ۲۹ نیز برای مهارکردن "هرج و مرج سراسر کشور"، به نخست‌وزیری "مرد مقتدر ایران" به‌جای مترسکی بنام علی منصور رضایت داد.

امریکا و شاه با دو "تحلیل" متفاوت، در آغاز از حکومت رزم‌آرا حمایت کردند. یکی به موافقت‌نامه‌ی لندن و چنگ‌اندازی و شرکت در غارت منابع نفتی ایران چشم دوخته بود و دیگری با شامه‌ی قوی مشاوران خود دریافته بود که جنبش با چنان شتابی که به‌پیش می‌رود نمی‌تواند به زمامداری مصدق و ملی شدن نفت، محدود به‌ماند. از همان روزهای اول حکومت رزم‌آرا، امریکا و شاه دریافتند که در "تحلیل"ها و در محاسبات خود دچار اشتباهات بزرگ شده‌اند. بالاخره چهارم و دوازدهم اسفند ۲۹، هرگونه امیدی را به یاس تبدیل کرد. بدتر از آن، اطلاعات منابع جاسوسی امریکا و وابستگان به دربار، و تبادل اطلاعات از طریق شبکه‌های ارتباطی نشان می‌داد که: یکی باید از "حق" خود در منافع نفتی ایران چشم‌پوشی کند و دیگری از مقام شامخ سلطنت. و چند روز بعد، مرد خدا ارواحنا فدای حضرت استاد خلیل طهماسبی، گویا برای استقرار حکومت و اجرای احکام اسلام، به‌دستور آیت‌الله کاشانی، با تلاش‌های خستگی‌ناپذیر دکتر بقائی‌ها (آن طرف‌تر، در پشت دیوار، با جنب و جوش در سفارت امریکا)، با تجویز تلویحی شاه به کشتن رزم‌آرا در ملاقات خود با نواب صفوی، با پشت‌کار و فداکاری اسدالله علم، رزم‌آرا را در مسجد شاه ترور کرد. و دانسته یا ندانسته (و به‌گمان ما بیشتر ندانسته)¹⁰¹، روزنه‌ی امیدی در مقابل امپریالیسم امریکا گشود و سلطنت محمدرضا شاه را از سقوط نجات داد.

101 - البته ما به امپریالیسم امریکا، محمد رضا شاه، دکتر بقائی، آیت الله کاشانی، اسدالله علم و حتی به نواب صفوی توهین نمی‌کنیم که ندانسته وارد میدان شدند! بیژن جزنی در کتاب "تاریخ سی ساله" (دفتر اول، ص ۹۱) می‌نویسد: "نواب شخصاً مردی صادق و پرهیزکار نبود". به این گفته جزنی باید اضافه کنیم که نواب صفوی به تمام معنا یک شالأتان بود و از این نظر، از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از خامنه‌ای‌ها، خلخال‌ها، رفسنجانی‌ها، موسوی اردبیلی‌ها، بهشتی‌ها، و هر چه بروید بالا و یک مقدار پائین، چیزی کم نداشت. اما خلیل طهماسبی، لاقط در سال‌های ۳۰ - ۲۹، یک حزب الهی صادق ولی ناآگاه بود. گمان می‌کنیم که پس از رهائی از زندان در مصاحبه خود با مجله تهران‌مصور (مورخ ۳۰ آبان ۳۱) راست می‌گفت که "در هیچ دسته و جمعیتی عضو" نیست و "با همه مسلمانان فداکار و وطن دوست همکاری" می‌کند، و مانند بسیاری از جوانان و نوجوانان صادق و ناآگاه امروزی، خیال می‌کرد که "در راه دین و ملت مسلمان ایران فداکاری" می‌کند. همان‌طوری که محمد مهدی عبدخدائی، ضاربت دکتر حسین فاطمی، در ۱۳۳۰ یک نوجوان صادق و ناآگاه بود. بقول خودش:

"در آن موقع من خیلی جوان بودم و پانزده ساله بودم و هنوز مونی در صورتم انباشته نبود" (مجله پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۲۲ مورخ ۲۹ آذر ۵۹).

در جای دیگر، در همان مجله همان شماره می‌گوید:

"من به ملاقات شهید نواب صفوی در زندان رفتم...((او)) مرا خواست و پیشانی مرا بوسید و گفت: "به تو ماموریتی داده خواهد شد که انجام بدهی." من اطلاعی نداشتم".

"مرد شماره یک" در زندان است و "شهید سید عبدالحسین واحدی، مرد شماره ۲ فدائیان اسلام" او را برای انجام ماموریت فرامیخواند: "یک‌روز زمستان که هوا هم سرد بود آقای شالچی نامی که از متخصصین بود دنبال من آمد (احتمالاًن اکنون در خیابان لاله‌زار مغازه عینک فروشی دارد) و شهید واحدی در منزل پدر آن‌ها که در میدان اعدام بود مخفی بود. او مرا به نزد شهید واحدی برد در منزل پدر آقای شالچی شهید واحدی بود. وقتی مرا دید پیشانی مرا بوسید به من گفت: آیا آماده هستی بجانب شهادت قدم برداری؟ گفتم: بلی. گفت: می‌بینی که حکومت مصدق به حریم اسلام تجاوز کرده و می‌بینی که احکام اسلام اجرا نمی‌شود... و هر روز فحشا و منکرات گسترش بیشتری پیدا می‌کنند... می‌بینی به حریم نواب صفوی که فقط می‌گوید باید احکام اسلام اجرا شود، چگونه تجاوز می‌کنند. گفتم: بلی. گفت: باید به بستر شهادت بروی، باید بمیری. اگر آماده مرگی بیا و به میدان برو" (همان‌جا). ←

در بخش قبل، در يك شمای کلی، محمدرضا شاه را در آن زمان به احمدشاه، و سپهبد رزم‌آرا را به سردار سپه تشبیه کرده‌ایم (به تفاوت‌های غیر اساسی محمدرضا شاه - احمدشاه، و سپهبد رزم‌آرا - سردار سپه البته بی‌توجه نیستیم)، و در همان‌جا، به هدف امپریالیسم انگلیس در حمایت از سردار سپه و سپهبد رزم‌آرا اشاره کرده‌ایم (البته به تفاوت‌های اساسی شرایط جامعه در ۱۲۹۹ و ۱۳۲۹ کاملاً توجه داریم). از نظر دولت انگلیس، محمدرضا شاه بی‌لیاقتتر از آن بود که بتواند با اوضاع توفانی آن روزها به مقابله برخیزد و سپهبد رزم‌آرا، مرد مقتدر ارتش درست در نقطه‌ی مقابل او قرار داشت. رضاخان میرپنج، قبل از کودتا قول داد که سرسپرده‌ی امپریالیسم انگلیس باشد ولی سپهبد رزم‌آرا، از سال‌ها پیش امتحان خود را داده بود و بدون تردید، از بهترین و مطمئن‌ترین مهره‌های امپریالیسم به‌شمار می‌رفت تا جائی که بعضی‌ها او را "عضو انتلیجنت سرویس"¹⁰² می‌دانند. به‌هرحال، محمدرضا شاه سرنوشت پدر و کلمات قصار آن انگلیسی معروف که "ما او را آوردیم و ما هم بردیم" را فراموش نکرده بود. و به این تفاوت نیز باید توجه داشت: رضاشاه، در اوج دیکتاتوری خود به آن سرنوشت دچار شده بود. در حالی که محمدرضا شاه بقول دکتر بقائی، "يك بره‌ی معصوم!" بود. تاجائی که دکتر گریدی، سفیر جدید امریکا، در ۲۹/۴/۸ به‌هنگام ورود خود به تهران (در روز قبل از تقدیم استوارنامه‌ی خود به شاه) برای آن "بره‌ی معصوم" چنین تکلیف کرد:

"شاه باید تماشای باشد، او ابداً نباید در سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات و رهائی یابد، باید نقش راهنمایی و ارشاد امریکائی‌ها را به‌خوبی دریابد."

شاه به اجبار به نخست‌وزیری رزم‌آرا رضایت داده بود، و این اجبار، علاوه بر دلیلی که در سطور فوق ذکر کردیم، دو دلیل دیگر نیز داشت: اولاً بین "بد" (رزم‌آرا) و "بدتر" (دکتر مصدق) "بد" را انتخاب کرد¹⁰³ و دلیل دوم این که: شاه در مقابل خواست و تصمیم دو دولت امپریالیستی انگلیس و امریکا، جرات کم‌ترین ابراز مجالفتی نداشت. شاه از رزم‌آرا (چه در زمان ریاست ستاد و چه در زمان نخست‌وزیری) نفرت داشت. ثریا در خاطرات خود، نمونه‌هایی از بی‌اعتنائی و حتی تحقیر شاه توسط رزم‌آرا را ارائه می‌دهد. بر این احساس نفرت، باید وحشت شاه از رزم‌آرا را اضافه کرد. ثریا در خاطرات خود می‌نویسد:

← بدین‌گونه، از یک نوجوان ناآگاه ولی صادق، یک جنایتکار ساخته می‌شود که (در آن مقطع) بی‌آن‌که بداند، در خدمت امپریالیسم انگلیس و شاه عمل می‌کند.

(نواب صفوی و عده‌ای از یارانش، از همان روزهای اول حکومت مصدق از آیت الله کاشانی کناره می‌گیرند و به مزدور امپریالیسم انگلیس و دربار یا بقول روزنامه "داد" - مورخ ۳۰/۲/۳۰ - "به آیت الله بهبهانی متمایل" می‌شوند). و امروز، سی سال پس از آن ایام، همان نوجوانان پانزده ساله، دیگر نه صادق است و نه ناآگاه. مرد ۴۵ ساله ایست و میداند چه می‌کند. "مورخ" و یکی از "تنورسین"های فدائیان اسلام (بخش غالب و بانفوذ آن یعنی "وفاداران به شهید نواب صفوی") و پاسداران سرمایه است. در دروغ بافی، پشت هم اندازی، وارونه نویسی، دغلکاری و شارلاتانیسم از رهبران و نویسندگان و گویندگان جمهوری اسلامی هیچ دست کم ندارد. امروز او (بهمراه دیگران) همان وظیفه‌ای را بر عهده دارد که سی سال قبل، عبدالحسین واحدی و نواب صفوی در مورد خود او انجام می‌دادند: احساسات مذهبی نوجوانان و جوانان صادق و ناآگاه را (که اکثر از طبقه محروم جامعه‌اند) به بازی گرفتن، از این عناصر موجودات مسخ شده و دکلاسه ساختن و آن‌ها را علیه منافع طبقاتی خود و هم‌زمان محرم شان بسیج کردن، از انسان و انسانیت و عدالت اجتماعی، مفاهیم مشمئز کننده‌ای بدست دادن، از صداقت و ناآگاهی توده‌های فداکار به پلیدترین، ناجوانمردانه‌ترین و دلخراشترین شکلی سوء استفاده کردن و بالاخره، مبارزات زحمتکشان علیه نظام پوسیده و عفن سرمایه‌داری را به انحراف کشاندن و به کوره راه‌های ناکجاآباد سوق دادن و با ماسک جدید سرمایه، جامعه‌ی طبقاتی و استعمار انسان از انسان را تداوم بخشیدن و حقانیت آنرا به کمک آیات آسمانی و روایات زمینی توجیه کردن....

¹⁰² - "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به رهبری دکتر مصدق"، جلد اول، "نفت چرا و چگونه ملی شد؟"، احمد خلیل الله مقدم، ص ۸.

¹⁰³ - ثریا در خاطرات خود درباره آن ایام چنین می‌نویسد:

"من می‌دیدم که شاه شب و روز از وجود رزم‌آرا ناراحت است. از طرفی درباره دکتر مصدق نیز حرف‌ها عجیب می‌گفت، مثلاً به من گفت این دکتر مصدق که بعنوان ملی کردن نفت مملکت را دچار هیجان کرده و مردم را شورانده و خودش را نفر اول مملکت نموده خیال دارد رئیس جمهور شود. اگر ایران جمهوری بشود دیگر برای ما جائی نیست و باید در گوشه‌ای از دنیا برویم یک مزرعه ایجاد کنیم" (مجله امید ایران، ۴ تیر ۱۳۵۸ - نقل قول‌هایی که در این مقاله از خاطرات ثریا خواهد آمد از همین شماره "امید ایران" است).

"رفتار رزم‌آرا با سایر فرماندهان نظامی که اظهار بندگی و چاکری می‌کردند، بسیار فرق داشت. شاه از او وحشت داشت و در او يك کودتاچی بالقوه را می‌دید."

چند ماه بعد، این "خطر بالقوه برای شاه ایران با شتاب می‌رفت به خطر بالفعل تبدیل شود" و "این برای محمدرضاشاه به هیچ‌وجه قابل تحمل نبود"¹⁰⁴. چرا که "رزم‌آرا نقشه‌ی تغییر رژیم به جمهوری را داشت و ریاست جمهوری خودش را مطرح کرده بود و به تصویب ارباب (انگلستان) رسانده بود و وارد میدان شد و اصلاحات را وعده می‌داد."¹⁰⁵

نویسنده‌ی کتاب "تاریخ انقلاب نفت ایران" (در ص ۱۳۷) می‌نویسد:

"رزم‌آرا توطئه‌ی مهمی ضد رژیم ایران طرح کرده که از مدتی پیش مقدمات آن را فراهم ساخته بود."

و اضافه می‌کند:

"در این که این کودتا کاملاً به نفع شرکت نفت «انگلیس» تمام می‌شد، تردید نباید داشت."

بعدها، پرده از سناریوی کودتای بموقع مهار شده، بویژه در مطبوعات خارجی از جمله در مجله‌ی "بزرور" کنار زده شد: رزم‌آرا با اعلام حکومت نظامی، انحلال مجلسین، کشتن عده‌ای از نمایندگان اقلیت، آیت‌الله کاشانی و بعضی از مدیران جراید مخالف دولت، اعلام حکومت جمهوری می‌کرد و اصلاحات اساسی را وعده می‌داد و "تک‌خال سیاسی" (موافقت‌نامه‌ی ۵۰-۵۰) را از آستین بیرون می‌آورد. و گفتار پیر به این گونه بره معصوم و گرگ جوان را يك‌جا می‌بلعید.

در باره عکس‌العمل سریع و قاطع ولی محتاطانه‌ی گرگ جوان، در صفحات قبل، اشاراتی کرده‌ایم و در صفحات بعد نیز در رابط با اقدامات مهره‌های امریکائی بیش‌تر سخن خواهیم گفت. ولی "بره‌ی معصوم"، آشفته و سراسیمه بود (ثریا در خاطرات خود تصویر روشنی از حالات روحی شاه در روزهای قبل از ترور رزم‌آرا به دست می‌دهد و از جمله می‌گوید: "... و شب و روز، کاری جز گوش دادن به رادیو، خواندن جراید و گرفتن رادیوهای خارجی نداشت."

شاه نیز علیرغم آشفستگی و اغتشاش فکری ترجیح داد نه راساً بلکه از طریق "غلام خان‌زاد" دست به‌کار شود. بنا بر این کارگردانی نمایش‌نامه‌ی "حل مشکل رزم‌آرا" از يك‌طرف به دکتر بقائی و از طرف دیگر به اسدالله علم واگذار گردید. اگر روابط نزدیک دکتر بقائی با دربار و سرسپردگی‌اش به امریکا را در نظر بگیریم، پی‌بردن به راز همکاری و تفاهم دو کارگردان (یا دو کارچوخان) نمایش‌نامه، کار مشکلی نخواهد بود. خلیل‌الله مقدم در کتاب "تاریخ مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ... (جلد اول، ص ۱۳۹) سوال می‌کند:

"چرا و چگونه رزم‌آرا کشته شد؟ از چه روی رزم‌آرا مستوجب مرگ شد و چه دست‌هایی پنهانی در کار بوده و این که آیا غیر مستقیم از اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام رابطه‌ای با دربار داشته‌اند و نقش اسدالله علم و ...¹⁰⁶ چیست؟ بماند"¹⁰⁷.

¹⁰⁴ - "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران..." جلد اول، ص ۱۷۸ و ۱۳۹.

¹⁰⁵ - روزنامه "مردم ایران"، شماره ۱۷ مورخ ۳۱/۱/۱.

¹⁰⁶ - نقطه‌ها از اصل کتاب است.

به "اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام" "به‌طور غیر مستقیم" به رهبر شماره ۱ و شماره ۲ آن‌ها بطور مستقیم، نه فقط با علم بلکه همچنین با شاه رابطه داشته‌اند. ثریا در سال‌ها پیش، زمانی که هنوز مسالهای بنام جمهوری اسلامی و فدائیان اسلام وجود نداشت، در خاطرات خود به‌عنوان يك شاهد عینی بر این امر گواهی داده و مهم‌تر از آن مطلبی است که تیمسار شایانفر، در آغاز حاکمیت جمهوری اسلامی بیان کرده است. او طی مصاحبه‌ای در مورد فدائیان اسلام در مقابل این سوال خبرنگار (در رابطه با همان گواهی ثریا)، چنین جواب می‌دهد:

"موضوعی که برای مردم شنیدن آن تازگی دارد اظهارات نواب صفوی در باره‌ی رزم‌آرا می‌باشد. او در یکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا، من و سید عبدالحسین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم.¹⁰⁸ در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او خود را مسلمان می‌داند چرا جلو این فساد و هرزگی‌ها را نمی‌گیرد. بعد افزودیم قصدمان نابودکردن مسببین فساد است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم‌آرا کرد یعنی تلویحاً با کشتن رزم‌آرا موافقت کرد.

موقعی که سخنان نواب به این‌جا رسید، رئیس دادگاه زنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از ۲۴ ساعت که دادگاه دوباره تشکیل شد من از نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه به او چه گذشت؟ نواب گفت: مرا به اتاق سپهد آزوده بردند. آزوده به من پرخاش کرد و گفت چرا اسم شاه را در دادگاه مطرح کردم. او گفت تو کوچک‌تر از آن هستی که شاه با تو ملاقات کند."¹⁰⁹

اسدالله علم، وزیر کار و جاسوس شاه در کابینه رزم‌آرا بود. ثریا در خاطرات خود از قول علم می‌نویسد که چطور علم از وزارت کشاورزی به‌وسیله‌ی تلفن با رئیس شهربانی در مورد شرکت رزم‌آرا، در مجلس ختم آیت‌الله فیض در مسجد شاه، تماس می‌گیرد. وقتی که رئیس شهربانی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، او بلافاصله به نخست‌وزیری می‌رود و رزم‌آرا را با خود به مسجد شاه می‌برد پس از کشته شدن رزم‌آرا، با عجله خود را به دربار می‌رساند و اولین کسی است که این خبر را به شاه می‌دهد.¹¹⁰ و به شاه می‌گوید: "کشتند و راحت شدیم."¹¹¹ ثریا در خاطرات خود می‌نویسد:

"وقتی تنها شدیم، شاه به اسدالله خان گفت: علم با این تیر چند نشان زده شد: کودتا و کودتای ترور شد."

107 - چرا بماند؟ بماند برای کی؟

108 - البته دست دکتر بقائی و علم و احتمالاً آیت‌الله کاشانی را در سوق دادن مهره‌ها بجلو نباید نادیده گرفت.

109 - مجله "رنگار امروز"، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۱ - مصاحبه با تیمسار دکتر شایانفر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی."

110 - در این زمینه همچنین مراجعه کنید به کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"، ص ۵۱۱.

111 - "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران... جلد اول، ص ۱۳۹، در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" می‌آید که سید ضیاء الدین طباطبائی در آن لحظه در حضور شاه بود (حضور سید ضیاء‌الدین در دربار در لحظه ترور رزم‌آرا، نکته با معنایی است. قبلاً در این سلسله مقالات گفته ایم و لازمست یاد آوری کنیم در روز ترور رزم‌آرا و نیز در هفتم اردیبهشت ۳۰، روز پیشنهاد نخست‌وزیری دکتر مصدق از طرف مجلس، سیدضیاء‌الدین در دربار منتظر بود. و می‌دانیم که پس از ترور رزم‌آرا سیدضیاء‌الدین یکی از کاندیداهای نخست‌وزیری بود و باز در بخش‌های قبلی، از قول منابع مذهبی، اشاره کرده بودیم که آیت‌الله کاشانی از نخست‌وزیری سیدضیاء‌الدین، همکار رضاخان در کودتای ۱۲۲۹، حمایت می‌کرد، و عبارت "کشتند و راحت شدیم" را از زبان علم شنید و "این مطلب را سیدضیاء به کرات در مجلس مختلف اظهار" داشت (ص ۵۱۱).

در این سلسله مقالات، دلایل و انگیزه‌های دشمنی آیت‌الله کاشانی با انگلستان و مهره‌های آن در ایران (از جمله رزم‌آرا) به‌دفعات سخن گفته‌ایم و لزومی ندارد که آن مطالب را در اینجا تکرار کنیم. شاید هیچ يك از سرسپردگان امپریالیسم انگلیس به‌اندازه‌ی رزم‌آرا، آیت‌الله کاشانی را مورد اذیت و آزار قرار نداده باشد. رزم‌آرا که مدت ۶ سال رئیس ستاد ارتش بود، در تمام زندان‌ها و تبعیدهای کاشانی بطور مستقیم و غیرمستقیم دخالت داشت. بویژه، همان‌طوری که در بخش‌های قبلی گفته‌ایم، دستگیری توام با فحش و کتک زدن آیت‌الله کاشانی (که منجر به شکستن يك دندان او شد) در همان شب واقعه‌ی ۱۵ بهمن، مستقماً بدستور رزم‌آرا و توسط ماموران ارتشی صورت گرفت. هوای بسیار سرد و نداشتن لباس گرم (ماموران رزم‌آرا فرصت برداشتن لباس را به او نداده بودند) به اضافه‌ی بدرفتاری‌ها و توهین‌های محافظان او به‌حدی شدید بود که بطوری‌که خود کاشانی بعدها تعریف کرد. نزدیک بود در بین راه تهران - کرمانشاه تلف شود.

وقتی که در اردیبهشت ۲۹، به‌دنبال انتخاب آیت‌الله کاشانی به نمایندگی مجلس و تلگرام علی منصور مبنی بر اعلام "مراتب عظوفت و ملاطفت اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی"، به ایران بازگشت، رزم‌آرا، باز دست از سرش برنداشت. آیت‌الله کاشانی پس از قتل رزم‌آرا، در مصاحبه با خبرنگار دیلی اکسپرس فاش کرد که رزم‌آرا توسط عده‌ای از افسران مورد اعتماد خود در صدد نابودی او برآمده بود.¹¹²

بنا بر این کینه‌ای که آیت‌الله کاشانی از رزم‌آرا به دل داشت جز با کشته شدن او تسکین نمی‌یافت. و بی علت نیست که موجود مرموز و خودداری مانند کاشانی، پس از این ترور، نتوانسته باشد در مصاحبه‌ها و اعلامیه‌های خود، خوش‌حالی زائدالوصف خود را از این ترور مخفی کند. عکس‌هایی که از آیت‌الله کاشانی و خلیل طهماسبی (پس از رهائی فرد اخیرالذکر از زندان) در دست است¹¹³، گویاتر از ده‌ها سند می‌تواند مراتب سپاس آیت‌الله از آن "قهرمان" را به‌نمایش بگذارد. پس از ترور رزم‌آرا، وقتی که خبرنگار دیلی اکسپرس از آیت‌الله کاشانی نظرش را در مورد این ترور، قاتل رزم‌آرا پرسید، "آیت‌الله با تبسم جواب داد: رزم‌آرا خائن و قتل او امر مبارکی بود و قاتل‌اش قهرمان بود."¹¹⁴

در بخش‌های قبل گفته‌ایم که جبهه‌ی ملی در ۲۸/۸/۱ تشکیل یافت. از اقلیتی خوش‌نام و غیروابسته که بگذریم، اکثر هیات موسسین جبهه‌ی ملی را عناصر فرصت‌طلب یا وابسته به امپریالیسم امریکا، تشکیل می‌داد. در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" تعداد هیات موسسین جبهه‌ی ملی نوزده نفر ذکر شده است، در حالی که بقول اکثر منابع (از جمله به‌گفته‌ی شخص دکتر مصدق)¹¹⁵ تعداد آن‌ها بیست

¹¹² - "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، "بکوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی در اروپا" نشر روح، قم، ص ۶۵.
- مراجعه کنید به دو عکس جالب منتشره در مقالات "اسرار چهار ترور سیاسی" (هژیر، زنگنه، احمد دهقان و رزم‌آرا) در شماره‌های¹¹³ مورخ ۵۸/۵/۱۲ و ۵۸/۵/۱۹ مجله "جوان".

¹¹⁴ - "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکل، انتشارات "عادیات"، قم، صندوق پستی ۲۰۹، ۱۳۵۸، ص ۹۵.
¹¹⁵ - مراجعه کنید به "تقریرات دکتر مصدق در زندان" یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، تنظیم شده به کوشش ایرج افشار، سازمان کتاب، ۱۳۵۹، ص ۱۱۷.

نفر بوده است. بهر حال، کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" (ص ۴۹) تعداد ۱۹ نفر را به شرح زیر ذکر می‌کند:

- ۱- دکتر مصدق ۲- شمس‌الدین امیر علانی ۳- یوسف مشار ۴- دکتر شایگان ۵- محمود نریمان
- ۶- دکتر سنجابی ۷- دکتر کاویانی ۸- دکتر مظفر بقائی ۹- حسین مکی ۱۰- عبدالقدیر آزاد ۱۱-
- عباس خلیلی ۱۲- حائری زاده ۱۳- عمیدی نوری ۱۴- دکتر حسین فاطمی ۱۵- جلالی نائینی
- ۱۶- احمد ملکی ۱۷- ارسلان خلعت‌بری ۱۸- مهندس زیرک زاده ۱۹- آیت‌الله غروی.

از سه چهار نفری که در تمام دوران مصدق و بعد از آن به مصدق وفادار ماندند و از چند عنصری بینابینی کم خاصیت یا بی‌خاصیت (بوپوزه بعد از کودتا) که بگذریم، اکثریت هیات موسسین جبهه‌ی ملی را عناصری تشکیل می‌دادند که یا در اوج جنبش به آن خیانت کردند و بعد از سی تیر به مخالفین سرسخت دکتر مصدق مبدل شدند و با باند امریکائی ائتلاف کردند¹¹⁶ و یا پس از ۲۸ مرداد، بلافاصله یا پس از مدتی، به خدمت رژیم کودتائی درآمدند. تعدادی از این عناصر خائن مانند عمیدی نوری به معاونت سرلشکر زاهدی و یا نظیر حائری‌زاده و ارسلان خلعت‌بری به نمایندگی مجلس هجدهم رسیدند.

در خارج از هیات موسسین جبهه‌ی ملی باید از مزدوران امپریالیسم امریکا و از "همرزمان" دکتر بقائی یاد کرد که در آغاز از حامیان جبهه‌ی ملی بوده‌اند. از معروف‌ترین این‌ها می‌توان از روحانی رشوه‌خوار، شمس قنات‌آبادی و دزد سرگردنه، میراشرافی، مدیر روزنامه‌ی آتش را نام برد. که هر دو پس از ۲۸ مرداد به مجلس کودتا (دوره‌ی هیجدهم) راه یافتند.

باند امریکائی جبهه‌ی ملی (و نیز آیت‌الله کاشانی) پس از ۳۰ تیر سال ۳۱، وقتی که مطمئن شدند آخرین امید امپریالیسم انگلیس یعنی قوام‌السلطنه ناکام ماند و پشت انگلستان به زمین سائیده شد، دیگر به مصدق نیازی نداشتند و سرسختانه با او و با جنبش توده‌ها به مخالفت پرداختند. این مخالفت خانثانه را تا علمداری کودتای ۲۸ مرداد پیگیرانه ادامه دادند. ولی سه سال قبل از آن یعنی در زمان حکومت رزم‌آرا بطوری که دیده‌ایم وضع کاملاً برعکس بود.

وقتی که به صورت جلسات مجلس شانزدهم (مربوط به ۸ ماه و نیم زمامداری رزم‌آرا) نگاه می‌کنیم که باند امریکائی جبهه‌ی ملی در مجلس (علی‌الخصوص دکتر بقائی)، در شکل (نه در محتوا)، بسیار تندتر و شدیدتر از جناح غیروابسته‌ی جبهه‌ی ملی به رزم‌آرا حمله می‌کردند و غالباً با رکیک‌ترین دشنام‌ها تا حد "پرووکاتورهای" حرفه‌ای سقوط می‌کردند.

احمد ملکی، یکی از موسسین اولیه‌ی جبهه‌ی ملی (و مدیر روزنامه ستاره)، بعد از کودتا کتابی نوشت به‌منظور بدنام کردن دکتر مصدق و نهضت نفت به‌نام "تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی" که آن را به شاه و سرلشکر زاهدی تقدیم کرد. او در این کتاب به‌تفصیل تعریف می‌کند که عده‌ای از موسسین جبهه‌ی ملی از جمله دکتر بقائی، حائری‌زاده، مکی و خود او با "دیشر" وابسته‌ی مطبوعاتی، "دکتر گرنی"، وابسته‌ی فرهنگی (که فارسی را به‌خوبی تکلم می‌کرد) و "ویلز"، مشتتشار سفارت امریکا، جلسات هفتگی داشتند و این جلسات غالباً در خانه‌ی مجلل میراشرافی در باغ صبا تشکیل می‌یافت. در یکی از همین جلسات بود که دکتر بقائی از مقامات یا جاسوسان سفارت امریکا خواست که برای مبارزه با کمونیسم، با کمک‌های مادی، او را در تشکیل حزب و روزنامه‌ای به‌عنوان ارگان آن، یاری دهند.

116 - "حائری‌زاده با افرادی که مشهور به مزدوری سفارت امریکا می‌باشند ((اشاره به دکتر بقائی)) و از همان قماش وکلای دوره دیکتاتوری و فرمایشی هستند فراکسیون تشکیل می‌دهد و شمس قنات‌آبادی با میراشرافی‌ها و دفاع از دربار، افتخار می‌کند..." (روزنامه "مردم ایران" مورخ ۲۴ اسفند ۳۱).

تشکیل حزب و انتشار روزنامه (که بعداً "شاهد" نام گرفت) و بویژه هزینه‌های کمرشکن استخدام باندهای چماق بدستان و چاقوکشان حزب "زحمتکشان!!" و البته بدون یاری عموسام و توسل به کیسه‌ی پر فتوت او، امکان‌پذیر نبود.

این‌ها مربوط به قبل از روی کار آمدن رزم‌آرا است. در زمان حکومت رزم‌آرا، به‌طوری که گفته‌ایم، آیت‌الله کاشانی‌ها، دکتر بقائی‌ها، حائری‌زاده‌ها، عمیدی نوری‌ها، شمس قنات آبادی‌ها، میراشرافی‌ها از سرسخت‌ترین دشمنان رزم‌آرا بودند. از طریق "ویلز"ها، "دیشر"ها، "دکتر گرنی"ها، "چارلز توماس"ها (از دلایل معروف نفتی) و غیره، خبرهای دست اول، به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم، در اختیارشان گذاشته می‌شد. قبلاً گفتیم وقتی که مذاکرات رزم‌آرا با شرکت نفت، تازه آغاز شده بود، اسناد آن با سرعتی باورنکردنی به‌دست دکتر بقائی رسید و در روزنامه شاهد (مورخ ۱۰ آذر ۲۹) اعلام کرد که مکاتبات محرمانه‌ی رزم‌آرا با شپرد (سفیر انگلیس) را انتشار خواهد داد، در این حال هیچ جای تعجب ندارد که اسناد و مدارک موافقت‌نامه‌ی ۵۰-۵۰ در چهارم اسفند و مذاکرات نهائی رزم‌آرا، شپرد و نورت‌گرافت در دوازده‌ی اسفند، از طریق منابع جاسوسی امریکا با سرعت باد به‌دست دکتر بقائی‌ها (و نیز آیت‌الله کاشانی‌ها) رسیده باشد.

از روابط بسیار نزدیک دکتر بقائی و آیت‌الله کاشانی و از همکاری تنگاتنگ‌شان بعد از ۳۰ تیر تا کوتای ۲۸ مرداد که بگذریم، دکتر بقائی از طریق شمس قنات‌آبادی (سایه‌ی آیت‌الله کاشانی) و آقا مصطفی کاشانی (پسر آیت‌الله کاشانی)¹¹⁷، او را در چنگ خود داشت. در قسمت‌های پیشین از قول منابع مذهبی گفته‌ایم که پس از بازگشت آیت‌الله کاشانی از تبعید لبنان در ۲۹/۲/۳۰، پیام او برای تشکر از جمعیتی که در مقابل خانه‌اش اجتماع کرده بودند توسط دکتر بقائی خوانده شد و باز از قول منابع مذهبی نقل کرده‌ایم که سفارت امریکا به شاه فشار آورده بود که به تبعید آیت‌الله پایان دهد و او را به کشور دعوت کند.

در تمام نوشته‌های مربوط به ترور رزم‌آرا، در این مورد تردیدی وجود ندارد که جلسه‌ی سری برای تصمیم‌گیری در ترور رزم‌آرا، آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی حضور داشته‌اند، و در غالب آن نوشته‌ها، نام دکتر بقائی نیز دیده می‌شود. نواب صفوی نیز در جلسات دادگاه نظامی (بقول تیمسار شایان‌فر وکیل مدافع او) به حضور دکتر بقائی در آن جلسه صحنه گذاشته است. اضافه کنیم که خلیل طهماسبی قاتل رزم‌آرا، مدت یک‌ماه شب‌ها در چاپ‌خانه‌ی روزنامه‌ی "شاهد" (نه "باختر امروز"، بر خلاف آنچه محمد مهدی عبدخدائی مودیان ادعا می‌کند)¹¹⁸ می‌خوابد و وظیفه‌ی محافظت از چاپ‌خانه آن را بر عهده داشت. نکته آخر این که، خلیل طهماسبی علاوه بر این که مرید وفادار (به‌مراتب بیشتر از نواب صفوی) مورد اعتماد آیت‌الله کاشانی به‌شمار می‌رفت، محافظ شخصی دکتر بقائی نیز بود.¹¹⁹

117 - آقای مصطفی، پس از کودتای ۲۸ مرداد، به خاطر کار چاق‌کنی و پادوئی خود در روزهای قبل کودتا و در جریان آن، و به پاس خدمت پدر، در دوره هیجدهم به نمایندگی مجلس رسید. و همچنین به دریافت یک قطعه نشان "تاج" از "پدرتاجدار" نائل گردید. (برای خبر و عکس آن، در حالیکه آقا مصطفی نشان "تاج" را به سینه دارد، مراجعه کنید به روزنامه آتش مورخ ۲۴ شهریور ۳۲).

118 - ویژه نامه "سال‌گشت شهادت نواب صفوی رهبر گروه فدائیان اسلام"، کیهان، ۲۷ دی‌ماه ۵۹.

119 - "گذشته چراغ راه آینده است"، ص ۵۱۱.

پایان يك داستان ناتمام

بخش‌های پیشین این سلسله مقالات به مطالب زیر اختصاص یافت:

- تقلب در تاریخ، سکه‌ی رایج در جمهوری اسلامی
- ماجرای ترور کسروی و رابطه‌ی - حداقل غیر مستقیم - کشف‌الاسرار آیت‌الله خمینی با این قتل
- روابط بسیار نزدیک آیت‌الله کاشانی با فدائیان اسلام و ریشه‌های اصلی اختلافات بعدی آن‌ها (در دو بخش)

- ترور هژیر و علل واقعی ابطال انتخابات دوره شانزده تهران (در دو بخش)
- ترور رزم‌آرا و شناخت دوستان و دشمنان او در زمان ترور (طی سه مقاله)

با این که در آغاز این سلسله مقالات، دو مبحث مهم و مفصل را از آن مجزا کرده بودیم¹²⁰، با این حال، بر خلاف انتظار و پیش‌بینی اولیه، این سلسله مقالات به درازا کشید و بیش از حد طولانی شد تا جایی که فرصت پرداختن به پاره‌ای از مسایل در رابطه با فدائیان اسلام را نخواهیم داشت و بررسی آن‌ها را به‌زمانی موکول می‌کنیم که در صورت ضرورت مبارزه و نیاز جنبش، این سلسله مقالات پس از تنقیح و تکمیل، به‌صورت کتاب مستقلی و یا به‌صورت بخشی از کتاب "سیر مشروعه‌طلبی در ایران" منتشر شود¹²¹.

از جمله مطالبی که - نه در طرح اولیه بلکه در طی این سلسله مقالات - فکر پرداختن به آن‌ها مطرح شد، یکی معرفی کتاب "برنامه انقلابی فدائیان اسلام" بود و بطوری که در بخش ۵ (کماندوهای گوش بفرمان کاشانی) گفته‌ایم این کتاب که بقلم نواب صفوی نوشته شده، شاهکار بی‌نظیری از پرت و پلاگویی است. در این رابطه آنچه از يك بررسی تطبیقی مورد نظر بود، نشان دادن تشابهات عجیب این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت‌الله خمینی، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و عملکردهای بیست و شش‌ماهه‌ی جمهوری اسلامی بود. [باید در نظر داشت که زمانی که این مقاله تهیه شده است از عمر کثیف جمهوری اسلامی بیش از ۲۶ ماه نگذشته بود (هواداران سازمان وحدت کمونیستی)]

مطلب دیگری که مورد توجه قرار داشت، ارتباط آیت‌الله طالقانی با نواب صفوی و فدائیان اسلام از سال ۲۴ به بعد بود (چه قبل از جنبش نفت، چه در زمان حکومت مصدق، چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و بالاخره چه در استانه قیام و چه بعد از آن). مساله این است که مجاهدین خلق مدعی‌اند که "پدر طالقانی" از آن‌ها و از خط فکری آن‌ها حمایت می‌کرد (گو این که جز چند عکس آیت‌الله طالقانی در کنار رهبران مجاهدین خلق و چند عبارت متفرق نظیر "مساله سعادت اصلاً جاسوس نیست" و

¹²⁰ - در آنجا آمده بود:

"نقش خانانه‌ی آیت‌الله کاشانی (و نیز عمال بی‌اراده او) از سی تیر ۳۱ به بعد و نقش تعیین‌کننده‌ی آیت‌الله کاشانی (روحانیت در مجموع) در موفقیت کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع تحقیق جداگانه‌ای خواهد بود و در این سلسله مقالات به آن نخواهیم پرداخت."

و ایضاً:

"تجدید حیات فدائیان اسلام از چند ماه قبل از قیام بهمن ماه تا به امروز، خود از موضوعات مفصل و بسیار جالبی است که بررسی آن را به فرصت جداگانه دیگری واگذار می‌کنیم."

¹²¹ - مایک بار، در اوائل سال ۱۳۵۶، تحقیق پدرومانه‌ای را در باره قانون اساسی سابق، آغاز کرده بودیم که فقط پیشگفتار آن، چند ماه قبل از قیام، تحت عنوان "قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه" در ۸۸ صفحه منتشر شد و جلد دوم آن کاملاً برای چاپ آمده بود ولی قبل از این‌که این جلد و جلد‌های بعدی چاپ شود، رژیم منحوس پهلوی به‌مراه قانون اساسی آن به یمن قیام باشکوه توده‌ها، به زباله‌دانی تاریخ پرت شد و ما برای ناتمام ماندن و فراموش شدن آن کار و برای قریب دو سال زحمت شبانه روزی در جمع‌آوری و بررسی اسناد و مدارک و در تهیه فیش‌ها و غیره، ذره‌ای تأسف نخوردیم.

و امروز نیز، قبل از اینکه نیاز و ضرورت تنظیم این سلسله مقالات بصورت یک کتاب احساس شود [این نکته صرفاً در زمان تهیه سلسله مقالات فدائیان اسلام برای هفته‌نامه رهائی قید شده است. (هواداران وحدت...)]، چه بسا که کابوس جمهوری اسلامی، به یمن انقلابی دیگر، خاتمه یابد. و در این‌حال، چه بهتر که هزاران کتاب، ناتمام و نوشته‌بماند و بقول لنین، بجای نوشتن برای انقلاب، انقلاب را تجربه کنیم.

غیره، هیچ مدرک و دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه نمی‌دهند). طرف دیگر یعنی دشمنان سرسخت مجاهدین (حزب جمهوری اسلامی، روحانیون مرتجع، فدائیان اسلام، سپاه پاسداران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ارگان‌های رسمی و غیر رسمی تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی و غیره) با ارائه‌ی اسناد و مدارک فراوان، خلاف این امر را ادعا می‌کنند.

تکلیف چه است؟ کسانی که به‌جای توهم جاودانه، از واقعیت‌های سخت زمینی حرکت می‌کنند و به‌جای جستجوی "اسلام راستین" در جستجوی حقیقت‌اند، ادعاهای کدام یک را باید باور کنند؟ حقیقت در کجا است؟ صرف‌نظر از ادعاهای دو طرف (در آن‌جایی که فقط ادعا ست و سندی ارائه نمی‌شود)، برای جستجوی حقیقت و برای ارائه‌ی تصویر بدون "روتوش" از آیت‌الله طالقانی، قبل از هر چیز باید به‌زندگی سیاسی چهل ساله‌ی او (۱۳۵۸-۱۳۱۸)، به‌موضوع‌گیری‌ها، عمل‌کردها، به‌نوشته‌ها و سخنرانی‌های او مراجعه کرد.

آن‌چه در این‌جا، موقتاً، می‌توانیم بگوییم این است که مجاهدین خلق در رابط با آیت‌الله طالقانی، تمام حقیقت را نمی‌گویند و در بهترین حالت، نیمی از حقیقت را مخفی می‌کنند.

- در سال ۲۴، وقتی که نواب صفوی از طرف دانشجویان دانشکده‌ی معقول و منقول مورد تکفیر قرار گرفت او به آیت‌الله طالقانی مراجعه کرد و ایشان (در کنار میرزا مهدی آشتیانی، "فیلسوف شرق" و فاضل توبی استاد دانشگاه تهران)، در حاشیه‌ی "معروضه" نواب صفوی، "مدارج کمالات و مقامات علمی فاضل محترم آقای نواب صفوی" را بی‌نیاز از تصدیق دانست¹²².

- آیت‌الله طالقانی، در سال‌های ۲۸ و ۲۹ (پس از ترور هژیر و رزم‌آرا)، نواب صفوی و همدستان‌اش را در خانه‌ی خود در روستای "گل‌برد" از توابع طالقان مخفی کرد.

- در سال ۳۳، پس از بازگشت نواب صفوی از مصر، آیت‌الله طالقانی، در کنار هواداران فدائیان اسلام، در فرودگاه مهرآباد به استقبال او شتافت¹²³.

- در سال ۳۴، پس از سوء قصد به جان حسین علاء، نواب صفوی، محمد واحدی، خلیل طهماسبی و محمد مهدی عبدخدائی، به‌مدت ۴ یا ۵ شب در خانه‌ی آیت‌الله طالقانی در کوچه‌ی قلعه‌وزیر مخفی شدند¹²⁴ و آیت‌الله طالقانی پس از کودتا، برای اولین بار، به‌همین علت دستگیر شد، و یک‌شب در زندان ماند.

این‌ها و (نیز پیام و موضع‌گیری‌های آیت‌الله طالقانی در زندان، اعلامیه‌ها و پیام‌ها و موضع‌گیری‌های او پس از آزادی از زندان و در آستانه‌ی قیام، سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای او پس از انقلاب و در حساس‌ترین مراحل جنبش حتی در خصوص خود مجاهدین و بالاخره آخرین سخنرانی او دو روز قبل از فوت، در ۱۷ شهریور ۵۸، در بهشت‌زهرا)، از جمله واقعیت‌هایی است که نمی‌توان به‌سادگی از کنارشان رد شد و آن‌ها را نادیده گرفت.

¹²² - مراجعه شود به سند که در ویژه نامه‌ی آیت‌الله طالقانی در روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ شهریور ۵۹، بچاپ رسید.
¹²³ - مراجعه شود به عکس آیت‌الله طالقانی در کنار نواب صفوی در فرودگاه مهرآباد، در "ویژمنامه" فوق‌الذکر و نیز به مجله سروش مورخ ۵۹/۶/۱۵.

¹²⁴ - مقاله "فدائیان اسلام، گارد ضربه نهضت ملی شدن نفت" نوشته مهندس عزت‌الله سبحانی، نائیدی است، بر منابعی که در این زمینه در دست است.

"طالقانی خانه کوچکی در خیابان قلعه وزیر داشت... نواب و برادرانش ((پس از سوء قصد به علاء)) به آنجا رفتند. پس از چند روز مرحوم طالقانی مرا خواست. صبح زود به آنجا رفتم. ایشان صحبت را به فدائیان کشاند... من به پیشنهاد آقای طالقانی بدین آن‌ها رفتم. مرحوم نواب، خلیل، سید محمد واحدی و عبدخدائی آنجا بودند..."
("یادواره شهید نواب صفوی" اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷).

عبدالحسین واحدی، یکی از بنیان‌گزاران و "مرد شماره ۲" فدائیان اسلام، در زمان حکومت مصدق می‌گفت:

"دلم به حال آقا سید محمود می‌سوزد. هر وقت پیش ما می‌آید ما می‌گوییم مصدق است و هر وقت پیش مصدق‌ها می‌رود آن‌ها می‌گویند این طرفدار فدائیان اسلام است".

آیا آیت‌الله طالقانی بیش‌تر "مصدقی" بود یا "طرفدار فدائیان اسلام"؟ بعد از قیام، آیا از مجاهدین خلق حمایت می‌کرد یا از رهبران و وابستگان به جمهوری اسلامی (به‌تعبیری که امروز می‌شناسیم)؟ پاسخ دقیق به این سوالات به یک بررسی همه‌جانبه و بی‌غرضانه نیازمند است. با این که بر اساس مدارک و اسناد موجود برای سوالات فوق از هم اکنون پاسخ صریح و روشنی داریم ولی ترجیح می‌دهیم تا وقتی که به آن بررسی همه‌جانبه نپرداخته‌ایم و اسناد و مدارک لازم را ارائه نداده‌ایم حکمی ندهیم و در این‌جا، به‌همین اشارات مختصر ولی لازم اکتفا می‌کنیم.

در بخش‌های قبل گفتیم که نواب صفوی از همان آغاز حکومت دکتر مصدق، از آیت‌الله کاشانی برید. اکثریت قریب به اتفاق فدائیان اسلام به آیت‌الله کاشانی پیوستند، نواب صفوی و تتی چند از همدستانش تحت حمایت آیت‌الله بهبهانی، آخوند درباری و سرسپرده‌ی معروف انگلیس، قرار گرفتند. طرفداران آیت‌الله کاشانی طی اعلامیه‌ی شدیدالحنی "تفر و انزجار شدید خود را از اعمال بی‌رویه و بی‌شرمانه‌ی باند نواب صفوی اعلام داشتند. و توهین او به "حضرت آیت‌الله کاشانی، مجاهد فداکار عالیقدر عالم اسلام" و "مردان بزرگ دینی و ملی" را "به منزله‌ی محاربه با امام زمان (ص)" دانستند.¹²⁵

شاهرخ گوینده‌ی پر شور فارسی در رادیوی آلمان هینلری (که بعدها بعنوان مشهورترین جاسوسان و نوکران امپریالیسم انگلیس در ایران درآمد) و سید ضیاءالدین، مهره‌ی معروف امپریالیسم انگلیس، به نواب وعده داده بود که در صورت زمام‌داری (پس از قتل مصدق)، در جهت استقرار حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام گام بردارد.¹²⁶ و از همان آغاز، حجاب را اجباری کند.

شاهرخ تصادفاً از میان تمام پیغمبران جرجیس را انتخاب کرد و بجای تمام آیت‌الله‌ها و بویژه آیت‌الله‌های متخصص در آن ایام برای شناساندن دین مبین اسلام (نظیر آیت‌الله علامه‌ی نوری در روزگار ما)، برای گزایندن به اسلام به حضرت نواب صفوی مراجعه کرد. شاهرخ پس از موعظه‌ی یک ساعته‌ی نواب صفوی به حقانیت دین اسلام و شیعه‌ی اثنی عشری پی می‌برد، مسلمان می‌شود و نام حسن بر خود می‌گذارد. اعلامیه‌ی او پر از دشنام‌های رکیک به مصدق به قلم همین فرد تازه مسلمان و به امضاء فدائیان اسلام، منتشر می‌شود و او "برای همیشه دوست فدائیان «اسلام» و محرم راز آن‌ها گردید. سلام خالصانه می‌کرد و خود را حامی دین معرفی می‌نمود و به اغفال

¹²⁵ - باختر امروز، مورخ هفده اردیبهشت و اطلاعات مورخ شانزده اردیبهشت ۱۳۳۰ (به نقل از کتاب "اطلاعاتی در باره تشنجات، درگیری‌های خیابانی و توطئه‌های دوران حکومت دکتر محمد مصدق"، گرد آورنده محمد - ت، انتشارات "موسسه خدمات فرهنگی رسا" اسفند ۱۳۵۹، صفحه ۸۴.

¹²⁶ - محمد مهدی عبدخدائی وقتی که در باره حکومت مصدق حرف می‌زند، سهواً نکته‌ی درستی از زبان قلمش در می‌رود: "البته من نمیتوانم بگویم که در ارگان‌های بالا، نظر امپریالیسم این بوده است که اصولاً بحث حکومت اسلامی مطرح نشود. ("پیام انقلاب" ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲)."

البته ما می‌توانیم بگوئیم که در آستانه‌ی قیام بهمن ماه ۵۷، "در ارگانهای بالا" از جمله در کنفرانس گوداولوپ، "نظر امپریالیسم این بوده است" که چرا نباید "اصولاً بحث حکومت اسلامی مطرح" شود؟ مگر اصول امپریالیسم نیز دشمنی با کمونیسم و تقدیس سرمایه نیست!

مردم و القاء شبهه به افراد می پرداخت. کراوات را از گردن خود باز کرده و با دانه های درشت تسبیح که بهم می خورد خوب صدا می کرد، رشته‌ی انس و الفت بست... مگر دولت بریتانیای کبری و صاحب آب های دور افتاده‌ی ایسلند، از شاهرخ چه می خواست؟ آیا غیر از این آرزو داشت که تیانچه‌های ورندل و کارابین های کوتاه و سفری فدائیان اسلام، نقشه های آخر طرفداران (حسن البنا) را در مصر بازی کند¹²⁷.

در همین روزها ست که نواب صفوی تصمیم به ترور دکتر مصدق می گیرد، چند ماه بعد، به جان دکتر حسین فاطمی سوء قصد می شود. روزها و ماه ها را پشت سر می گذاریم... دو باند تروریست وابسته به آیت الله بهبهانی و آیت الله کاشانی که در آغاز حکومت دکتر مصدق، بطوری که اشاره کردیم، نسبت به هم رفتار خصمانه ای داشتند، پس از ۳۰ تیر و آغاز مخالفت های آیت الله کاشانی با دکتر مصدق، بهم نزدیک شدند و در توطئه ی علیه جنبش ضد امپریالیستی توده ها به وحدت عمل رسیدند. باز تمام روزها و ماه های پرحادثه و سرنوشت ساز را رها کنیم و به عنوان نمونه فقط اشاره کنیم که در توطئه ی ۹ اسفند ۳۱، علاوه بر آیت الله بهبهانی و مزدوران او، آیت الله کاشانی و باند او نیز نقش فعالی ایفا کردند.¹²⁸

این نزدیکی و وحدت عمل دو باند، تا کودتای ۲۸ مرداد (در کنار وحدت عمل کل روحانیت علیه مبارزات ضد امپریالیستی توده ها) همچنان ادامه داده شد. باند طرفدار کاشانی که امروز معروف ترین فرد آن مزدوری بنام عبدالله کرباسچیان، مدیر نشریه‌ی "نبرد ملت" است، در روز کودتا و روزهای بعد از آن، "گارد جهاد مقدس" او، که در بخش های قبل اشاراتی به آن کرده ایم، دست به جنایت های وحشیانه ای می زنند. او در همان روزهای بعد از کودتا:

" حزب خلق را به وجود آورد و روزنامه‌ی نبرد ملت را ارگان آن کرد و با وجوه بسیار کلانی که از دربار گرفت تلاش کرد که طرفداران نهضت ملی و حزب توده را که پس از ۲۸ مرداد، مانع فعالیت شان شده بودند به سوی حزب خلق بکشاند"¹²⁹.

اما نواب صفوی، مهندس عزت الله سبحانی در "یادواره‌ی شهید نواب صفوی" (اطلاعات، ۲۷/۱۰/۵۹)، از پاپ کاتولیک تر می شود. و در مقاله‌ی خانفانه و مجیزگویانه‌ی¹³⁰ " فدائیان اسلام، گارد ضربه‌ی نهضت ملی شدن نفت" می نویسد:

¹²⁷ - روزنامه‌ی "سیاست جهان" مورخ ۱۳۳۰/۲/۲۸ - به نقل از کتاب "اطلاعاتی در باره تشنجات، در گیری های خیابانی و توطئه های دوران حکومت دکتر محمد مصدق"، دفتر اول، صفحات ۱۰۵-۱۰۲.

¹²⁸ - تا مدتها، کارگردان اصلی توطئه ۹ اسفند را آیت الله بهبهانی (با همکاری عناصری نظیر زاهدی، شعبان جعفری، سرهنگ رحیمی - سرتیپ رحیمی امروز و فرمانده سابق دژبان در جمهوری اسلامی - و غیره) می دانستند، ولی امروز با اسنادی که در دست است از جمله سند مهمی به خط و امضاء آیت الله کاشانی به "علیحضرت همایون شاهنشاهی" و ماموریت های آقای مصطفی بدستور پدر و آمد و رفت های او به دربار و نقش نزدیکان آیت الله کاشانی (نظیر شمس قنات آبادی و دکتر بقائی) در این ماجرا و غیره، در شرکت فعال آیت الله کاشانی در این توطئه، تردیدی نمی توان داشت و ما بجای خود (در نوشته‌ی "نقش خائنان روحانیت در نهضت ملی شدن صنعت نفت")، این مطلب را باز خواهیم کرد.

¹²⁹ - "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم برهبری دکتر محمد مصدق"، "نفت چرا و چگونه ملی شد؟"، جلد اول، احمد خلیل الله مقدم، ص

۱۷۸.

¹³⁰ - نوشته همین مقاله سبب شد که مهندس عزت الله سبحانی "لیبرال" از طرف پادوی سرلشکر زاهدی و مزدور ساواک یعنی جناب عبدالله کرباسچیان به القاب "بیغرض"، "صادق" و "جوانمرد" مفتخر گردد (نبرد ملت، دوم اسفند ۵۹).

"من شنیده‌ام که روز ۲۸ مرداد که نواب ایران نبود، واحدی و دیگران که تهران بودند به مصدق اطلاع دادند که ما حاضریم از شما حمایت کنیم".

آن چه گویا مهندس سبحانی از اطلاع "واحدی و دیگران" به مصدق شنیده است البته دروغ و قیحانه‌ای بیش نیست، ولی آن قسمت دیگر از بیانات ایشان که "نواب ایران نبود"، دروغ دیگر است. نواب در روز کودتا در ایران و در زندان بود و بعد از کودتا از زندان آزاد شد و بلافاصله در دفاع از کودتا موضع گرفت. حجت اسلام لواسانی، مدیر نشریه‌ی "منشور برادری"، "ارگان فدائیان اسلام - وفاداران به شهید نواب صفوی" می‌گوید:

"در زمان مصدق، ایشان «یعنی نواب» را به دو سال زندان محکوم کرده بودند... و ۲۰ ماه در زندان نگه داشتند که «بلافاصله بعد از کودتا» با سقوط مصدق ایشان از زندان آزاد شدند و وقتی هم که در زندان بودند و به مصدق مراجعه می‌شد می‌گفت که دربار در این دستگیری دست دارد و مربوط به من نیست و وقتی که به دربار مراجعه می‌شد می‌گفتند که مصدق دستگیر کرده و ما کاره‌ای نیستیم، ما نمی‌توانیم کسی را زندانی کنیم. وقتی که مصدق از بین رفت، نواب صفوی از زندان بیرون آمد بدون این که تعهدی گرفته باشند حتی چهار ماه از زندان او باقی‌مانده بود که «به پاس خدماتش به شاه، بخشوده شد» بعد ایشان را بدون هیچ تعهدی آزاد کردند. پس کاملاً مشخص بود که زندانی ایشان زیر نظر مصدق بود»¹³¹ و در بار - استغفرالله! - نمی‌خواست که یکی از مهره‌هایش بویژه در آن روزها زندانی شود."

به شکرانه‌ی این مراسم "طاغوت" و به منظور خوش آیند نوکران امپریالیسم امریکا و انگلیس، حضرت نواب در تاریخ ۳۲/۶/۲، اعلامیه‌ی صادر می‌فرمایند و پس از مقداری پرت و پلاگوئی افتخارات خود را برمی‌شمرد:

"«من» با دولت مصدق بشدت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم «نظیر شاهرخ و سید ضیاء الدین و سایر عمال امپریالیسم انگلیس» در گوشه‌ی خانه متحصن بود...»¹³²

و ادامه می‌دهد:

" بزرگ‌ترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود - نه تنها با روح ایمان و علاقه‌ی خلل‌ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاکزاد و مسلمان ما به ناموس و دیانت بود که به یاری خدا «و امپریالیسم انگلیس و امریکا»، او و عمال رذل بیگانه را شکست داد."

شاه هنوز " طاغوت" نبود بلکه " حامی دین مبین و بیضه‌ی اسلام " بود. امپریالیسم امریکا نیز هنوز " شیطان بزرگ" نشده بود، بلکه فرشته نجات اسلام از چنگال کفر به شمار می‌رفت. و امپریالیسم انگلیس نیز بی‌نیاز از توصیف است، چرا که در یکی دو قرن اخیر، در خاورمیانه و در ایران، همواره در راه خدمت به اسلام پیش قدم بود و هر وقت که اسلام به خطر می‌افتاد با فداکاری تمام دست به کار می‌شد و حتی از خودگذشتگی و خلوص نیت را تا به جایی می‌رساند که دوستان خوب خود نظیر شاهرخ (پسر ارباب کیخسرو) را که در آرزوی هدایت به راه راست پر پر می‌زد به جای

¹³¹ - "پیام انقلاب،" ویژه‌نامه شهید نواب صفوی و همزمانش"، شماره ۲۴، مورخ ۵۹/۱۰/۲۷.

¹³² - روزنامه کیهان، ویژه "سالگشت شهادت نواب صفوی، رهبر گروه فدائیان اسلام"، ۵۹/۱۰/۲۷.

سپردن به دست مبلغین مسیحی، برای مسلمان شدن به محضر حضرت نواب می فرستاد. باری حضرت نواب، در همان اعلامیه، در ادامه فرمایشات خود، نتیجه می گیرد:

"اگر دو روز دیگر حکومت مصدق باقی مانده و رجاله بازی بیگانه پرستان ادامه پیدا می کرد، عقده های درونی مردم مسلمان ایران شدیدتر منفجر «می گردید»."

روحانیت در مجموع (نه فقط عناصری مانند آیت الله کاشانی) که تمامی قدرت و امکانات خود را "برای نجات اسلام از چنگال کفر" در اختیار کودتاچیان قرار داد و علاوه بر خادم همیشگی اسلام (امپریالیسم انگلیس) به امپریالیسم امریکا و به شاه فراری، پناه برده بودند، نعوذبالله! اصلاً "بیگانه پرست" نبودند. اگر امروز رژیم جمهوری اسلامی برای باوراندن شعار توخالی "نه شرقی، نه غربی" به توده های ناآگاه همواره در کنار "کاخ کرملین" حتماً "کاخ لندن" و "کاخ واشنگتن" را نیز ردیف می کنند، آن روز به این عوام فریبی ها نیازی نبود. در همان اعلامیه ی حضرت نواب، فقط و فقط از "کاخ کرملین" و "عمال رنل" شان صحبت می شود و ایشان در مورد خوش حالی زایدالوصف کاخ نشینان لندن و واشنگتن و نوکران و مزدوران داخلی آن ها حتی یک کلمه هم افاضه می کلام نمی فرمایند. در واقع، چه توقع نا به جایی! مگر حضرت ایشان می توانستند به خودشان و به امثال خودشان توهین بفرمایند!



چند ماه پس از کودتا، وقتی که اسلام نجات یافت دو باند فدائیان اسلام از نو به جان هم افتادند. این دو باند یکی توسط عبدالله کرباسچیان، "موسس و دبیر کل حزب خلق" رهبری می شد و دیگری توسط نواب صفوی همیشه رهبر فدائیان اسلام (گو این که در مورد باند اخیرالذکر در آن ایام باید گفت که تقریباً "علی مانده بود و حوضش"). نواب صفوی، در سخنرانی های خود در مساجد و در اعلامیه های گاه گذاری خود، از موضع تدافعی، "برادر" خود عبدالله کرباسچیان را مورد سرزنش قرار می داد ولی کرباسچیان که توپاش پر و پشتش به کوه احد (سرلشکر زاهدی، نخست وزیر) بود، شدیدترین حملات و رکیک ترین دشنام ها را نصیب فدائیان اسلام می کرد. در شماره ی ۹۱ "نبرد ملت" مورخ ۳۲/۹/۱۴ کاریکاتوری چاپ کرد که در آن نواب صفوی (و یا به قول "نبرد ملت"، آقای فدائیان اسلام) بصورت موش ترسیم شده بود که به در ساختمان "حزب خلق" نزدیک می شد ولی مشت محکم "برادران مسلمان" بر فرق موش (نواب صفوی) کوبیده می شد¹³³، و در مقاله مفصلی در همان شماره از جمله می خوانیم:

"مردم خوب می دانند که نواب صفوی حقوق بگیر از جیب مثنی مسلمان پاکیزه دل و ساده لوح است و واقفند که او جز بازیگر بخت برگشته ای نیست."

و

¹³³ - این کاریکاتور و مقاله "آقای فدائیان اسلام" مندرج در نبرد ملت ۳۲/۹/۱۴، اولین بار بعد از قیام در "نگاهی به مطبوعات"، "ویژه نامه ۲۸ مرداد"، از انتشارات وزارت ارشاد ملی ۱۳۵۹، در صفحات ۱۴۷-۱۴۶ کلیشه شد. و همان کاریکاتور بار دیگر در روزنامه انقلاب اسلامی (بهمراه مقاله "وقتی ارزش ها سقوط می کند") در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۵ بچاپ رسید.

"می دانم که فرزندان رشید اسلام هیچ کدام با این نیرنگ باز درجه اول و دشمن شماره یک دین و استقلال کشور آشنایی ندارند."

و

"چنگال ملت غضب آلود مسلمان ایران اجازه‌ی فرار به نواب صفوی‌ها، حسین فاطمی‌ها و صدها دلچک بخت برگشته‌ی دیگر نخواهد داد، آن‌ها باید بمیرند و لاشه‌های شان طعمه‌ی سگ گردد تا ایران آباد و پا برجا بماند."

اما نواب صفوی، مطلقاً دلیلی برای "فرار" نداشت. او در رژیم کودتایی، به شرط بیش از حد فضولی نکردن، در امن و امان کامل بود. قبل از پرداختن به این امر، اشاره کنیم که پس از قیام، عبدالله کرباسچیان، آن همه فحش‌های رکیک را یک "نظر مختصر" تلقی می‌کند و موش حقیر ناگهان "شهید معظم شادروان نواب صفوی" می‌شود.¹³⁴

در رژیم کودتایی برای نواب صفوی (و کل روحانیت) هیچ گونه نگرانی وجود نداشت. علاوه بر این که نواب از اولین کسانی بود که از زندان آزاد شد، او و سایر دشمنان جدی "طاغوت"، راست راست می‌گردند. در آن فضای هولناک خفقان و ترور و سرکوب (روزهای بعد از ۲۸ مرداد را می‌گوئیم)، نواب صفوی در مساجد سخن رانی می‌کند. پس از "سفر تاریخی به مشهد و شهرهای بین راه"، به عراق و اردن و مصر سفر می‌کند¹³⁵ و در مصر مهمان اخوان المسلمین است. در اردن با ملک حسین پادشاه این کشور ملاقات می‌کند¹³⁶. در بازگشت به ایران، در اوایل سال ۳۳، با اجازه‌ی مقامات حکومت نظامی، مورد استقبال اعضاء و هواداران فدائیان اسلام قرار می‌گیرد¹³⁷. پس از بازگشت از مصر، به ملاقات شاه می‌رود.

در اینجا به عنوان معترضه باید بگوئیم درست است که نواب صفوی به پول و جمع آوری ثروت علاقه ای نداشت و غالباً در فقر و تنگ دستی به سر می‌برد و از این بابت (فقط از این بابت) با دزدان و شکمبارگان و رشوه خواران کثیفی نظیر شیخ فضل‌الله و بسیاری از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، تفاوت اساسی داشت. با این حال تعداد افسانه‌های عجیب و غریبی که در این زمینه وجود دارد آن چنان زیاد است که ذکر فهرست‌وار آن‌ها نیز نه ممکن است و نه لازم. در این جا فقط اشاره کنیم: از چمدان‌ها پولی که دکتر حسن امامی و افسران عالی‌رتبه برایشان می‌بردند و ایشان توی حیاط پرت می‌کردند و "این‌ها که افسران عالی‌رتبه بودند فوراً مامورین شان را جمع می‌کردند

¹³⁴ - "در مورد شهید معظم شادروان نواب صفوی که من نخستین یار و مدد کار و (نبرد ملت) یگانه زبان گویای آن مرحوم و فدائیان اسلام بود... باید بگویم نفوذ برخی عناصر ناباب در صفوف مقدس فدائیان موجب انشعاب و مناقشاتی گردید که ما نیز خواه ناخواه در یکطرف قرار گرفتیم و این نفاق مختصر هم با وساطت پدرا نه آیت‌الله العظمی طالقانی برطرف گردید که یکی از نشانه‌های آن تجدید دوستی «در سال ۳۴، قبل از سوء قصد به علاء»، بازداشت من پس از حمله به علاء نخست وزیر خائن وقت همزمان با رهبر فدائیان اسلام... میباشد" (نبرد ملت ۵۸/۴/۲۷). کرباسچیان در جزوه "علل توطئه مکارانه ارشاد! علیه نبرد ملت، نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران" مقاله مورخ ۵۸/۴/۲۷ را بعنوان "سند شماره یک" مجدداً چاپ می‌کند و در صفحه ۱۷ می‌نویسد که این "سند" در زمان حیات "شادروان آیت‌الله طالقانی" انتشار یافته و مورد تکذیب ایشان قرار نگرفته است.

¹³⁵ - "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، چاپ سوم، بهمن ۵۷، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷.

¹³⁶ - مصاحبه حجت الاسلام لواسانی، مدیر نشریه "منشور برادری" با مجله پیام انقلاب، ۵۹/۱۰/۲۷.

¹³⁷ - "شهید سیدمحمد واحدی در یک جیب سرباز نشست و پرچم سبز کوچکی را در دست گرفت و با اشاره به این پرچم که تکان می‌خورد فریاد تکبیر از تمام ماشینهایی که به استقبال شهید نواب صفوی رفته بودند بلند می‌شد... مرحوم طالقانی در استقبال شهید مرحوم نواب صفوی در فرودگاه حاضر بود و عکس هم اکنون موجود است که خود مرحوم طالقانی در کنار مرحوم نواب صفوی است و من هم در کنار مرحوم شهید نواب صفوی هستم... با مرحوم طالقانی به خیابان اصف آدمیم و به منزلی که برادران مرحوم نواب به ماهی دویست تومان اجاره کرده بودند رفتیم و مرحوم طالقانی آن روز نهار را با ما صرف کرد..." (مصاحبه با محمد مهدی عبد خدایی، اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷).

و فرار می‌کردند¹³⁸ که بگذریم، از رزم‌آرا گرفته تا دکتر مصدق، دکتر فاطمی، سپهبد زاهدی، امام جمعه‌ی تهران، سرلشکر بختیار و حتی شاه، بارها و بارها، به نواب صفوی پیشنهاد تولیت استان قدس، سفارت در کشورهای اسلامی و وزارت¹³⁹ داده اند. ما این افسانه‌ها را، که به عنوان معترضه ذکر کرده ایم، زیاد دنبال نکردیم و چه بسا در اثر پی‌گیری به پیشنهادهای نخست وزیری و خلافت به نواب نیز می‌رسیدیم.



بعد از ملاقات نواب با شاه، "شاه سفاک تصمیم به قلع و قمع این سازمان می‌گیرد و رهبر فدائیان اسلام که از موضوع آگاه می‌شود به فعالیت‌های خود چهار سال به طور مخفی ادامه می‌دهد"¹⁴⁰. و نواب صفوی آن چنان دشمن رژیم کودتایی و "طاغوت" بود که فرمان دار نظامی و رئیس شهربانی کل کشور و رژیم کودتا نیز از "مخفی‌گاه‌های" او با خبر بودند و "چند بار" به آن "مخفی‌گاه‌ها" رفتند. وکیل مدافع نواب در دادگاه نظامی، از قول او می‌گوید:

"...چند بار سرلشکر علوی مقدم و سرلشکر بختیار به مخفی‌گاه‌های من آمدند و به من پیشنهاد پول و سایر مزایا کردند"¹⁴¹.

محمد مهدی عبدخدائی، ضارب دکتر حسین فاطمی و "عضو شورای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام" نیز (در اطلاعات مورخ ۵۹/۱۰/۲) در مورد یکی از "چند بار" شهادت می‌دهد:

"وقتی زمره‌ی پیمان بغداد بود «سال ۳۴» ... بختیار اظهار تمایل کرد تا با نواب ملاقاتی داشته باشد و به منزل شخصی به نام بابا جعفری در خیابان اقبال، جمهوری فعلی آمد..."¹⁴²

نواب صفوی آن چنان مورد علاقه تیمسار بختیار است که از "مخفی‌گاه" خود برای او دستورات توأم با ضرب الاجل می‌فرستد که بلافاصله به مورد اجرا گذاشته می‌شود:

¹³⁸ - "پای صحبت برادر مجاهد شهید نواب صفوی سید محمد میرلوحی" روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸.

¹³⁹ - از جمله کسانی که به نواب پیشنهاد سفارت و وزارت دادند، رزم‌آرا بود: "رزم‌آرا نماینده‌ای هم سراغ نواب فرستاد تا در مقابل پست سفارت و وزارت، دست از مبارزه بردارد" (مصاحبه با محمد مهدی عبدخدائی، اطلاعات، ۲۷/۱۰/۵۹).

یک لحظه تصورش را بکنید: نظامی قدری با خصوصیات رزم‌آرا که برای آدمی مانند آیت‌الله کاشانی (با آن قدرت عظیمش در آن ایام که حتی روزنامه لوموند - که در این زمینه‌ها کمتر اغراق می‌کند - "پاپ شیعیان" خوانده بود) تره هم خرد نمی‌کرد و می‌گفت "مسجد را بسر کاشانی خراب می‌کنم"، آنوقت به بچه‌آخوند جعقلی، پیشنهاد سفارت و وزارت بدهد.

¹⁴⁰ - "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، چاپ سوم مقدمه، ص ۳ توضیحان اضافه کنیم که نواب صفوی در اوایل سال ۳۳، از مصر به تهران باز می‌گردد. اگر بلافاصله بعد از این ملاقات تصمیم به "مخفی شدن" گرفته باشد، با توجه به این که در دی ماه ۳۴، دستگیر و اعدام شده است، "فعالیت‌های مخفی" او یکسال و چند ماه می‌شود، نه چهار سال.

¹⁴¹ - "مصاحبه با تیمسار دکتر شایانفر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی"، مجله رگبار امروز، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۷.

¹⁴² - این ملاقات در زمانی صورت گرفت که سپهبد زاهدی از کار برکنار شده و حسین علاء مهره شناخته شده انگلستان (در فروردین ۳۴) به نخست وزیری رسیده بود. آیا این ملاقات در رابطه با سوء قصدی نبود که چندی بعد، در مجلس ختم پسر آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه، بجان حسین علاء بعمل آمد؟ این احتمال (فعلاً احتمال) را اگر در کنار بیانات سر بسته حجت اسلام عظیمی (از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام باند عبدالله کرباسچیان) قرار دهیم، آنوقت مفهوم واضع‌تری پیدا می‌کند:

"ما علاء را می‌خواستیم بکشیم... اما به ما خیانت کردند ((کی؟)). در اسلحه دستکاری شده بود. حتی خیلی از برادران هم‌رزم ما از این قضیه خبر نداشتند که من برایشان این سر را فاش کردم. اسلحه که می‌بایست با آن اسلحه علاء ترور شود، اسلحه‌ای بود که خان نداشت، لوله‌اش تراشیده شده بود. گلوله‌اش بی ارزش بود. آن خیانت به ما شد" (نبرد ملت، ۵۹/۶/۲۲).

"... مثلاً یکی از آقایان بنام شیخ علی اسلامی را در زمان بختیار گرفته بودند که ایشان به بختیار پیغام می‌دهند که هر چه زودتر باید این عالم دستگیر شده تا عصر آزاد بشود و همین طور هم شد"¹⁴³.



اولین دولت کودتا، کابینه ای بود که مهره های انگلیس و امریکا در آن به مدت یک سال و نیم، به همزیستی ادامه دادند. نه تنها وزرا، بلکه معاونین نخست وزیر نیز از میان سرسپرده گان دو امپریالیسم انتخاب می شدند. حسام الدین دولت آبادی و عمیدی نوری هر دو معاون نخست وزیر بودند که اولی از نوکران قدیمی امپریالیسم انگلیس و دیگری از مهره های شناخته شده امپریالیسم امریکا بود. با این همه، در اولین کابینه‌ی کودتا، پست‌های کلیدی در اختیار سرسپرده گان امپریالیسم امریکا نظیر سپهبد زاهدی و دکتر امینی قرار داشت.

در فروردین ۳۴، وظیفه‌ی اولین دولت کودتا (سرکوب جنبش و حل مساله نفت) خاتمه یافته بود و حسین علاء یکی از مهره های قدیمی امپریالیسم انگلیس به نخست وزیری رسید. شوروی اولین گام ها را در راه بهبود روابط با ایران برداشت. در خرداد ماه، یازده تن طلا به ایران تحویل داده شد، علامت گذاری مرزها در تیرماه انجام شد. در ۲۶ تیر: شاه و ثریا به شوروی دعوت شدند (یک ماه بعد، در ۲۶ مرداد ماه، ۶ تن از افسران سازمان نظامی تیرباران گردیدند). در مهرماه، ایران رسماً به پیمان بغداد ملحق شد. در این پیمان دولت های ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و انگلستان عضویت داشتند. دولت شوروی، از انعقاد این پیمان، چندان نگران نشد. زیرا که امریکا هنوز در آن حضور نداشت (۶ ماه بعد، در فروردین ۳۵ بود که امریکا به کمیته ی اقتصادی پیمان بغداد پیوست)¹⁴⁴.

از جنبه ی دیگر (در رابطه ی تنگاتنگ با سطور فوق) به تغییرات حاصله بنگریم:

مهندس عزت الله سبحانی، در مقاله ی "فدائیان اسلام، گارد ضربه ... " می نویسد:

"نواب با کاشانی ارتباط نداشت تا دی و بهمن سال ۳۲... که از آن به بعد، نواب دوباره با کاشانی ارتباط برقرار کرد"¹⁴⁵.

و در همین ایام (سال ۳۴) به طوری که در صفحات قبل اشاره کرده ایم، "نقار مختصر" بین دو باند فدائیان اسلام از بین رفت. و "تجدید دوستی" آغاز گردید. همه‌ی این‌ها را در کنار آن چه در باره‌ی ملاقات تیمسار بختیار با نواب صفوی در زمان "زمزمه‌ی پیمان بغداد" آوردیم قرار دهید تا تصویر ماجرای سوء قصد به علاء روشن تر جلوه گر شود.

باری، در روز ۳۴/۸/۲۱ (روز قبل از حرکت علاء به عراق برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد) در مجلس ختم پسر آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه توسط مظفر ذوالقدر به حسین علاء سوء قصد می‌شود. علاء جان سالم به در می‌برد و طبق قرار قبلی، روز بعد به بغداد می‌رود. جناح انگلیسی

¹⁴³ - مصاحبه با برادر نواب صفوی، روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸.

¹⁴⁴ - تاریخ سی ساله، دفتر دوم، بیژن جزنی، صفحات ۶۸ - ۶۶.

¹⁴⁵ - اصلاحات، ۵۹/۱۰/۲۷، در این جا دو ایراد به نظر عزت‌الله سبحانی وارد است: اولاً این ارتباط باید منطقی در اوایل سال ۳۲، ثانیاً بگمان ما این نواب نبود که با کاشانی ارتباط برقرار کرد، بلکه عکس قضیه باید درست باشد: کاشانی دوباره با نواب ارتباط برقرار کرد.

هیات حاکمه و دربار به سرعت دست به کار می شوند. مظفر ذوالقدر پس از دستگیری "محرک خود را در این عمل، نواب صفوی"¹⁴⁶ معرفی می کند. نواب صفوی و خلیل طهماسبی، عبدالحسین و محمد واحدی پس از چند روز دستگیر می شوند. نواب صفوی و خلیل طهماسبی بیش از ۲۰ نفر از "اشخاص موثری که با جمعیت فدائیان اسلام ارتباط و همکاری داشتند و یا با دادن کمک های نقدی و وسایل دیگر به مقصود آن ها کمک کرده اند" را لو می دهند که توسط "مقامات نظامی" دستگیر می شوند.¹⁴⁷

آیت الله بروجردی (و نزدیک ترین مشاور ایشان یعنی آیت الله خمینی) کمترین اقدامی برای نجات جان "فرزندان اسلام" نمی کنند¹⁴⁸ و در ۱۷ دی ماه ۳۴، نواب صفوی، خلیل طهماسبی، مظفر ذوالقدر و محمد واحدی تیرباران می شوند و عده ای دیگر به حبس های متفاوت محکوم می گردند.

حاج مهدی عراقی، در بهمن ماه ۵۷، در نوفل لوشاتو، ضمن مصاحبه با خبرنگار روزنامه ای اطلاعات گفت:

"پس از دی ماه ۳۴، با شهید شدن مرحوم نواب با اتفاق سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و ذوالقدر توسط ماموران دولتی پرونده گروه ما برای مدتی بسته شد"¹⁴⁹. (تاکید از ماست)

به عنوان حسن ختام، بد نیست که کارنامه سی و سه ساله ی فدائیان اسلام و کسانی که امروز (نه دیروز) خود را جزء فدائیان اسلام می دانند، مرور کنیم:

۱- ترور کسروی، برای از بین بردن "دشمنان دین" بود ولی "دشمنان دین" از بین نرفتند (و امروز وجود دشمنانی از نوع کسروی به ویژه از انواع بسیار متعدد دیگر، یکی از گرفتاری های عمده ی جمهوری اسلامی است).

۲- ترور هژیر، گویا به منظور ابطال انتخابات مجلس شانزدهم انجام شد و به طوری که دیده ایم انتخابات تهران به دلایل دیگری باطل شد.

۳- ترور رزم آرا، گویا برای از بین بردن سرسپرده گان انگلیس صورت گرفت، و حسین علاء سرسپرده ی دیگر انگلیس بلافاصله به نخست وزیری رسید.

۴- سوء قصد به دکتر فاطمی، گویا برای "کوتاه کردن دست امپریالیسم امریکا" به قول عبدخدائی (اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷) برای از بین بردن کسی که "رابط بین دربار و دکتر مصدق بود" انجام گرفت. ولی پس از کودتای امریکائی، انگلیسی و بارگشت شاه فراری،

¹⁴⁶ - "یادداشت شهید نواب صفوی، اطلاعات ۲۷/۱۰/۵۹.

¹⁴⁷ - کیهان مورخ ۳۴/۱۰/۱۵ - به نقل از "سند شماره ۴" در جزوه "علل توطئه های مکارانه ارشاد! ملی! علیه نبرد ملت ..."، عبدالله کرباسجیان، صفحات ۲۱ - ۲۰.

¹⁴⁸ - آیت الله خزعلی، عضو شورای نگهبان در مجلس شورای اسلامی، در مقاله "شهید نواب صفوی"، بقصد ماست مالی قضیه چنین می نویسد: "متأسفانه بعضی با جو سازی تصنعی حرکتی را کردند که رابطه ایشان ((نواب)) و آیت الله بروجردی مرجع زمان کمی تیره بود، ایشان درست به ماهیت مرحوم سید نواب پی نبردند از این رو احتیاط کردند و روی خوش چندانی نشان ندادند و حتی کم کم به عواقب نا مطلوب منتهی شد، گرچه آن طور که می گویند در اواخر، مرحوم آیت الله بروجردی پی برده بود و کمی هم به دفاع برخاسته بود که سید گرفتار نشود ولی دیگر مطلب از دست رفته بود و جبار زمان - شاه دیکتاتور - در مقام قتل ایشان برآمد و ماجرا واقع شد" (مجله پیام انقلاب، شماره ۲۴ مورخ ۲۷/۱۰/۵۹).

¹⁴⁹ - مصاحبه با "رهبر یک گروه افراطی اسلامی در پاریس" روزنامه اطلاعات، ۸ بهمن ۵۷. توضیحاً اضافه کنیم که در ۸ بهمن ۵۷، شاه مدتی است که از ایران گریخته، با این حال حاج مهدی عراقی، "فدائی شجاع اسلام"، در شهر پاریس، هنوز از "ماموران دولتی" نام می برد و نه از رژیم شاه! احتیاط ضرر ندارد: هنوز ممکنست که برگردد.

همان حسین فاطمی که "یک بار از گلوله‌ی برادران فداکار جان به در برده بود توسط رژیم مورد حمایت امریکا و کل روحانیت (از جمله "برادران فداکار")، به قتل رسید.

۵ - سوء قصد به علاء، گویا برای جلوگیری از شرکت ایران در پیمان بغداد صورت گرفت، ولی ایران هم چنان در این پیمان و بعدها در پیمان سنتو باقی ماند.

۶- ترور منصور، گویا برای لغو قانون مصونیت قضائی اتباع امریکائی در ایران انجام گرفت. این قانون لغو نشد، رژیم شاه و جانشین منصور - امیرعباس هویدا - تا آخرین روز از آن حمایت کردند.

بالا و پائین قضیه و کارنامه‌ی سی و سه ساله‌ی فدائیان اسلام و وابستگان آن‌ها مانند "جمعیت‌های موتلفه‌ی اسلامی" (از سال ۲۴ تا ۵۷) در همین چند سطر فوق خلاصه می‌شود. نویسنده‌ی کتاب "کارنامه‌ی مصدق و حزب توده" (صفحه ی ۲۰۹)، در باره‌ی فدائیان یعنی کسانی که می‌خواستند "نیک و بد کار کشور را به دست استخاره‌ها و خیر و شر شعاری ابلهانه" بسپارند، به درستی چنین نظر می‌دهد¹⁵⁰:

"کارشان در سرنوشت سیاسی کشور بهره‌ای نداشت و ما تنها برای یادآوری در گاهنامه رویدادها از آن یاد کردیم."

¹⁵⁰ - این کتاب به قلم یکی از اعضاء سابق حزب توده که در زمان حیات مصدق نوشته شد، از نظر مصدق گذشت (یعنی تاریخ نگارش آن قبل از فوت مصدق در ۱۴ اسفند ۴۵ است)، و در سال ۵۲ بطور مخفی در ایران انتشار یافت و در سال ۵۴ در خارج از کشور تکثیر شد. بنابراین کتابی نیست که پس از قیام و متأثر از جریانات کنونی جامعه، در باره فدائیان اسلام به داوری نشسته باشد.

سیر
مشر و عه طلبی
در ایران

چشم انداز سیاه

از اولین روزهایی که به دنبال قیام خونین فرزندان رنج و کار، رژیم شاه، این مظهر ظلم و وحشیگری و استثمار سرمایه به زیر کشیده شد. کسانی با توجه به ضعف جنبش انقلابی، بر گرده ی توهم توده ها سوار شدند که در عمر خود هرگز تن به کار نداده و به یمن ناآگاهی توده‌ها، همواره از دست رنج زحمتکشان تغذیه کرده و فربه شده بودند. از همان روزهای اول، حمله به کمونیست‌ها، توسط این عناصر به شدت آغاز شد. زندان، شکنجه و کشتار کارگران، دهقانان، خلق‌ها، نیروهای دموکرات و انقلابی، روز به روز شدت گرفت. رژیم جمهوری اسلامی، تمام حماقت‌ها و بی‌لیاقتی‌های خود را به گردن کمونیست‌ها گذاشت. تا آن جا که عبارت آیت‌الله خمینی که: "کمونیست‌ها خرمن‌های مردم را به آتش می‌کشند"، از شدت تکرار، به صورت یک لطفه‌ی سیاسی درآمد. مدت‌ها، تمام ترورها علیه سردمداران رژیم را به گردن کمونیست‌ها انداختند، در رادیو و تلویزیون و در راهپیمایی‌ها چه عوام فریبی که نکردند. در روز کشته شدن آیت‌الله مطهری، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی - این عضو برجسته‌ی سلسله مراتب روحانیت - در حضور آیت‌الله خمینی - این "رهبر مبارزه‌ی ضد امپریالیستی"، به ستایش از امریکا پرداخت تا به خیال خود به کمونیست‌ها سرکوفت بزند:

"بی چاره‌ها، شما چه می‌گوئید، اگر امریکا به چین و شوروی شما گندم ندهد، از گرسنگی می‌میرید."

هاشمی رفسنجانی، در اظهار این عبارت علاوه بر بیسوادی و جهالت، ماهیت طبقاتی خود را نیز به عنوان یک سرمایه دار، به نمایش گذاشت. جالب‌تر این که حجت‌الاسلام عامدانه فراموش کرد که همان وقت اضافه کند: حدود ۹۰ درصد از گندم و ۸۰ درصد از برنج مردم در جمهوری اسلامی هنوز از امریکا وارد می‌شود.

حملات تبلیغاتی روزانه‌ی حجت‌الاسلام‌ها و آیت‌الله‌های ریز و درشت، از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های وابسته، به کمونیست‌ها برای ما چیز شگفت‌آوری نیست. آن‌ها به خوبی می‌دانند تنها نیرویی که علیرغم فشار و خفقان و سرکوب و کشتار، لحظه‌ای از مبارزه علیه ستم طبقاتی باز خواهند ایستاد و نوکران سرسپرده و محلل‌های امپریالیسم را در زیر هر نقاب و در هر لباسی که ظاهر شوند، خواهند شناخت و مچ عوام فریبان و دشمنان طبقاتی زحمتکشان را باز خواهند کرد، کمونیست‌ها هستند. کسانی که فریب شعارهای صد تا یک غاز نظیر "اسلام، حامی مستضعفان"، "عدل و قسط اسلامی" و چرندیات نظیر این‌ها را خواهند خورد، کمونیست‌ها هستند (خوسبختانه در این فاصله‌ی کوتاه یک سال‌ونیم از عمر جمهوری اسلامی¹⁵¹، درست در مقطعی که بعضی از نیروهای به اصطلاح کمونیست، پس از یک دوره ی طولانی زیکزاک رفتن و سرگیجه گرفتن و بهت زدگی، و بالاخره خانفانه به سازش و تسلیم تن در داده‌اند، میلیون‌ها کارگر و زحمتکش شهری و روستایی به این نتیجه رسیده‌اند که تمام وعده‌های رژیم جمهوری اسلامی دروغی بیش نبود و بر خلاف آن همه ادعاها و عوام فریبی، جمهوری اسلامی قادر به حل هیچ یک از مسایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه نیست). در این شرایط، حملات مداوم و جنون‌آسای رژیم به کمونیست‌ها کاملاً طبیعی است و اگر غیر از این می‌شد مایه‌ی تعجب بود. اما چرا جمهوری اسلامی پس از یورش‌های وحشیانه به نیروهای دموکرات (مجاهدین خلق)، نوک حمله را متوجه ی مصدق و مصدقی‌های راستین و

¹⁵¹ - روزگاری که این مقاله تهیه می‌شد از عمر کثیف جمهوری اسلامی بیش از یک سال و نیم نه گذشته بود. (هواداران سازمان وحدت ...)

دروغین یا ملی گرایان مشروطه کرده است و حتا وقاحت را به جایی رسانده که در بلندگوهای تبلیغاتی خود با بی‌شرمی تمام، به قهرمانان محبوب جنبش مردمی و دموکراتیک مشروطه نظیر ستارخان ها دشنام می دهد؟

ما در این مقاله می کوشیم ضمن ریشه یابی علل و انگیزه های این گونه شیوه های هذیان آلود، به سوال مشخص فوق نیز به اختصار پاسخ دهیم.



قیام شکوهمند خلق های ایران در بهمن ۵۷ علیه استبداد خاندان پهلوی و استنثار امپریالیسم، یک جنبش بی‌مقدمه و ناگهانی نبود که در یکی دو سال اخیر (و یا بقول حاکمان جدید، از ۵۷ خرداد ۴۲) آغاز شده باشد. جنبش ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی بهمن ماه ۵۷ توده ها، ریشه در تاریخ و در مبارزات صد ساله ی اخیر مردم کشورمان دارد. جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، هر سه، خصلت ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد امپریالیستی داشته اند. این هر سه جنبش شکست خوردند و با شکست هر یک از آن ها، امپریالیسم، صدمات وارده را سریعاً ترمیم و موقعیت خود را مجدداً تحکیم کرد. استبداد و به همراه آن، استنثار از نو به میدان آمدند.

همان نیروهای سلطه جو و واپس گرایی که امروزه می روند تمام دست آوردهای چهارمین جنبش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری خلق های ایران را، در پیش چشم های بیش از پیش گشوده ی مردم، یک سره بر باد دهند، در شکست جنبش اول و دوم نقش قاطع و در شکست جنبش سوم، نقش قابل توجهی داشته اند. تجربیات تاریخی و بررسی علمی علل و عوامل شکست سه جنبش قبلی، برای زحمتکشان جامعه و نیروهای انقلابی و آگاه از هم اکنون می تواند درس عبرتی باشد. ما در این بخش، به نقش قاطع و برجسته ی روحانیون در شکست این سه جنبش اشاراتی کرده و رد می شویم زیرا که بررسی همه جانبه این امر و ارائه ی اسناد و مدارک تاریخی موجود در این زمینه و تحلیل آن ها، محتاج به نوشتن کتاب ها است. گرچه در خلال نوشته های متعدد به طور مستند به نقش روحانیون در شکست سه جنبش قبلی، بکرات تاکید شده است ولی هنوز جای یک برخورد علمی و تحلیل طبقاتی در این زمینه خالی است.

حاکمان جدید اگر امروز می توانند اسناد و مدارک موجود در ساواک در مورد آخوندهای ساواکی و درباری، که بسیاری از آن ها اکنون در راس امورند، را به دلایلی که اکنون کم و بیش برای همه روشن است، مخفی کنند ولی الاقل در مورد سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی قبلی، آن چنان اسناد و مدارک افشاگرانه و انکارناپذیر در این زمینه فراوان است که می توان کتاب ها نوشت. در مورد جنبش اخیر نیز خیال حضرات را از یک بابت راحت کنیم: آقایان بدانند که علیرغم قرن ها ممارست در فریب مردم؛ علیرغم تمامی زرنگی ها در پنهان کاری و پرده پوشی و انواع و اقسام "کلاه های شرعی"؛ علیرغم از بین بردن احتمالی اسناد ساواک در مورد بسیاری از قدرت مندان جدید؛ علیرغم محاکمه در اتاق های دربسته و اعدام عجولانه ی مزدورانی نظیر نصیری ها، مقدم ها، هویداها ... که می توانستند پته ی بسیاری از حاکمان کنونی را بروی آب بریزند؛ علیرغم همکاری مشترک آخوندهای ارتجاعی + نوکرهای مسلمان (معمم یا مکلا) انگلیس و امریکا + فاشیست های افغانی الاصل ایرانی + فالانترهای ایرانی الاصل لبنانی و غیره و غیره ... نمی توانند سر تاریخ را کلاه بگذارند.



تحت لوای ادیان، عموماً از قرون وسطی به این طرف، سدهای فراوان در مقابل تکامل جوامع بر پا شده است - که همه بلااستثنا در هم شکسته شدند. تئوکراسی (حکومت روحانیون) هر جا که به وجود آمد، خاطرات تلخ و هولناکی در وجدان اجتماعی جامعه بر جا گذاشت. اروپائیان که تجربه‌ی امروزی ما را چند قرن پیش به بهایی بسیار گزاف پرداخته اند هنوز پس از سه چهارقرن، از یادآوری دوره‌ی نفتیش عقاید و جنایات وحشتناک رهبران کلیسا، لرزه بر اندام شان می‌افتد.

در تاریخ یک صد ساله ی اخیر، دو کوشش جدی برای ایجاد تئوکراسی در ایران به عمل آمد که هر دو با شکست مواجه شده اند: سیدجمال الدین، در زمان ناصرالدین شاه، به یاری امپریالیسم انگلیس (سید جمال الدین عضو فراماسونی انگلیس بود و تقاضای عضویت‌اش به خط و امضای خود او در دست است) کوشید که "حکومت اسلامی" با شرکت مصر و ایران و عثمانی به وجود آورد، خدیو مصر، پادشاه ایران یا سلطان عثمانی، خلیفه ی حکومت اسلامی باشد. در زمان مشروطیت نیز شیخ فضل الله نوری¹⁵² حکومت مشروعه را در مقابل حکومت مشروطه علم کرد و اصل دوم قانون اساسی سابق (که هیچ وقت به مورد اجرا در نیامد و به حکم قانون تکامل جامعه، نمی توانست به مورد اجرا در آید)، بر اثر پافشاری‌های عجیب این شیخ به غایت مرتجع - که در همین بخش به گوشه‌هایی از توطئه‌ها و جنایات بی شمار او اشاره خواهیم کرد - در مجلس اول به تصویب رسید.

اسناد و مدارک انکارناپذیر تاریخی به خوبی اثبات می کنند که روحانیت در جنبش‌هایی که رهبری آن را در دست داشته است (جنبش تنباکو، و دوره اول جنبش مشروطیت، ۱۹۰۸ - ۱۹۰۵) همواره خواست‌های ضدامپریالیستی توده‌ها را وجه المصالحه قرار داده، به توده‌ها خیانت کرده و علیه منافع آن‌ها با امپریالیسم کنار آمده است.

میرزا حسن شیرازی، رهبر "سازش ناپذیر" جنبش تنباکو که فتوای تحریم را تحت فشار شدید تجار امضا کرد علیرغم مقاومت قهرمانانه ی توده‌ها در سراسر ایران علیه نیروهای سرکوبگر شاه و علیرغم آماده گی کامل مردم برای تداوم جنبش و مبارزه علیه استبداد شاه و استعمار انگلیس، همین که خواست های صنف روحانیت در تامین مجدد "حقوق از دست رفته اش، برآورده شد با ناصرالدین شاه و استعمار انگلیس سازش کرد و کوشید دست در دست شاه، صدر اعظم و روحانیون، توده ها را رام و آرام کند. نتیجه این که جز لغو قرارداد تنباکو، هیچ یک از منافع عظیم استعمار انگلیس در ایران (که قرارداد تنباکو جز ناچیزی از آن را تشکیل می داد)، لطمه ای وارد نیامد. استبداد و استعمار با همان شدت و خشونت گذشته، ادامه یافت.

از نقش تعیین کننده‌ی شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی جامعه در پیدایش جنبش مشروطه که بگذریم، بر اساس اسناد و مدارک موجود، امپریالیسم انگلستان - به دلایل و با انگیزه هایی که در این جا فرصت طرح و ارائه‌ی آن ها نیست - در شکل گیری جنبش مشروطیت از طریق عمال خود نظیر سیدعبدالله بهبهانی نقش اساسی داشت و به طور مستقیم و غیرمستقیم در آن تاثیر گذاشت. در مرحله ی اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۸ - ۱۹۰۵)، رهبری جنبش به دست دو روحانی عالی رتبه (سیدعبدالله بهبهانی و

¹⁵² - تقریباً همه می دانند که نورالدین کیانوری دبیر کل حزب توده، نوه ی شیخ فضل الله نوری است. اما کمتر کسی است که از خویشاوندی شیخ فضل الله و آیت الله خمینی باخبر باشد. در صفحه ی ۶ جزوه ی کوچکی به نام بیوگرافی و خلاصه ی زندگی امام خمینی - برداشت از نهضت امام خمینی به وسیله‌ی نصرالله روحانی شهررضایی (بدون ذکر نام ناشر و تاریخ انتشار) متوجه شدیم که شیخ فضل الله علاوه بر پدر بزرگی نورالدین کیانوری عموی مادر آیت الله خمینی نیز بوده است.

سیدمحمد طباطبائی) بود. سید محمد طباطبائی که مردی خوش قلب ولی ساده لوح بود، در رهبری جنبش عملاً نقش درجه‌ی دوم داشت، رهبر واقعی مرحله‌ی اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۸ - ۱۹۰۵)، سید عبدالله بهبهانی بود که از مهره‌های امپریالیسم انگلیس به شمار می‌رفت (اتفاقاً بعضی از گروه‌های مذهبی در چند سال پیش از ما تندتر رفته و بهبهانی را مستقیماً "نوکر انگلیس" خوانده‌اند و بروی ماجرای رشوه خواری‌های او، که قبلاً بارها توسط محققان عنوان شده بود، تاکید کرده اند)¹⁵³. سیدعبدالله بهبهانی که با گرفتن رشوه از انگلستان در جنبش تنباکو شرکت نکرده و حتی فتوای میرزا حسن شیرازی، بزرگ‌ترین مرجع تقلید وقت، در مورد تحریم مصرف تنباکو را به بهانه‌ی این که "من مجتهدم نه مقلد" قبول نکرده بود یک مرتبه چند سال بعد، در راس جنبش ضداستبدادی و ضد امپریالیستی (علیه امپریالیسم روسیه‌ی تزاری، امپریالیسم حاکم در این مقطع در ایران) قرار می‌گیرد. روحانیون فرصت طلب، ملایان در کنج خانه به "عبادت" نشستند، کاسه لیسان درباری کم کم در جنبش شرکت کردند تا از این نم‌کلاهی برای خود تهیه ببینند. حتی مرتجع کثیف و رشوه خوار معروفی نظیر شیخ فضل‌الله، که گمان می‌کرد با هواداری از مشروطیت می‌تواند در عبای خود جیب گشادی بدوزد، در آغاز با آن همراه بود. اما توده‌ها، مثل همیشه و مثل قیام بهمن ۵۷، محاسبات امپریالیسم و ارتجاع را در هم می‌ریزند و خواب‌های طلایی را به کابوس خوفناک مبدل می‌کنند، و به طرف کسانی که فقط کمی "باران" می‌خواهند، سیل روانه می‌سازند. امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان، از ورود بیش از پیش نیروهای توده‌ای و انقلابی در صحنه‌ی مبارزه و خارج شدن رهبری از دست روحانیون نگران شدند. توطئه‌های امپریالیسم روسیه تزاری و ارتجاع داخلی (شیخ فضل‌الله) و استبداد محمد علی شاهی در به توپ بستن مجلس شورای ملی و کشتار آزادیخواهان با محاصره‌ی سیزده ماهه و مقاومت قهرمانانه‌ی مردم تبریز، با شکست مواجه شد. از زمان امضای قرارداد خائنانه‌ی امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان و تقسیم ایران به دو منطقه‌ی نفوذ روسیه و انگلستان، صف انقلاب و ضد انقلاب، دیگر مشخص شده بود. رهبری مبارزه از دست روحانیون خارج شد. آن بخش کوچکی از روحانیت که در دوره‌ی اول مبارزه شرکت داشت خود را کنار کشید و "بیطرف" ماند ولی بخش عمده‌ی روحانیت با فنودال‌ها و درباریان و امپریالیست‌ها همدست شده و به جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی مشروطیت خیانت کرد.

در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز با همین وضع مواجهیم. با این تفاوت که این بار رهبری جنبش در دستان روحانیون نبود. آیا به همین دلیل نیست که اکثریت قریب به اتفاق روحانیون در جنبش شرکت نکرده و "بیطرف" ماندند؟ فقط گروه کوچکی از روحانیون به رهبری آیت‌الله کاشانی، در آغاز جنبش با آن همراه شد. در این جا با استناد به گذشته سوالی مطرح می‌شود: آیا همین گروه کوچک نیز در جنبش شرکت کرد تا در لحظه‌ای حساس آن را از درون متلاشی کند؟ به این سوال تاریخ جواب خواهد داد. ولی آن چه تاریخ تا کنون به آن جواب داده این است که: این گروه کوچک نیز در اوج مبارزه‌ی ضد امپریالیستی توده‌ها علیه امپریالیسم انگلستان، در حساس‌ترین لحظات تاریخ جنبش، نه تنها کنار رفت بلکه علیه آن به توطئه پرداخت. کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، ثمره‌ی اشتباهات بزرگ دکتر مصدق، خیانت رهبری حزب توده و افرادی نظیر مکی، بقایی، آیت‌الله

153 - امروز آقای دکتر یزدی و دوستانشان در امریکا و کانادا (پس از تجلیل خمینی در تیر ماه ۱۹۸۵ از بهبهانی) قطعاً قضیه گذشته را فراموش کرده اند!

کاشانی¹⁵⁴ ، حسن قنات آبادی و توطئه مزدورانی نظیر زاهدی ، نصیری ، طیب حاج رضایی¹⁵⁵ و شعبان بی مخ بود .

در این جا بد نیست چند سوال مطرح شود: چرا در زمان جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران علیه امپریالیسم انگلیس نامی از خمینی ، این "رهبر جنبش ضد امپریالیستی" امروز به چشم نمی‌خورد؟ خمینی در آن ایام پنجاه و چند سال از سنش می‌گذشت و در سنینی بود که موضع نگرفتن خود نوعی موضع گیری بود آن هم در دوره‌ای که نوجوانان ۱۳ ، ۱۴ ساله در جنبش شرکت فعال داشتند. چطور هیچ جا کمترین نشانه‌ای از او نیست ؟ چرا در تمام بیوگرافی‌های ایشان (جز آن اعلامیه‌ی کذایی که گویا علیه رضاخان صادر کرده اند) تا بهمن ماه ۴۱ هیچ فعالیت سیاسی از جانب او به چشم نمی‌خورد ؟ دقیقا چرا از بهمن ۴۱ ؟ چرا هیچ یک از آیات اعظام از جمله آیت‌الله خمینی ، پس از کودتای امریکایی- انگلیسی ۲۸ مرداد، علیه آن یک کلام بیان نفرمودند و حتی یک اعلامیه چند سطر صی صادر نکردند ؟ در بیوگرافی آیت‌الله خمینی ، از جمله در بیوگرافی یاد شده ، آمده است که آیت‌الله بروجردی در کلیه امور بویژه در امور سیاسی همواره با آیت‌الله خمینی مشورت می‌کرد و جز با صلاح دید وی تصمیمی نمی‌گرفت . پس در این حال می‌توان پرسید که : پس از کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران ، پیام تبریک آیت‌الله بروجردی به شاه آیا با مشورت و صلاحدید آیت‌الله خمینی ارسال شده است ؟ این سوال را می‌توان همچنان ادامه داد و آن را به رویدادهای گذشته نزدیک و به امروز کشانید . . .

و امروز این سوال مهم را باید عنوان کرد : آیا با توجه به خیانت روحانیون در سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی توده‌ها، آیا روند کار در چهارمین جنبش متفاوت خواهد بود. به نظر ما جواب منفی است. میلیون‌ها نفر از توده‌ها به این نتیجه رسیده‌اند و میلیون‌ها نفر از توده‌ها که هنوز توهم خود را نسبت به رژیم از دست نداده‌اند، به این نتیجه حتمی خواهند رسید .



ما هیچ وقت، چه دیروز، در اوج توهم توده‌ها و چه امروز در توهم زدایی سریع و مداوم توده‌ها ، ذره‌ای به امکان توفیق و بقای "جمهوری اسلامی" عقیده‌ای نداشته‌ایم و به عنوان کمونیست نه به دولت ماورای طبقات اعتقادی داریم و نه خورده بورژوازی را (چه سنتی ، چه غیر سنتی و چه رادیکال) را واقعا انقلابی می‌دانیم. روحانیون همان طوری که در گذشته، بارها بهیاری طبقات ستمگر جوامع ماقبل سرمایه داری شتافته بودند (در طول یک قرن اخیر به طوری که قبلا اشاره کردیم ، سه بار در حساس ترین موقعیت‌ها ، امپریالیسم را نجات دادند) ، امروز نیز می‌توانند علیرغم شعارهای دهان‌پر کن و عوام‌فریبانه ، امپریالیسم و سرمایه‌داری را یاری دهند. استقرار "جامعه‌ی صد درصد اسلامی" بیشتر به یک شوخی شباهت دارد. اگر قبول داریم که ایران در رژیم خمینی - با توجه به قانون اساسی و عملکرد جمهوری اسلامی در یک سال و نیم گذشته - همچنان یک نظام سرمایه‌داری است، تردیدی وجود ندارد که زیربنا، دیر یا زود پوسته‌ی مصنوعی روبنا را خواهد ترکاند و مناسبات کاملاً منطبق با زیربنای جامعه‌ی سرمایه داری را برپا خواهد داشت (و عکس این قضیه صادق نیست) ، و تمام

¹⁵⁴ - بیوگرافی نویسنده آیت‌الله خمینی از قول آیت‌الله کاشانی نقل می‌کند : «تنها کسی که بعد از من به درد ملت ایران بخورد آقای خمینی است» صفحه ۴۶ .

¹⁵⁵ - جالب است که طیب حاج رضایی بعد از اصلاحات ارضی امریکایی و جریانات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ، به طرفداری از خمینی در دادگاه‌های نظامی شاه به اعدام محکوم شد ، ولی شعبان بی مخ همچنان مقرب دستگاه باقی ماند . چرا؟

رویاهای آقای خمینی در استقرار یک "جامعه ی صد درصد اسلامی" مثل حباب به هوا خواهد رفت. گفتیم که عکس این قضیه هرگز صادق نیست، بدین معنا که نیروهای باز دارنده (چه محافظه کار و چه واپس گرا) می توانند برای مدتی کم و بیش کوتاه ، تکامل جامعه را در مقطعی از زمان ، متوقف یا منحرف کنند اما به حکم دیالکتیک تاریخ هیچ قدرتی (چه فیزیکی و چه متافیزیکی!) وجود ندارد که بتواند در مدت زمانی با تکیه بر جهل و نا آگاهی و توهم توده ها و استفاده از شیوه های شناخته شده ی فریب و تحمیق، در مقابل پویایی تاریخ سد بسازد و سکون را به جای حرکت بنشاند. وقتی که زحمتکشان به قدرت خویش آگاهی یافتند عظیم ترین سدها در مقابل اراده ی آن ها پوشالی بیش نخواهد بود .

"بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است"

شیخ فضل‌الله نوری

در بخش اول اشاره کردیم که رژیم جمهوری اسلامی از همان آغاز پیدایش خود، به خاطر عقب ماندگی فرهنگی و میراث قرن‌ها جهالت، به ویژه به خاطر ماهیت طبقاتی خود به دشمنی با هر چه آگاه و پویا و بالنده و شکوفاست پرداخت. صد البته، کمونیست‌ها - این آگاه‌ترین نیروهای جامعه، این پیگیرترین و سرسخت‌ترین دشمنان جامعه‌ی طبقاتی و استثمار انسان از انسان، و این صادق‌ترین دوستان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش - اولین نشانه و هدف رسولان جهل و ناآگاهی و تحمیق به شمار می‌روند. ایست طولانی کشتار و ترور و اعدام کمونیست‌ها بخشی از کارنامه‌ی سیاه رژیم سیاه جمهوری اسلامی است. نه همه‌ی آن، در این مدت یکسال و نیم رژیم جمهوری اسلامی با کمک کمیته‌ها و دادگاههای ضد انقلابی، پاسداران جهل و سرمایه و ارتجاع، ارتش آمریکایی و سایر نهادهای ضد مردمی، هزاران بار مبارزات حق طلبانه‌ی کارگران، دهقانان، خلق‌های تحت ستم کرد، عرب و بلوچ و ترک، اقلیت‌های مذهبی و ملی، پرسنل انقلابی نیروهای مسلح، معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان، استادان، زنان، حقوق دانان و وکلای دادگستری، روزنامه نگاران و نویسندگان و هنرمندان، کارمندان ادارات دولتی، نیروهای مترقی و انقلابی و دمکرات جامعه و غیره و غیره را سرکوب کرده است. رژیم جمهوری اسلامی حتی به زندگان و حاضران اکتفا نکرده، برای لجن مال کردن جنبش‌های مردمی مشروطیت و ملی کردن نفت، مظاهر جنبش یعنی ستارخان و مصدق را به باد دشنام و ناسزا گرفت. چرا؟ مصدق باید توسط بقایای فرهنگی فئودالیسم، مورد حملات ناجوانمردانه قرار گیرد تا مظاهر سازشکاری و خیانت و توطئه علیه جنبش ضد امپریالیستی سال‌های دهه‌ی سی، نظیر آیت‌الله کاشانی‌ها تطهیر شوند و جالب این است که به یاد بیاوریم آغازگر حمله به مصدق در تابستان گذشته، "فلسفی" واعظ آریامهری و ستایشگر کودتای ۲۸ مرداد بود و سخنرانی او که از رادیو و تلویزیون پخش گردید در حضور آیت‌الله خمینی ایراد شده بود. ستارخان این قهرمان محبوب جنبش مشروطیت باید توسط کوتوله‌های حقیر جامعه به باد دشنام و ناسزا گرفته شود تا از مجسمه‌های جنایت، دزدی و رشوه خواری و خیانت به توده‌ها، از سمبل فساد اخلاقی و سردسته‌ی اوباشان نظیر شیخ فضل‌الله نوری¹⁵⁶ ها به عنوان "شهید" تجلیل به عمل آید و جالب این است که بیاد

156 - در این مقاله‌ی کوتاه ما فرصت شناسانیدن چهره‌ی منفور و ضد مردمی شیخ فضل‌الله را نداریم. اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه آن چنان فراوان است که در این باره می‌توان کتاب‌ها نوشت. خواننده از میان صدها کتاب و مقاله‌ی مربوط به مشروطیت به هر کدام که مراجعه کند، صحنه‌هایی از جنایات وحشتناک، توطئه‌ها و خیانت‌های او را خواهد دید. ما در زیر فقط چند نمونه از آن‌ها را ذکر می‌کنیم تا خواننده برای شناختن چهره‌ی این شیخ مرتجع به آن مراجعه کنند:

- 1 - تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوازدهم، صفحات ۲۸۷، ۳۲۵، ۳۵۸، ۳۷۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۵۶، ۴۲۸.
- 2 - تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، انتشارات بنیاد فرهنگی ایران: الف: مقدمه، صفحات ۴۱۶، ۳۹۷، ۸۱.
- ب: بخش اول (جلد های ۱ و ۲) صفحات ۴۱۶، ۳۹۷، ۸۲، ۸۱، ۴۰.
- ج: بخش دوم، صفحات ۴۹۱، ۳۵۹، ۳۰۰، ۲۶۴، ۲۴۷، ۲۳۳.
- 3 - ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، انتشارات پیام، صفحات ۴۳۰، ۴۲۹.
- 4 - خاطرات و خطرات، مهدی قلی هدایت، امیرکبیر، صفحات ۱۶۴، ۱۶۱.
- 5 - خاطرات حاج سیاح به کوشش حمید سیاح، امیر کبیر، صفحات ۶۰۹، ۶۰۷، ۵۹۱، ۵۸۴، ۵۲۸.
- 6 - فتح تهران (گونه‌ای از تاریخ مشروطیت)، عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، صفحه ۱۲.
- 7 - گیلان در انقلاب مشروطیت، ابراهیم فخرایی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، صفحات ۷۷، ۷۶.
- 8 - پیدایش مشروطه در ایران، مجید یکتایی، انتشارات نیل، صفحه ۹۳.
- 9 - چکیده‌ی انقلاب حیدرخان عمواغلی، رحیم رضا زاده ملک، انتشارات روزبه، صفحه ۶۳.
- 10 - دولت‌های ایران (از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم)، عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک صفحات ۱۳۸، ۵۲۸.
- ۱۱ - قیام آذربایجان، اسماعیل امیر خیزی انتشارات تهران، چاپ دوم صفحات ۴۵۹، ۴۵۷. علاوه بر این‌ها، خصوصاً به خوانندگان توصیه می‌کنیم که به ادعا نامهی دادستان محاکمه شیخ فضل‌الله، که یک سند بسیار ارزنده‌ی تاریخی است، مراجعه نمایید (این سند، در ←

بیاوریم پس از جریده‌ی شریفه‌ی "نبرد ملت" ارگان فداییان اسلام، آیت‌الله خمینی در تابستان گذشته، شیخ فضل‌الله نوری را "شهید" خواند و بلندگوهای تبلیغاتی رژیم با عجله و پوزش (به خاطر یک روز تاخیر!) سال روز شهادت او را به "امت شهید پرور ایران، تبریک و تسلیت عرض" کرد.

در بخش اول همچنین به اختصار نشان دادیم که روحانیت در شکست سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی تنباکو، مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت، نقش قاطع و تعیین کننده ای داشته است و جامعه، در حال تجربه شکست چهارمین جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی هستند.



در این بخش، در ادامه‌ی بحث مشروطیت یا مشروعیت، اشاراتی می‌کنیم به نظرات شیخ فضل‌الله نوری، مبتکر حکومت مشروعه در زمینه‌ی مشروطیت، قانون اساسی و قوانین عرفی، مجلس شورای اسلامی، آزادی‌ها و ستم طبقاتی و غیره. انتخاب شیخ فضل‌الله نه تصادفی بلکه تعمدی است. امروز روحانیت حاکم، از صدر تا ذیل، در واقع شاگردان و پیروان مکتب شیخ فضل‌الله به شمار می‌روند و هیچ چیز تازه‌ای را ارائه نمی‌دهند. آن چه در جمهوری اسلامی پیاده شده و یا تصور پیاده شدن آن را در سر دارند دقیقاً رهنمودهای شیخ فضل‌الله در زمان مشروطیت، چه در زمینه‌ی نظارت عالیه و حق وتوی روحانیت در تصویب قوانین، چه مجلس شورای اسلامی به جای مجلس شورای ملی، چه در سرکوب آزادی‌ها و نهادهای دمکراتیک در جمهوری اسلامی پس از قیام، گام به گام دنبال شده است. البته تسلیم طلبی (یا به قولی مصلحت اندیشی) و در هر حال، فقدان روحیه مقاومت در رهبری بخش عمده‌ای از نیروهای چپ و دمکرات، به این خیره سری و توحش ارتجاع دامن زد. بخش عمده‌ی نیروهای دمکرات، تاکتیک مظلومیت را برگزید. رهبری فدائیان به عنوان بخش عمده‌ی چپ ایران، با ارائه‌ی تز به غایت انحرافی و ضد مارکسیستی مبنی بر این که دفاع از آزادی‌های دمکراتیک، دفاع از دمکراسی بورژوازی و بورژوا-لیبرال‌ها است، کوشید که بی‌عملی و بی‌برنامه‌گی خود را توجیه کند. عده‌ای راه "شهادت" (بدون مقاومت) را برگزیدند، عده‌ای به بهانه‌ی "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی روحانیت مبارز" عملاً راه سازش گام به گام را توصیه کردند. فداییان خلق، در مقابل هر تهاجم ارتجاع، به جای این که به عنوان عمده‌ترین سازمان چپ، جبهه‌ی مقاومت در مقابل یورش‌های وحشیانه و ارتجاعی را سازمان دهند (نه تنها این کار را نکردند بلکه حتی در مقابل ابتکار عمل سایر نیروهای چپ، چوب لای چرخ گذاشتند)، یک گام عقب نشینی کردند. ارتجاع جری تر شد و قوت قلب یافت و گام‌های بعدی را پس از دیگری با اعتماد نفس بیشتری برداشت، آن‌ها همچنان گام به گام به عقب نشینی خود ادامه دادند تا این که به نتیجه‌ی منطقی و اجتناب ناپذیر این تاکتیک که همان منجلا

—کتاب خاطرات من نوشته حسن اعظام قدسی، صفحات ۲۶۲ تا ۲۵۶ چاپ شده است). نکته جالب این که دادستان و متهم دادگاه هر دو مجتهد بودند، یکی مجتهد انقلابی و دیگری مجتهد مرتجع، شیخ ابراهیم زنجانی (دادستان) با شیخ فضل‌الله در نجف هم دوره بود. شیخ فضل‌الله که به طور مستقیم و غیر مستقیم در کشتار هزاران نفر از مردم بی‌گناه و نیروهای انقلابی دست داشت. در این دادگاه، پس از قرائت ادعانه‌ی بسیار مستند دادستان، و نیز به استناد نظر سه تن از بزرگترین مراجع تقلید در نجف، "مفسد فی الارض" شناخته شد و به اعدام محکوم گردید. در روز اعدام شیخ، میدان توپخانه از جمعیت موج می‌زد، شور و هیجان انقلابی مردم، حد و حصری نداشت. نورالله دانشور علوی نویسنده‌ی کتاب "تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری" در صفحه‌ی ۷۰ می‌نویسد: "یکی از پسرهای او به نام آقا ضیا الدین خطبه‌ای خواند و از این پیش آمد اظهار خوشبختی کرد."

با این همه مایه تاسف است که آیت‌الله طالقانی در مقدمه‌ی کتاب "تنبيه الامه و تزيه المله - در اساس اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام" نوشته آیت‌الله شیخ محمد حسین نایینی، چنین می‌نویسد: "گشته شدن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بدون محاکمه! و به دست یک ارمنی! که لکه‌ی ننگی در تاریخ مشروطیت و عموم علما و طرفداران مشروطیت را متأثر و دلسرد ساخت." (مقدمه کتاب). این اظهار نظر آیت‌الله طالقانی نه تنها مغایر با کلیه اسناد و مدارک معتبر تاریخی و واقعیت‌های تاریخی به شمار می‌رود.

سازش طبقاتی و سرنوشت محتوم تمام سازمان های رفرمیستی است رسیدند. ولی بد بیاری فداییان خلق "اکثریت" در این است که برای سازش هم دو طرف لازم است و فقط خواست یک طرف کافی نیست. و طرف دیگر، هنوز (و به نظر و پیش بینی ما، هرگز)، دوستان را واجد شرایط نمی داند. آقای بهشتی با چه زیرکی استادانه و صراحتی این نکته را به نمایندگان کمیته مرکزی شریفهم کرد. . . . بگذریم و به بحث خود در این بخش ادامه دهیم.

در بخش اول گفتیم که شیخ فضل الله نوری، در آغاز مشروطیت با آن همراه بود. این همراهی مطلقاً به خاطر مخالفت با استبداد و به خاطر اعتقاد به حکومت مردم بر مردم نبودند، بلکه بطوری که نمونه های آن را در همین بخش به دست خواهیم داد، شیخ فضل الله با آن تحجر فکری قرون وسطایی نه تنها در این باغها نبود بلکه با نفرت از مردم سخن می گفت و آن ها را "خس و خاشاک" قلمداد می کرد. همراهی شیخ فضل الله و بسیاری از روحانیون در آغاز جنبش مشروطیت با آن، همان طوری که در بخش قبل اشاره کردیم، از منافع طبقاتی آن ها ناشی می شد ولی در مورد شخص شیخ فضل الله علاوه بر این که، یک انگیزه ی فردی هم وجود داشت: مقام شیخ فضل الله از نظر سلسله مراتب مذهبی و اجتهاد اسلامی، از رهبران مرحله اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۸ - ۱۹۰۵) یعنی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی، بالاتر بود. و از این رو بر شیخ گران می آمد که رهبری جنبش در دست این دو به ویژه سید عبدالله بهبهانی (که از دیر باز بین آن دو حسادت و رقابت شدید حاکم بود) باشد. شیخ فضل الله رهبری جنبش را به دلیلی که ذکر کردیم حق خود می دانست و حتی به این حداقل هم راضی بود که در رهبری، سهم مساوی با دو رهبر دیگر داشته باشد. شیخ در دادگاه، به تلخی به این نکته اشاره می کند:

"نه من مستبد بودم و نه سید عبدالله مشروطه خواه بود نه سید محمد، آن ها مخالف من بودند و من مخالف آن ها."

از این مدت کوتاه همراهی شیخ فضل الله با جنبش مشروطیت، با انگیزه های مشخص، که بگذریم او در طول سالها، تا لحظه ای که خیاط در کوزه افتاد و در دادگاه انقلابی به عنوان مفسد فی الارض محاکمه و محکوم شد، لحظه ای دست از توطئه علیه مشروطیت و آزادی و آزادیخواهی بر نداشت. ما در این بخش فرصت بحث و ارائه ی تحلیل اسناد و مدارک فراوان در زمینه ی خیانتها، جنایات و توطئه های او علیه جنبش مردمی و ضد امپریالیستی مشروطیت را نداریم (و در این زمینه خوانندگان را به منابع مندرج در توضیحات شماره ۵ - از میان منابع بسیار فراوان دیگر- ارجاع می دهیم) و در این جا به اختصار به تفکرات او و همدستان و پیروان وی می پردازیم.

مشروطه یا مشروعه

قبل از این که یکی از دو نمونه از نظریات شیخ فضل‌الله و سایر پیروان حکومت مشروعه را به دست دهیم. عبارتی از یکی از مراجع تقلید نجف را، که به نظر می‌رسد مخاطب وی شیخ فضل‌الله بوده باشد، نقل می‌کنیم:

"ای گاو مجسم، مشروطه، مشروعه نمی‌شود."¹⁵⁷

البته این اظهار نظر، در باب طبع شیخ فضل‌الله و شاگردان و پیروان او نیست. در زمان مشروطیت، سیدعلی سیستانی فتوی داده بود که: "المشروطه کفر، و المشروطه طلب کافر، ماله مباح و دمه‌ی هدر".

شیخ فضل‌الله به مجلس پیشنهاد کرده بود که: در اصل قانون اساسی، تصریح به کلمه‌ی مبارکه‌ی مشروعه و قانون محمدی بشود ولی چون کسی به حرفش گوش نداد، فتوی صادر کرد که: "هرکس که نسبت به مشروطیت سوگند وفاداری اعلام کند با "کتاب مبین" مخالفت کرده است". و فتوی دیگر او این بود: "هرکس اسم مشروطه را ببرد باید او را بکشید".

در سال ۱۳۵۶ کتابی در ایران، بدون نام نویسنده، بدون نام ناشر با شماره ی ثبت ۱۰۵۲ مورخ ۳/۷/۵۶ انتشار یافت به نام "نامه‌ای از امام موسی کاشف‌الغطاء" و در یکی از صفحات داخلی آن با حروف ریز فقط نوشته شد: "ولایت فقیه". این کتاب همان اثر معروف "روح الله الموسوی الخمینی" است به نام "ولایت فقیه یا حکومت اسلامی". تمام چاپ‌های بعدی حکومت اسلامی چه در آستانه‌ی قیام بهمن ۱۳۵۷ و چه در بعد از آن، از روی همان کتاب "کاشف‌الغطاء" بدون کمترین تغییری در صفحه‌ی بندی افست شده است. تنها تغییر این دو کتاب واحد با دو اسم متفاوت، در این است که روی جلد کاشف‌الغطاء به ولایت فقیه یا حکومت اسلامی مبدل شده است به "امام موسی" به "امام خمینی".¹⁵⁸

این مقدمات را برای این ذکر کرده ایم که به نتیجه‌ی زیر برسیم در صفحات ۵۲ و ۵۳ کتاب کاشف‌الغطاء و همچنین در صفحات ۵۲ و ۵۳ کتاب حکومت اسلامی به جمله‌ای برخورد می‌کنیم که اگر به طور مستقل نقل شود (از این کارها در گذشته ی نه چندان دور، برای فریب توده‌ها زیاد صورت گرفته)، خواننده ممکن است تصور کند که آیت‌الله خمینی طرفدار حکومت مشروطه است. از آن جمله این است:

"حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است."

تا به این جا به به! چه جمله‌ی زیبایی! ولی بلافاصله در جمله‌ی بعدی، واژه‌ی مشروطیت با استادی کم نظیری تفسیر می‌شود:

¹⁵⁷ - در این قسمت اکثر قریب به اتفاق اسناد و مدارک نقل شده از شیخ فضل‌الله و هم دوره‌ای‌های او را از اسناد و مدارک مندرج در کتاب ایندولوزی نهضت مشروطیت ایران نوشته ی فریدون آدمیت و مقاله ی کوتاهی از همین نویسنده در شماره ۳۱ کتاب جمعه، اخذ کرده ایم. استفاده از اسناد و مدارک مندرج در دو اثر آدمیت ابداع به این معنا نیست که ما با تحلیل‌های بورژوازی او در زمینه‌ی مسایل تاریخی موافق باشیم.

¹⁵⁸ - توجه کنید از همان اواسط سال ۱۳۵۶، کسانی در صدد بودند که از آیت‌الله خمینی "امام" بسازند.

"البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص اکثریت باشد.¹⁵⁹ مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعاً شرط های احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود از این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است."

عبارت بسیار رسا و گویا و دقیقاً همان مشروعه‌ی شیخ فضل‌الله است، ولی در سال ۵۷ و ۵۶ خیلی‌ها همان جمله‌ی اول ("حکومت اسلامی نه استبدادی و نه مطلقه بلکه مشروطه است") را بزرگ کرده و بقیه را زیر سیلی رد و یا زیر عبا، مخفی می‌کردند. و امروز مفهوم دقیق عبارت بسیار صریح خمینی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مطابق النعل بالنعل آن پیاده شده، برای کمتر کسی است که ناآشنا باشد.

شرع انور و قانون اساسی

شیخ فضل‌الله و تمام طرفداران حکومت مشروعه، با قانون اساسی و یا کلیه قوانین موضوعه، شدیداً مخالفند. این بحث مفصلی است که پرداختن به جنبه های مختلف آن در این مختصر نمی‌گنجد. در این جا فقط چند نمونه از نظریات شیخ فضل‌الله و شاگردان قدیمی و پیروان امروزی او را ارائه می‌دهیم.

شیخ فضل‌الله حتی با اصطلاح قانون اساسی دشمنی داشت و بجای آن نظام نامه‌ی اساسی را به کار می‌برد. زیرا عقیده داشت: "ما اهل اسلام شریعتی داریم ایمانی و جاودانی که پس متین و صحیح و کامل و مستحکم است. نسخ بر نمی‌دارد. صادر آن شریعت، در هر موضوع حکمی و در هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است." (در کتاب حکومت اسلامی آیت‌الله خمینی دقیقاً همین نکته و مضافاً مخالف "شرع انور" با قوانین موضوعه و از جمله قانون اساسی، بیان گردیده است که برای جلوگیری از اطناب کلام از آوردن نمونه‌ها خودداری کرده و خواننده را به صفحات ۱۴ و ۱۱ کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم تا خود از این شباهت عظیم و از این رونوشت‌برداری، به شگفت آید).

طرفداران حکومت مشروعه می‌گویند: وضع قانون اساسی در "دیار اسلام" بمثابة‌ی "بدعت و در مقابل صاحب شریعت، دکان باز کردن است."

نویسنده‌ی "تذکره الغافل و ارشاد الجاهل" (که یکی از آخوندهای مشروعه‌خواه بود که در هفتاد و پنج سال پیش، به‌خاطر جو انقلابی و ضدخرفی جامعه، جرات نکرد که نامش را بنویسد ولی نویسنده‌ی کتاب "تاریخ بیداری" حدس‌هایی در باره‌ی هویت او زده است)، از پیروان شیخ فضل‌الله معتقد است: "بهترین قوانین، قوانین الهی است. این قانون الهی ما مخصوص به عبادات نیست بلکه حکم جمیع مواد سیاسی را بر وجه کامل و وافی داراست... لذا محتاج به جعل (وضع) قانون نخواهیم بود." (و این دقیقاً همان تزی است که آیت‌الله خمینی در صفحات ۱۴-۱۱ کتاب "حکومت اسلامی" مطرح کرده

¹⁵⁹ - منظور از اکثریت، توده‌ها است. خمینی در صفحه ۴۸ حکومت اسلامی می‌نویسد: مردم ناقصند، نیازمند کمال اند و ناکامل اند. این اعتقاد تمام روحانیون است و مضمون کلام شیخ فضل‌الله است که با وقاحتی کم نظیر، نفرت و انزجار خود را نسبت به مردم بیان می‌داشت: "یک مشت خس و خاشاک و معدودی بی پدر و مادرهای ناپاک را ملت غیور" می‌نامد.

است). نویسندهی "تذکره الغافل و ارشاد الجاهل" عقیده دارد که: وضع (یا بقول او "جعل") "قوانین جدیده منافات به اقرار به نبوت و خاتمیت و کمال دین" دارد و به نظر او: حتی وضع "قانون موافق شرع" نیز حرام است زیرا پرداختن به این امر مطلقاً ربطی به مجلس ندارد و "بالکله از وظایف آن هیات خارج است".

شیخ ابوالحسن نجفی مرندی یکی دیگر از پیروان شیخ فضل الله معتقد بود که وضع قوانین و از جمله قانون اساسی مخالف آیهی "ما انزال الله" و "نیشی به قلب امام عصر" است. "جعل قانون اساسی و تقدمش بر قرآن توسط اکثریت عقول ناقصه (یعنی توده های مردم و نمایندگان منتخب آنها) عداوت با پیغمبر اسلام است". این قضیهی "عقول ناقصه" چقدر با بسیاری از عبارات کتاب "حکومت اسلامی" بویژه با دو عبارت زیر، خوانایی دارد:

"مردم ناقصند و نیازمند کمالند و ناکاملند" (حکومت اسلامی، صفحه ی ۴۸)

و

"...مردم قییم ملت با قییم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد" (همانجا، صفحه ی ۶۵)

تمامی عقدهی روحانیون حاکم کنونی در حمله به مشروطیت و ملی گرایان در این است که در زمانی مشروطیت و تدوین قانون اساسی، اکثریت نمایندگان مجلس اول، علیرغم تلاش های مذبوهانه ی شیخ فضل الله، به جای تدوین "قانون اساسی اسلامی" کوشیدند که در حد امکانات آن دوره، اصول حاکمیت مردم را تدوین کنند و حتی به توصیه های مرجع بزرگ تشیع در آن زمان، آخوند ملاکاظم خراسانی، وقعی ننهادند. و با عرفی ساختن دستگاه قضائی، برای استقلال محاکم شرعی جائی باقی نگذاشتند تا آنجا که از قول سیدمحمد طباطبائی نقل می کنند: "با تاسیس محاکم عدلیه، دیگر چه کاری برای علما باقی می ماند".

"دموکراتیک و ملی هر دو فریب خلق اند!"

از شعارهای مشروعه‌طلبان قدیم و جدید

مجلس شورای اسلامی یا مجلس شورای ملی

شیخ ابوالحسن نجفی مرنندی فوق‌الذکر در "صواعق سبعة" می‌نویسد:

"مجلس دارالشوری ایران در مرکز اسلام به تدلیس ابلیس ابالیس کرده‌ی ارض... از يك صد و شصت و دو نماینده... تشکیل شده، هر روز قانونی با عقول قاصره‌ی فاسده و آرای مهلکه و مضله‌ی خود... جعل و احکام باهره‌ی قرآن را متروک و مبدل به جعلیات کفرآمیز می‌نمایند."

شیخ فضل‌الله، نمایندگان مجلس اول را که عمدتاً از بازاریان و پیشه‌وران متدین و مسلمان بودند "بابی"، "طبیعی مشرب" و "مستضعفین در دین" و در زمره‌ی "شیاطین" می‌خواند و فتوای می‌دهد که: همه‌ی آن‌ها باید "بالکله خارج شوند چه از متن مجلس و حاشیه‌ی آن"، و از "برادران دینی"¹⁶⁰ برای انجام این کار یاری می‌طلبد.

"مجلس شورای اسلامی" مانند بسیاری از اصطلاحاتی که امروزه بگوش می‌رسد، ساخته‌ی شیخ فضل‌الله نوری است و نه متعلق به "بنیان‌گذار جمهوری اسلامی". شیخ فضل‌الله خیلی تلاش کرد که نام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی تبدیل شود ولی توفیقی نیافت. زیرا که مردم در مقابل خواست‌های روحانیون مرتجع مقاومت می‌کردند و هر وقت می‌دیدند که این روحانیون در کار مجلس و تصویب قانون اساسی اخلاص می‌کنند در مقابل مجلس جمع می‌شدند و علیه روحانیون شعار و اعلامیه می‌دادند. وقتی تلاش شیخ فضل‌الله در تغییر نام مجلس از مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی با شکست مواجه شد، پیش‌نهاد عنوان "مجلس شورای ملی اسلامی" را داد ولی باز کسی برایش تره خورد نکرد. شیخ با تلخی چنین می‌نویسد:

"در منشور سلطانی آمده بود" مجلس شورای ملی اسلامی دادیم"، ولی لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت!"

وقتی پیش‌نهاد "مجلس شورای ملی اسلامی" هم توسط مردم و مجلس رد شد، شیخ ناامیدانه با تحمیل قیودی (که همان اصل دوم متمم قانون اساسی سابق باشد) به قبول عنوان "مجلس شورای ملی" رضایت داد ولی خودش هیچ وقت مجلس را به این نام نخواند و معمولاً لفظ "مجلس شورا" یا

160 - حزب‌الهی های آن دوره را "برادران دینی" می‌نامیدند. کسروی تعداد آن‌ها را حدود ۵۰۰ نفر می‌داند که در تمام توطئه‌های شیخ فضل‌الله علیه مشروطیت، همه‌جا از جمله در شاه عبدالعظیم و میدان توپخانه شرکت فعال داشتند. کلیه‌ی هزینه‌های آنان توسط شیخ فضل‌الله (با پولی که اتابک در اختیارش می‌گذاشت) پرداخت می‌شد. حاج سیاح در خاطرات خود این "برادران دینی" را "جمعی از کلاشان و مفتخواران طلبه و سیدنماها و روضه‌خوان‌ها و گداهای پست و رذل..." توصیف می‌کند و ادامه می‌دهد که شیخ فضل‌الله "از فرار معلوم به قدری هزار تومان از محمد علی‌شاه گرفته و این دستگاه را دائر کرده" بود.

"دارالشوری" را به کار می برد. قبلاً اشاره کردیم که او، مانند کلیه شاگردان و پیروان قدیم و جدید خود، با قوانین موضوعه مخالف است و احکام شرعی را کامل و بی نقص و برتر از تعقل بشری می داند، بنظر او حدود وظایف مجلس شورای ملی "فقط" تصویب قوانینی است " برای کارهای دولتی و دیوانی".

شیخ فضل الله از این که می دید علیرغم تمام جنایات و توطئه ها علیه قیام توده ها، محلی از اعراب به شمار نمی رود، سخت رنجیده خاطر بود و مایوسانه شکوه می کرد:

"با آن همه هوراکشیدن ها و آن کتیبه های زنده باد مشروطیت، زنده باد مساوات و برادری و برای، می خواستید این یکی را هم بنویسید: زنده باد شریعت، زنده باد قرآن، زنده باد اسلام..."

حکومت مشروعه و زنان

در زمان مشروطیت، زنان کم و بیش در جنبش نقش داشتند، آن ها بویژه از اقدامات مربوط به زنان (مانند تاسیس مدارس دخترانه) حمایت می کردند. در همان ایام مشروطیت يك انجمن سری بنام "انجمن نسوان" برپا شد که نام موسسان و اساسنامه ی آن در دست نیست.

خبر تاسیس این انجمن وقتی به روحانیون رسید المشنگه ی عجیبی براه انداختند و کار را به مجلس کشاندند. یکی از روحانیون مؤدبانه پرسید:

"با این که مملکت اسلامی است آیا تشکیل انجمن زنان شرعاً صحیح است یا خیر؟" دیگری گفت:

"باید به نظمیہ گفت قدغن نماید"

و سومی فتوی داد:

"در اصل نباید چنین انجمنی تشکیل شود ولی اگر زنان اجتماع کردند و گفتند می خواهیم آشپزی و خیاطی کنیم و یا منسوجات خارجی بنوشیم، ایرادی ندارد."

ولی جامعه سیر تکامل خود را دنبال کرد. زنان کم کم در صحنه ی پیکار اجتماعی و تولید اجتماعی ظاهر شدند. و کم و بیش نقشی همسنگ مردان بدست آوردند. اصلاحات کذایی شاه بوجود آمد.

از میان تمام اصول "انقلاب سفید" فقط دو اصل خشم شدید روحانیون را برانگیخت زیرا که رژیم، به روی دو امر بسیار اساسی برای روحانیون انگشت گذاشته بود یکی در زمینه ی مادی با اصلاحات ارضی و دست اندازی به موقوفات و متعاقباً نذورات اماکن مقدسه و دیگری در زمینه ی فرهنگی و تجاوز به مقدسات فکری یعنی اصل آزادی زنان با مردان (هر چند این آزادی نه تنها با اصلاحات نیم بند شاه بوجود نیامد و حتی در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی جهان سرمایه داری نیز عمدتاً بروی کاغذ وجود دارد و فقط با استقرار سوسیالیسم است که آزادی کامل زنان و مردان می تواند متحقق شود). بنا بر این، از عوام فریبی ها و دروغ های رایج بویژه در این روزها بگذریم، واقعیت این است که مخالفت

روحانیون با "انقلاب سفید" اولاً فقط به همین دو اصل محدود می‌شود، ثانیاً منحصراً انگیزه‌ی اقتصادی (آن هم در رابطه با منافع صنف روحانیت) و فرهنگی داشت، نه انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی. و انگیزه‌های فرهنگی مخالفت روحانیت جنبه‌ی ارتجاعی داشت، نه مترقی؛ و خوشبختانه امروز کمتر کسی است که به این حکم نرسیده باشد.

سرمایه‌داری برای استقرار حاکمیت خود کافی نبود فئوالیسم را بطور فیزیکی متلاشی کند، بلکه می‌بایست به‌مراه آن بقایای فرهنگی آن را نیز از میان بردارد. خطر بسیار جدی بود و روحانیت با شتم طبقاتی خود، این خطر جدی را حس کرد. فراموش نکنیم که انگیزه‌ی شرکت روحانیت در دو جنبش تنباکو و مشروطیت به‌خاطر دست‌اندازی بیش از حد حکومت قاجار به حریم روحانیت و منافع حیاتی آن‌ها بوده است و نه هیچ انگیزه‌ی دیگر.

در بهمن ۴۱ نیز بحران رابطه‌ی بین روحانیت سنت‌گرا و رژیم‌ی که می‌خواست سرمایه‌داری (از نوع وابسته‌ی آن) را با اصلاحات از بالا در جامعه مستقر کند، به اوج خود رسید. روحانیت در آن ایام سراسیمه بود و گمان می‌کرد که مساله برای او مساله‌ی مرگ و زندگی است (در حالی که در واقع چنین نبود و بعدها نیز دیدیم که بخش قابل توجهی از روحانیت خود را با رژیم سرمایه‌داری وابسته انطباق داد). به‌همین علت، در آن ایام، تمام آیت‌الله‌های ریز و درشت، اختلاف همیشگی خود را کنار گذاشتند و یک تنه در مقابل رژیم قد علم کردند. حتی آیت‌الله خمینی در سن پنجاه و چند سالگی یک مرتبه به‌فکر "مبارزه" افتاد. همین آیات عظام، که امروز دشمن خونی یک‌دیگرند، در آن روز - مثل هر وقت دیگر که منافع اساسی روحانیت در خطر بیفتد - یک تنه در مقابل رژیم ایستادند و در مخالفت با اصلاحات ارضی و آزادی زنان (البته با مقداری عوام‌فریبی و پنهان کردن مقاصد اصلی از مخالفت شان)، اعلامیه پشت اعلامیه صادر کردند. ولی علیرغم تمام ظاهر فریبی‌ها، "دم خروس" در اعلامیه‌ها غالباً هویدا است. مثلاً در اعلامیه‌ای که به امضای آیات عظام از جمله آیت‌الله خمینی، در مورد زنان در سال ۴۱ صادر شده بود چنین می‌خوانیم:

"مداخله‌ی زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرمة و توالی فاسد کثیره است ممنوع و باید جلوگیری گردد."

این عبارت هم یکی از انگیزه‌های اصل مخالفت روحانیت با "انقلاب سفید" را روشن می‌کند و هم بویژه عملکرد کنونی در مورد زنان را. این هنوز از علایم سحراست... آن‌چه رژیم جمهوری اسلامی در مورد زنان تا کنون انجام داده است فقط مراحل اولیه از یک برنامه‌ی دراز مدت است و رژیم جمهوری اسلامی تا زنان را به "اندرون" نفرستد و در میان چهاردیواری خانه محبوس نکند، خواب به چشمان‌اش راه نخواهد یافت. البته این رویایی است که روحانیون آن را در خواب نوازش می‌دهند و قدم به قدم، اگر بتوانند، آن را دنبال خواهند کرد. ولی بین خواست مشت‌ی کوردل از گورهای قرون وسطی گریخته و قوانین حاکم بر تکامل جامعه، دره‌ای پرنشدنی فاصل است و ما ذره‌ای تردید نداریم که روحانیون مرتجع این آرزو را مانند بسیاری از آرزوهای دیگر به گور خواهند برد.

حکومت شرعی، ستم طبقاتی و محو آزادی

شیخ فضل‌الله همواره انزجار شدید خود را نسبت به لفظ "مشئومه‌ی آزادی" اعلام می‌کرد و آزادی و مساوات و برادری را "خارج از قانون الهی" می‌دانست. و این "متاع" یعنی آزادی را "چون مارخوش خط و خال ولی گزنده‌ی قتال" برای "مردم بی‌چاره‌ی ایران" می‌دانست.

بازتاب این سخنان در عمل‌کرد رژیم در يك سال و نیم گذشته و در نطق‌های تقریباً هر روزه‌ی رهبران آن در رادیو و تلویزیون دیده‌ایم و نیز در شعار معروف اوباشان در حمله به اجتماعات نیروهای انقلابی و مترقی: "دموکراتیک و ملی، هر دو فریب خلق‌اند". در این جا تذکر این نکته لازم است که حملات شیخ فضل‌الله‌ها و پیروان وی به ملی‌گرایان نه از موضع مترقی «نغوذ بالله»، بلکه از موضع فوق ارتجاعی است زیرا به عقیده‌ی آن‌ها، ملی‌گرایان به تاریخ و فرهنگ و هنر و تمدن ایران باستان دلبستگی نشان می‌دهند، بجای "امت" به "ملت" توجه دارند و بجای "اسلامیت" به "ایرانیت" می‌اندیشند. باری شیخ فضل‌الله هشدار می‌داد:

"ای خدایپرستان، این شورای ملی، حریت و آزادی و برابری، و اساس قانون مشروطه حالیه... خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی است."

نویسنده‌ی کتاب "تذکره‌الغافل و ارشادالجاهل" به دو اصل آزادی و مساوات مندرج در قانون اساسی (سابق) سخت حمله می‌کند: اگر قصد از مشروطیت حفظ احکام اسلام بوده "چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند" که هر يك از این دو اصل "موذی"، خراب‌کننده‌ی رکن قانون الهی است زیرا که "قوام اسلام بر عبودیت است نه به آزادی. و بنای احکام آن بر تفریق مجتمعات و جمع مختلفات است نه به مساوات. بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بنی نوع انسان است." همین نویسنده به اصل هشتم قانون اساسی (سابق) که اعلام می‌کرد: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی مساوی‌الحقوق خواهند بود" شدیداً حمله کرده و می‌نویسد:

"لازمه‌ی مساوات در حقوق" از جمله مساوات "فرق ضاله و مَضَلَه" با مسلمان است، حال آن که حکم "ضال" یعنی مرتدانی است که: قتلش واجب، زنش بائن، مالش منتقل می‌شود به مسلم، و کارش "اجرت ندارد" و کفار "حق قصاص ابدا ندارند و دیه‌ی آن‌ها، هشتصد درهم است."

او مشروطه‌خواهان را سرزنش می‌کرد که می‌خواهند اختلافاتی (اختلافات طبقاتی) را که از نظر قانون الهی در بین مردم وجود دارد، از بین ببرند و به‌این وسیله قانون الهی را تغییر دهند زیرا که "بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق بنی نوع انسان است...."

شیخ فضل‌الله "ذنادقه حریت‌طلب" را مستحق احکام الهیه (اعدام) می‌دانست. شیخ آن‌چنان از آزادی و روزنامه‌نویسان نفرت داشت که حتی حاضر نبود لفظ "روزنامه" را به‌کار ببرد (زیرا که "روزنامه" را غربی می‌دانست) و به‌جای آن از واژه‌ی "لایحه" استفاده می‌کرد. ولی وقتی در تحصن خود در شاه عبدالعظیم، به‌مراه عده‌ای اوباش (که موجب‌شان را با پولی که صدراعظم منفور، اتابک، در اختیارش گذاشته بود پرداخت می‌کرد)، به ضرورت انتشار افکار ارتجاعی و ضد مردمی‌اش پی برد، ناچار شد از همین وسیله‌ی "غربی" استفاده کند. "لایحه"‌اش را "دعوه‌الاسلامیه" نام گذاشت، ولی شیخ به‌حدی در نزد افکار عمومی منفور بود که هیچ چاپ‌خانه‌ای حاضر به چاپ "لایحه"‌اش نشد و شیخ مجبور شد که چاپ‌خانه‌ای (البته با پول اتابک) برای چاپ "لایحه"‌ی خود خریداری کند.

شیخ فضل‌الله خصومتی شدید با آزادی مطبوعات داشت و روزنامه‌نویسان را "روزنامه چپ‌های وقیح‌الوجه" می‌نامید. شیخ عقیده داشت:

"بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است".

بنظر او:

"تهدیب مطبوعات و روزنامه‌جات از کفریات و توهینات به‌شرع و اهل شرع است."

نویسنده‌ی "تذکره الغافل و ارشادالجاهل" به‌نوبه‌ی خود عقیده داشت که: مفهوم "آزادی قلم و زبان" نشر کفر است و گرنه آن "خبیث" در محضر عمومی نمی‌گفت:

"ای مردم حق خود را بگیرید، در قیامت کسی پول سکه نمی‌زند، آخوندها از خودشان برآورده‌اند."

همین نویسنده در جای دیگر در باره‌ی طالبوف، نویسنده‌ی کتاب "مسالك المسلمین" می‌نویسد: این "خبیث" طرق اضمحلال تشیع را در پیش گرفته و نوشته است که:

"قانون قرآن امروز ما را کافی نیست، باید سی‌هزار حکم جعل کنیم تا اداره‌ی امروز ما کافی باشد."

و با تأثری خشم‌آلود اضافه می‌کند که: مردم کتاب "مسالك المسلمین" او را به "اعلی قیمت" خریدار هستند.

شیخ فضل‌الله عقیده داشت که "نظام‌نامه‌ی اساسی" (قانون اساسی) را بر پایه‌ی "قانون‌های خارج از مذهب" نوشته‌اند. مثلاً گفته‌اند: "مطبوعات مطلقاً آزاد است". شیخ ادامه می‌دهد:

"این قانون با شریعت ما نمی‌سازد... کسی را شرعاً نمی‌رس که کتاب‌های گمراه‌کننده‌ی مردم را منتشر کند... پس چاپ کردن کتاب‌های ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیا است، ممنوع و حرام است."

آیا لازم است که فرمایشات رهبران جمهوری اسلامی را در باره‌ی آزادی‌های سیاسی، نهادهای دموکراتیک و آزادی مطبوعات، در کنار نمونه‌های فوق، قرار دهیم؟ زخم آن‌چنان تازه است که حاجتی به نمک پاشیدن به‌روی آن نیست. مردمی که فریاد می‌زدند: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" امروز دریافته‌اند که رهبران جمهوری اسلامی پس از سوار شدن بر خر مراد، چه کلاه کشادی به سرشان گذاشته‌اند. تعطیل نشریات مترقی و انقلابی، حمله‌ی اوباشان به کتاب‌فروشی‌ها و دکه‌های روزنامه‌فروشی، جشن کتاب‌سوزی‌های تقریباً هر روزه، سرکوب نشریات چپ و پخش‌کنندگان آن‌ها، تسخیر کامل رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های خبری، سعی در سرکوب نیروهای آگاه و آگاهی‌دهنده، سعی در بستن کوچک‌ترین منفذهایی که به توده‌ها آگاهی بدهد و ده‌ها و صدها نمونه دیگر، همه و همه از رهنمودهای شیخ فضل‌الله سرچشمه می‌گیرد. این همه نشان می‌دهد که مشروعی شیخ فضل‌الله و جمهوری اسلامی، فرزندان ناقص‌الخلقه‌ی یک مادرند، مادری که نام منحوس او، تحجر و توحش قرون وسطایی است.

بخش سوم

تحریر الوسیله

"تحریر الوسیله"

وسیله‌ای دیگر در خدمت تثبیت ارتجاع

در ۲۵ خرداد، خمینی حکم ارتداد "جبهه ملی" را صادر کرد. از نظر خمینی جرم "جبهه ملی" این نبود که طرفدار جامعه‌ی طبقاتی، در این مورد، سرمایه‌داری است؛ خمینی خودش جامعه‌ی بی‌طبقه را "جامعه‌ی الاغ‌ها" می‌داند و سرمایه‌داران بزرگی که تحت حمایت "اسلام عزیز" و زیر پرچم "جمهوری اسلامی" بر سرمایه‌ی خود افزوده‌اند و می‌افزایند. جرم "جبهه ملی" این هم نبود که هوادار پیوند اقتصادی و سیاسی نزدیک با امپریالیسم است؛ رژیم خمینی خود صمیمانه‌ترین روابط واقعی - و نه تبلیغاتی - را با کل سیستم استثمارگر جهانی برقرار کرده است. جرم "جبهه ملی" این نیز نبود که در سیاه‌ترین سال‌های حکومت شاه به "همزیستی مسالمت‌آمیز" با آن مشغول بود؛ مگر اغلب سردمداران رژیم خمینی رابطه‌ی دیگری با رژیم شاه داشتند؟

از نظر خمینی، "گناه کبیره"ی "جبهه ملی" این بود که در اعلامیه‌ای به "لایحه‌ی قصاص... نص صریح قرآن" اعتراض کرده بود و آن را غیرانسانی خوانده بود. ظاهراً خمینی که تا آن روز مخالفت‌های کجدار و مریز "جبهه ملی" را ندیده گرفته بود، در مقابل اعتراض به "لایحه‌ی قصاص" کاسه‌ی صبرش لبریز شد و چماق تکفیر را بر سر سنجابی و شرکا کوبید - البته فراموش نکرد به آنان قول بدهد که در صورت گفتن یک دروغ بزرگ، یعنی تکذیب اعلامیه‌ی خودشان، باز هم در دامن پرمهر "جمهوری اسلامی" جایی خواهند داشت!

ظاهر قضیه، اما، فقط بخشی از واقعیت آن را نشان می‌دهد. "جبهه ملی" نه تنها اولین معترض به "لایحه‌ی قصاص" نبود، بلکه آخرین آن‌ها بود و اعتراض "جبهه" به "لایحه‌ی قصاص" هم چنان که در روزنامه‌ی "پیام جبهه ملی" درج شد - از جمله یکی‌ترین اعتراضات بود و حتی از اعتراض "سردفتران اسناد رسمی" (میزان ۶۰/۳/۷) هم "شل‌تر بود!

هدف واقعی خمینی در سخن رانی ۲۵ خرداد، در هم کوبیدن آخرین نشانه‌های مخالف‌خوانی بنی‌صدر، "جبهه ملی" و "نهضت آزادی" بود که به تزویر و ریا هر یک به نوعی مدعی آزادی و آزادی‌خواهی شده بودند. خمینی برای رسیدن به این هدف از یک سو بزرگترین بسیج فاشیستی دو سال و نیم اخیر - بسیج فاشیست‌های فعال چماقدار و چاقوکش و نه مؤمنین نماز جمعه - خوان - را فراخواند، و از سوی دیگر با دفاع سرسختانه از بزرگترین سند توحش رژیم خود، "لایحه‌ی قصاص"، کوشید تا از مخالفان واقعی و ظاهری "زهرچشم" بیش تری بگیرد.

تجربه نشان داد که هر اس خمینی از بنی‌صدر، "جبهه ملی" و "نهضت آزادی" بی‌مورد بود. "جبهه ملی" از همان ۲۵ خرداد "ناپدید" شد؛ از مقام خود برکنار شد و - به قول خمینی - به "زیرزمین‌ها" پناه برد تا دچار سلول زندان اوین نشود؛ "نهضت آزادی" هم مانند همیشه با کمی تاخیر، به "سر عقل آمد" و بر صندلی‌های چرم سرخ مجلس تکیه زد.

اما کوبیدن میخ دیگر، یعنی تحمیل قوانین بربری ۱۴ قرن پیش، به این سادگی میسر نشد. ارتجاع حاکم تنها پس از ۲ هفته کشتار بی‌امان و برقرار کردن جو ترور و وحشت توانست "قوانین الهی قصاص" را به صورت قانون جزایی خود تثبیت کند. و تازه همین کار هم با نهایت "احتیاط" و "زیرکی" انجام شد!

همان‌گونه که ۸ ماه پیش "لایحه‌ی قصاص" مخفی" و بی‌سرو صدا از طرف بهشتی "شهید مظلوم (!)" و "شرکایش" در "شورای عالی قضایی" به مجلس داده شده بود، مجلس شورای دزدان و غارتگران و شورای نگهبان آنان نیز - که هنوز هم از طرح علنی مساله می‌ترسند - با انجام يك "کودتا"ی حقوقی کار تصویب آن را یکسره کردند. به این ترتیب که این سند توحش به صورت زیر از مجلس گذشت:

"در پایان جلسه‌ی دیروز «مجلس در ۱۶ تیر» طرح قانونی الحاق دادگاه‌های انقلاب در دادگستری جمهوری اسلامی که مورد ایراد شورای نگهبان قرار گرفته بود، به شکل زیر اصلاح «شد» و به تصویب رسید.

ماده ۲ - به دادگاه‌های انقلاب اسلامی اجازه داده می‌شود در موارد حدود، قصاص و دیات مطابق کتاب تحریرالوسیله‌ی امام خمینی عمل نمایند و حکم قضیه را صادر نمایند. (جمهوری اسلامی، ۱۷ تیر - تاکید از ماست)

برای درك این که رژیم تا چه حد از طرح علنی این قوانین می‌ترسید باید توجه کنیم که در روز ۱۶ تیر مجلس در حال بحث در مورد "لایحه‌ی احزاب" بود، اما "در پایان جلسه"، پیش از آن که تمام مواد لایحه ارتجاعی احزاب تصویب شده باشد، "ماده‌ی ۲" فوق ظرف چند دقیقه تصویب شد!! می‌بینیم که مجلسی که چند ماه پیش يكروز تمام در مورد "لایحه‌ی حکم انتقال دو نفر از مستخدمین" یکی از ادارات بحث کرده بود، نه تنها کوچک‌ترین گفتگویی در مورد ۱۹۹ ماده‌ی "لایحه‌ی قصاص" را ضروری ندید(!)، بلکه با يك ماده‌ی ۱۵ کلمه‌ای، بطور "چکی" سه فصل "حدود، قصاص، و دیات" - معادل ۱۵۲ صفحه و بیش از ۷۰۰ ماده - از کتاب "تحریرالوسیله" را "تصویب" کرد، تا دست حاکمان "شرع - چون خلخالی، محمدی گیلانی، فهیم کرمانی و دیگران - را برای شلاق زدن، دست و پا بریدن، چشم از حدقه در آوردن، سنگسار کردن و بسیاری از اعمال به اصطلاح انسانی دیگر بازتر بگذارد.

در بخش آینده، ما برای آشنایی خوانندگان با قوانین وحشیانه‌ی کتاب "تحریرالوسیله"، به معرفی بخش‌هایی از آن خواهیم پرداخت.

"تحریر الوسیله"

وسیله‌ای در خدمت نفی کامل موجودیت انسانی زن

در بخش قبل این بررسی دیدیم که چگونه رژیم ارتجاعی حاکم در مقابل اعتراض وسیعی که طرح "لایحه‌ی قصاص" به‌دنبال داشت موقتا عقب‌نشست و بحث آن را در مجلس مسکوت گذاشت. همچنین دیدیم که در پی موج اخیر سرکوب، که وحشیانه‌ترین تهاجم رژیم در حال احتضار بر علیه زحمتکشان و نیروهای انقلابی است، رژیم چگونه از جو سانسور مطلق و وحشت و ارباب استفاده کرد و به‌جای "لایحه‌ی قصاص"، "متن مادر" آن یعنی سه فصل از کتاب "تحریر الوسیله" را به‌طور "قاچاقی" (یعنی بدون هیچ‌گونه بحث) به تصویب مجلس رساند.

در این بخش پس از بررسی شیوه‌ی توجیه "لایحه‌ی قصاص" توسط خمینی، و شیوه‌ی توجیه کتاب "تحریر الوسیله" توسط پادوهای او، به بررسی خود کتاب می‌پردازیم.

اما پیش از آغاز مطلب باید يك نکته را که در بخش گذشته به‌طور ضمنی متذکر شدیم روشن‌تر کنیم. دفاع سرسختانه‌ی خمینی از لایحه‌ی وحشیانه‌ی قصاص به‌خوبی نشان می‌دهد که او دیگر به‌هیچ وجه نمی‌تواند رژیم خود را "بزرگ" کند و آن را "مترقی" و "انسانی" جلوه دهد. او دریافته است که بقای رژیم او از این پس تنها در گروی ستایش بی‌شرمانه زشتی‌ها و ددمنشی‌ها، سرکوب بی‌امان هر نوع مخالفت است. اما به همین ترتیب تصویب مخفیانه‌ی "لایحه‌ی قصاص" در مجلس نشان می‌دهد که رژیم در عین حال هنوز هم از آگاهی توده‌ها و از مبارزه‌شان هراسان است. این ترکیب ترس و درندگی، ویژگی تمام رژیم‌هایی است که مرگ خود را نزدیک می‌بینند.

تا کنون چنگ‌زدن‌های این کفتار در حال مرگ بسیار از رزمنده‌ترین و آگاه‌ترین انسان‌های جامعه‌ی ما را به خاک و خون کشیده است. تنها با تهاجم بر علیه این رژیم و مبارزه‌ی بی‌امان با اوست که می‌توانیم نه تنها به این درندگی پایان بخشیم، بلکه راه نیمه طی شده‌ی انقلاب توده‌های زحمتکش را بسوی پیروزی نهایی بر بهره‌کشی و جهل و ظلم ادامه دهیم.



برخلاف آنچه که قانون مصوب مجلس مرتجعین می‌گوید، "تحریر الوسیله" نوشته‌ی خمینی نیست! همان‌طوری که خود خمینی در مقدمه‌ی جلد اول این کتاب می‌گوید، نام اصلی آن "وسیله‌النجاه" بوده و چند قرن پیش توسط آخوند دیگری به‌نام "فقیه اصفهانی" نوشته شده است. خمینی بر این کتاب "حاشیه‌ای" نوشته؛ یعنی ضمن تائید متن اصلی نظر خود را در مورد مسایلی که در آن ذکر نشده‌اند به کتاب اضافه کرده است. این‌ها عبارتند از نظرات خمینی در مورد مسایل مانند چک، سفته، بهره‌ی بانکی، بخت‌آزمایی، تلقیح مصنوعی و غیره. پس چرا این کتاب را نوشته‌ی خمینی معرفی می‌کنند؟ یعنی ادعا می‌کنند که تمام مواد آن در قرآن به‌صراحت ذکر شده است!

خمینی چنین ادعایی دارد، چون هیچ استدلال منطقی‌ای برای توجیه مقررات ضد بشری "لایحه‌ی قصاص" در اختیار ندارد. این ادعای خمینی، مانند بسیاری ادعاهای دیگرش، دروغی بیش نیست! زیرا در سراسر چندین هزار آیه‌ی قرآن "تنها در چهار آیه کلمه‌ی قصاص آمده است و اگر آیات دیگری را که در این معنی آمده ضمیمه کنیم کمتر از ده آیه خواهد بود" (روزنامه‌ی جمهوری اسلامی ۱۵ تیر - مقاله‌ی "قصاص رمز زندگی" - تاکید از ماست).

قرآن مجازات‌های وحشیانه‌ای چون شلاق زدن، زندانی کردن همراه با شکنجه را (مثلاً در مورد زنا در سوره‌های "نساء" و "نور") تجویز می‌کند. چاره‌ی مشکل اجتماعی سرقت را در قطع دست و پای محرومی می‌داند که دست به دزدی می‌زند؛ و بالاخره "قصاص"، یعنی مجازات مجرم به‌وسیله‌ی تکرار جرم در مورد او، را "رمز زندگی" می‌داند. ولی خمینی از آن‌جا که می‌داند برخی دیگر از مسلمانان - از جمله "مجاهدین" - این آیات را قابل تفسیر می‌دانند، با دروغ‌گویی تمام ۱۹۹ ماده‌ی قصاص را در قرآن جا می‌دهد، تا بتواند حکم قتل مخالفان این قوانین ضدبشری را آسان‌تر صادر کند!

به‌همین ترتیب، پادوهای خمینی هم می‌دانند که اگر بگویند "تحریرالوسیله" کتاب خوب است، چون چند قرن پیش توسط فلان ملا نوشته شده است، راه را برای اظهار نظر آخوندهای دیگر باز گذاشته‌اند. از این روی به جای "فقیه اصفهانی" که در زمان خود مقام "ولایت" نداشته، "تحریرالوسیله" را به خمینی نسبت می‌دهند که "امام امت" است، و هر کس با او مخالفت کند مستحق مرگ!

در این‌جا باید بر دو نکته تاکید کنیم:

نخست آن که این نه نخستین بار و نه آخرین باری است که خمینی و رژیم او دروغ می‌گویند و حيله‌گری می‌کنند. به‌خاطر داریم که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ خمینی به دروغ ادعا کرد که "زنان ارتشیان در سنجج به اسارت گرفته شده‌اند" و به این وسیله حکم کشتار مردم کرد را صادر کرد. درست يك روز بعد فرمان خمینی و ادعای دروغ او در کنار تکذیب رسمی آن ادعا در روزنامه‌های خود رژیم چاپ شد! خمینی بارها انقلابیون را به "خرمن‌سوزی" متهم کرده است، بدون آن که حتی يك‌بار بتوان کوچک‌ترین مدرکی ارائه دهد. او همواره کمونیست‌ها را "عامل امریکا" قلمداد کرده است، اما در همان سخنرانی ۲۵ خرداد خود می‌گوید "امریکا دشمن سرسخت کمونیست‌ها ست!" (رجوع کنید به "رهایی" شماره‌ی ۸۹ - مقاله‌ی "عامل امریکا کیست؟")

نکته دوم آن‌که حتی اگر بواقع تمام مواد لایحه‌ی قصاص در قرآن نوشته شده بود، یا کتاب "تحریرالوسیله" شاهکار اصیل خود خمینی بود، باز هم در اصل مساله، یعنی ارتجاعی بودن این قوانین، کوچک‌ترین تغییری حاصل نمی‌شد. کمی پیش دیدیم که اصل قوانین قصاص در قرآن به صراحت تائید شده، و در زیر خواهیم دید که کتاب "تحریرالوسیله" حاوی چه احکام وحشیانه، مالیخولیایی و چندان‌آوری است.

قصد ما از آن‌چه در مقدمه‌ی این بحث آمد آن بود که نشان دهیم که خمینی برای ادامه‌ی حکومت استثمار، ظلم و جهل خود حتی همان مفاهیمی را که خود او و ملایان دیگر باید قاعداً مدافع‌شان باشند تحریف می‌کنند! او و پادوهایش نیک می‌دانند که مدت‌هاست پایگاه "توده"‌ای‌شان در میان آن لایه‌هایی از جامعه است که اغلب حتی زبان فارسی را هم نمی‌توانند بخوانند! از این رو با اطمینان خاطر تعصب این توده‌های عقب مانده و عقب نگه داشته شده را نسبت به قرآن و معتقدات مذهبی برمی‌انگیزند، تا جهل و تعصب آن را به قهر و خشونت نسبت به نیروها و عناصر آگاه و آگاهگر

جامعه تحريك كنند. اين شيوه عمده‌ترين راز بقای حكومت خمینی بوده و هست، و تزلزل امروزی این رژیم از آن روست که این حربه برائی خود را بسیار از دست داده است.

چنان‌که در بخش پیشین این مطلب گفتیم، مجلس ارتجاع فقط سه فصل از کتاب "تحریرالوسیله" را به قانون تبدیل کرده است. اما فصول دیگر این کتاب یا هم اکنون عملاً حکم قانون را دارند، و یا در صورت بقای این رژیم به احتمال زیاد در حکم قانون درخواهند آمد. از این روی ما علاوه بر آن سه فصل برخی از فصول دیگر کتاب را نیز مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم.

جلد اول و همین‌طور بخشی از جلد دوم این کتاب به مسایلی از قبیل "مطهرات"، "نجاسات"، "نماز"، "روزه"، "حج"، "معاملات" و مانند آن اختصاص دارد، که به اختصار در کتاب‌های "توضیح‌المسائل" یا "رساله"‌های خمینی و دیگر ملایان آمده‌اند. ما در این‌جا نه قصد و نه فرصت آن را داریم که به بحث پیرامون این مسائل بپردازیم. به این اکتفا می‌کنیم که یادآوری کنیم که تفکری که ناتوانی خود را در حل کوچکترین مشکل واقعی جامعه‌ی بشری، لااقل در چندین قرن اخیر، نشان داده است، چندین صفحه از این کتاب را به مقررات و "حل مسائل" مربوط به خوردن، پوشیدن، ادرار کردن، شکار (!)، "چگونگی رابطه‌ی جنسی میان زن و مرد"، و مقررات مربوط به "نگاه کردن و گفتگوی زن و مرد" تخصیص داده است!!

بررسی این کتاب را از فصل مربوط به ازدواج ("کتاب‌النکاح"، ص ۲۳۶) در جلد دوم آن آغاز می‌کنیم. این مبحث از کثیف‌ترین و ارتجاعی‌ترین مباحث این "شاه"‌کار است. بر خلاف ادعای رژیم خمینی که می‌گوید "اسلام زن را به عالی‌ترین مقام رسانده است"، مقررات این مبحث (و مباحث بعدی آن‌جا که به زن مربوط می‌شوند) زن را تا حد حیوان یا شیئی که فقط برای لذت بردن مرد، فراهم کردن وسایل راحت او، و زائیدن و پرورش بچه مفید است تنزل می‌دهند. پیش از ارائه‌ی نمونه‌هایی از مقررات این فصل، لازم است اشاره کنیم که فصل ازدواج در این کتاب درست پس از فصلی قرار گرفته که در آن مقررات مربوط به تصاحب و نحوه‌ی استفاده از "حیوان یا شیئی بدون صاحب" طرح شده‌اند! اگر این "تصادف" به حد کافی گویا نباشد، نمونه‌های زیر از "کتاب‌النکاح" مسلماً به حد تهوع‌آوری گویا خواهند بود.

بنا بر مقررات مندرج در بخش‌های مختلف این فصل، زن در مقابل "خدماتی" که به مرد عرضه می‌کند، "مزد" خود را بصورت مهریه، شیربها، خرج زندگی دریافت می‌کند، و در صورت مرگ شوهر جزئی از دارایی او را به ارث می‌برد. در مقابل مرد حق دارد، مثلاً، در صورتی‌که زن مایل به نزدیکی با او نباشد او را بزند و حبس کند! یا، همان‌گونه که همه می‌دانیم، سه زن دیگر هم بگیرد (یعنی در واقع بخرد!) و هر موقع که بخواهد زن را طلاق دهد و او را رها کند. این تازه در حالت "ازدواج دائم" است، و در صورت "ازدواج موقت" یا "صیغه"، زن در مقابل "لذت بردن" مرد از او "مبلغی معین"، برای "مدتی معین" دریافت می‌کند! آیا این جز فحشا قانونی و شرعی چیز دیگریست؟

در همین فصل، "متفکر"ی که با "دقت علمی" در قریب به يك صفحه (مسائل ۶ و ۸، ص ۲۳۹ - ۲۳۸) جزئیات "مهمانی پس از ازدواج" و "مواقع مجاز برای نزدیکی" را شرح می‌دهد، در ماده‌ای دیگر (مساله‌ی ۹، ص ۲۴۰) ازدواج با دختران خردسال را حتی قبل از آن که به سن بلوغ جسمی برسند به شدت تشویق می‌کند، و به این منظور از "امام صادق" و "پیغمبر اسلام" نقل قول می‌آورد.

مسالهی ۱۲، ص ۲۴۱ در همین فصل حتی برقراری رابطه‌ی جنسی بین مرد - در هر سنی - را با دختران خرد سال "تحت شرایطی" تجویز می‌کند، و "مقررات" مربوط به این عمل وحشیانه را چنین توصیف می‌کند:

"قبل از 9 سالگی زن نزدیکی با او مجاز نیست. چه در عقد دائم باشد و چه در عقد منقص «صیغه». اما در مورد بقیه لذات از قبیل لمس «بدن او» با شهوت، بوسیدن «او»، یا تفخیز «نزدیکی در ران‌های او»، حتی اگر هنوز شیرخوار باشد اشکال نیست. و اگر مرد قبل از نه سالگی با او نزدیکی کند و باعث افضاء «پاره شدن دیواره‌ی میان مجرای ادرار و مجرای تناسلی، یا میان مجرای تناسلی و مقعد» او نشود به احتمال قوی به جز گناه چیز دیگری بر او مترتب نخواهد بود. و اگر او را افضاء کند، بطوری که مجراهای ادرار و حیض یکی شوند یا مجرای حیض و مقعد یکی شوند، دیگر برای ابد نزدیکی با او برایش «برای مرد» حرام خواهد بود، ولی جانب احتیاط آن است که در حالت دوم چنین شود «یعنی در صورت پاره شدن دیواره‌ی بین رحم و مخرج نزدیکی با زن بر مرد حرام شود». در هر حال زن از زوجیت او خارج نخواهد شد، و احکام ارث، حرمت «ازدواج با زن» پنجم، حرمت ازدواج با خواهر «زن» و غیره در مورد او معتبر خواهند بود و لازم است که اگر مرد زن را طلاق دهد تا زمانی که زن زنده است مخارج او را تامین کند و جانب احتیاط آن است که حتی در صورت ازدواج مجدد زن باز هم نفقه‌ی او را بپردازد. و بر مرد واجب است که دیه «پول خون» افضاء را بپردازد، و این دیه مطابق پول خون مربوط به جان انسان است، و اگر زن آزاد باشد برابر است با نصف دیه‌ی مرد به اضافه‌ی مهری که زن به موجب عقد و نزدیکی استحقاق آن را دارد. و اگر مرد پس از کامل شدن نه سالگی زن با او نزدیکی کند و باعث افضاء او شود زن بر او حرام نمی‌شود و دیه‌ای هم نباید بپردازد، ولی جانب احتیاط آن است که تا زمانی که زن زنده است نفقه‌ی او را بپردازد...» (تاکیدها و عبارات میان «» از ماست.)

در هر جمله‌ی این ماده مردسالاری عصر توحش، و نه حتی مردسالاری عصر سرمایه‌داری، را می‌توان به‌وضوح دید. مرد، عملاً در هر سنی که باشد، اجازه دارد از دختر خردسالی، "حتی اگر شیرخواره باشد"، "هر گونه لذتی ببرد" و حتی با او رابطه‌ی جنسی برقرار کند، به شرط آن که به کودک صدمه‌ی جسمی وارد نشود! البته در صورت وارد کردن صدمه‌ی جسمی هم پرداخت "خرج زندگی" و "نصف پول خون یک مرد" به کودک مساله را "حل" می‌کند! پول خون یک "مرد آزاد" هم مطابق مسالهی شماره‌ی ۱ ص ۵۷۴ جلد دوم "تحریرالوسیله" برابر است با ۱۰۰ شتر یا ۲۰۰ گاو، یا ۱۰۰۰ گوسفند، یا ۲۰۰ طاقه‌ی ابریشم، یا هزار دینار، یا ده هزار درهم! این تازه در صورتی است که دختر "آزاد" باشد، حساب "کنیز" و "برده" که دیگر پاك است! و در هر حال زن ناچار است با همان مرد ازدواج کند، زیرا مرد که حق طلاق دارد طبق این ماده می‌تواند "ازدواج" را ادامه دهد. به علاوه از همین ماده می‌توان استنتاج کرد که صدمات روانی ناشی از چنین عمل وحشیانه‌ی، که غالباً جبران ناپذیرند، هیچ مجازاتی را متوجه‌ی مرد نخواهد کرد. خصلت‌های توحش، مردسالاری، و طبقاتی بودن این مجموعه قوانین را به‌خوبی می‌توان در همین يك ماده دید.

چنین قانونی را جز اجازه‌ی رسمی تجاوز جنسی (آن هم نسبت به کودکان خردسال) چه می‌توان نامید؟ این چنین است تفکر کسانی که مبارزات آزادی‌خواهانه و انقلابی را "درخواست آزادی جنسی" می‌نامند. کسانی که در نمایش‌های تلویزیونی و سخنرانی‌هایشان نیروهای انقلابی را متهم می‌کنند که در زمان شاه و در حال حاضر "خانه‌های تیمی را برای برقراری روابط جنسی آزاد تدارک می‌دیده‌اند."

این بازماندگان قرون توحش بشر که جز به لذات جسمی، آن هم در پست‌ترین شکل آن، نمی‌اندیشند، با کمال وقاحت تمام رذالت‌هایی را که خود تحت پوشش "شرع" و "اسلام عزیز" انجام می‌دهند به آزادگان و آزادیخواهان نسبت می‌دهند.

بنیان‌گذار حکومتی که تا کنون ده‌ها زن را به جرم فحشا و زنا بوسیله‌ی سنگسار کردن، از کوه پرتاب کردن و یا تیرباران به قتل رسانده است، در مسأله‌ی ۱۸ ص ۲۹۲ "شاه" کار خود می‌گوید:

"نمتع «لذت بردن» از زن زناکار... مجاز است به شرط آن که این عمل او را از زنا باز دارد."

واضح است که اگر مردان "مؤمن" (مثلا پاسدارانی که در چند نوبت با این زنان نگون‌بخت "ازدواج" کرده‌اند) از این زنان "لذت" ببرند، و زن "از زنا باز داشته" نشود، مجازات‌های "دیگری از قبیل شلاق زدن یا سنگسار کردن در مورد او اعمال خواهد شد! به این ترتیب راه برای "لذت بردن" "مؤمن" از این زنان محروم و ستم‌کشیده، و سپس برای از میان بردنشان تحت عنوان "ادامه‌ی زنا" باز است، و "مؤمنین" به این ترتیب دو "ثواب" بنام خود ثبت خواهند کرد.

با توجه به این شواهد، که مثنی از خروار است، و با توجه به مواد دیگری که زن "آزاد" (مواد مربوط به ارث، قضاوت، شهادت در دادگاه و غیره)، جای هیچگونه شکی در باره‌ی مقام زن در "جمهوری اسلامی" باقی نمی‌ماند. در این نظام زن دقیقاً معادل همان "حیوان یا شیئی بدون صاحب"ی است که مقررات مربوط به تصاحب و استفاده از او در فصل ازدواج آمده است.

در بخش بعدی این بررسی برخی دیگر از مسائل مطرح شده در فصل‌های "حدود، قصاص و دیات" را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم تا زوایای دیگری از تاریخ‌اندیشی، تحجر فکری و بربریت موجود در آن‌ها را نشان دهیم.

"تحریر الوسیله"

وسیله‌ای در خدمت نفی کامل تکام بشریت

در دو بخش گذشته‌ی بررسی کتاب "تحریر الوسیله" دیدیم که رژیم خمینی که مدت‌ها از ترس توده‌ها از مطرح کردن علنی "لایحه‌ی قصاص" خوداری کرده بود، با استفاده از جو خفقان و ارباب هفته‌های گذشته سه فصل "حدود، قصاص و دیات" از کتاب فوق را به علت و بدون هیچ‌گونه بحثی به تصویب مجلس رساند. همچنین دیدیم که این کتاب در واقع نوشته‌ی آخوندی است به‌نام "فقیه اصفهانی" و آن را به دروغ به خمینی نسبت می‌دهند. در این جا لازم است یادآوری کنیم که مقدمه‌ی خمینی بر جلد اول این کتاب، که در آن می‌گوید که نویسنده‌ی کتاب فرد دیگری است، در بعضی نسخه‌های آن حذف شده است تا دروغ رژیم آشکار نشود!

به‌علاوه نشان دادیم که کتاب "تحریر الوسیله" (که "لایحه‌ی قصاص" فقط جزئی از آن است) چه نظرات فوق ارتجاعی و وحشیانه‌ای را بخصوص در مورد زنان در بر دارد. در همان‌جا با ذکر موادی از "فصل ازدواج" از جلد دوم کتاب نشان دادیم که از نظر خمینی زن نه تنها برابر با مرد نیست، بلکه اصولاً انسان به حساب نمی‌آید.

در این جا پیش از پرداختن به مباحث بعدی، همین نکته‌ی فوق را بار دیگر با ذکر نمونه‌ای دیگر اثبات می‌کنیم. چنان‌که در بخش گذشته دیدیم کتاب "تحریر الوسیله" به مرد اجازه می‌دهد با دختر خردسال (حتی شیرخواره) ازدواج کند و از او "هر لذتی ببرد" به شرط آن که با او نزدیکی نکند. البته این ممنوعیت رابطه‌ی جنسی فقط تا سن نه سالگی دختر برقرار است! بنا بر همین مقررات، در صورتی‌که مرد با دختر خردسال کمتر از نه سال رابطه‌ی جنسی برقرار کند و به او صدمه‌ای نزند فقط مرتکب گناه شده است؛ اما اگر به او صدمه‌ای بزند فقط مجبور خواهد بود جریمه‌ای نقدی بپردازد. در هر دو صورت دختر همسر مرد باقی می‌ماند، و در صورت دوم مرد حتی حق نزدیکی مجدد با او را نیز خواهد داشت.

حال ببینیم "متفکری" که جسم و روان يك دختر خردسال را این چنین بی‌شرمانه در مقابل مقداری پول به‌معرض فروش می‌گذارد، در مورد "نزدیکی با حیوانات و مردگان" چه نظری دارد. در صفحه‌ی ۴۹۶ از جلد دوم کتاب می‌خوانیم:

"مساله‌ی ۱- حد نزدیکی با حیوان تعزیر «کتک‌زدن» است و با نظر حاکم شرع تعیین می‌شود... مساله‌ی ۳- در صورت تکرار، مرتکب در بار چهارم اعدام می‌شود.

مساله‌ی ۴- حد نزدیکی با زن مرده مانند حد زناست و در حالت احسان «همسر داشتن» حد او سنگسار است و در غیر این صورت همان است که در باب زنا گفته شد «یعنی شلاق»... و اگر با مرد مرده نزدیکی کند حد آن مانند حد لواط با مرد زنده است «یعنی اعدام» و بنا بر احتیاط باید شدیداً تعزیر هم بشود..."

می‌بینیم که بنا بر این قوانین مجازات تجاوز جنسی وحشیانه به يك دختر خردسال از مجازات نزدیکی با يك حیوان زنده یا يك انسان مرده هم خفیف‌تر است. با وجود این خمینی کمتر از سه سال پیش برای فریب دادن توده‌های مبارز با کمال وقاحت چنین می‌گفت:

"زنان از نظر اسلام نقش حساسی در بنای جامعه‌ی اسلامی دارند و اسلام زن را تا حدی از تقاء می‌دهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه بازیابد و از حد شیئی بودن بیرون بیاید..." (کتاب "مصاحبه با امام خمینی"، ترجمه و تالیف ایرج جمشیدی، انتشارات پیشگام، تهران صفحه‌ی ۱۵)

براستی که حکومت اسلامی خمینی در دروغ‌گویی بی‌شرمانه نیز مانند وحشیگری بی‌رقیب و صد در صد "نه شرقی، نه غربی" است.



توده‌های زحمتکش و مبارزین انقلابی، و بیش از همه کمونیست‌ها، در دو سال و نیم گذشته قربانی رژیم وحشی جمهوری اسلامی شده‌اند و این خود بیش از هر چیزی به افشا و انزوی رژیم کمک کرده است. اما با این همه، هنوز هم بسیاری از جنایات رژیم "باور نکردنی" و "دور از زمان ما" بنظر می‌رسند. این برداشت از يك نظر درست است، به این معنی که حتی تصور چنین فجایی در این مرحله از تحول و تکامل جامعه‌ی بشری کار آسانی نیست، و تکرار این فجایع هم آن‌ها را به پدیده‌ای "عادی" تبدیل نمی‌کند. اما از سوی دیگر همین برداشت می‌تواند مخاطراتی برای امروز و آینده‌ی مبارزه‌ی انقلابی در بر داشته باشد. امروز ممکن است به‌علت "باور نکردنی" بودن این جنایات نتوانیم در برابر این اعمال با سرعت لازم عکس‌العمل نشان دهیم و مبارزه‌ی مؤثر را بر علیه رژیم دامن بزنیم. و همین کوتاهی در مقابله به‌نوبه‌ی خود به رژیم فرصت خواهد داد که برای تحکیم پایه‌های لرزان خود در آینده به جنایاتی حتی فجیع‌تر از این‌ها دست بزنند.

از این روی است که ما در این سلسله مقالات علاوه بر افشای بیش‌تر و بیش‌تر وحشیگری رژیم، بر روشن کردن ابعاد این وحشیگری نیز تاکید داریم. و به این منظور گوشه‌های تاریک‌تر ولی بسیار خطرناک‌تر تفکر و ایدئولوژی حاکم را که در متون مغلق و دور از دسترس، پنهان شده‌اند آشکار می‌کنیم آگاهی بر این زوایا ما را قادر می‌سازد که در مقیاسی وسیع‌تر توده‌ها را برای مقابله با ارتجاع حاکم بسیج کنیم.

در رابطه با آنچه گفته شد، به دو ماده‌ی بسیار چشمگیر از "فصل حدود" می‌پردازیم.



۱ - در "مساله‌ی ۱" در صفحه‌ی ۴۸۲ جلد دوم کتاب پیش‌نهاد شده است که برای باز داشتن کودکان از سرقت، حاکم شرع باید کودک را "ادب" کند. نحوه‌ی این "ادب" کردن به نظر حاکم شرع بستگی دارد،

و قاعدتاً می‌توان هر عملی از توبیخ تا شلاق زدن را در بر بگیرد. در صورت مؤثر نبودن "تادیب" و تکرار سرقت، نویسنده شکنجه، قطع سر انگشتان و قطع خود انگشتان کودک را مجاز می‌داند. طبق این "مساله":

"حد سرقت تحت شرایطی واجب است: اول - بلوغ، پس اگر طفلی «یعنی پسر کمتر از 15 سال و دختر کمتر از 9 سال» سرقت کند حد بر او جاری نمی‌شود و به طریقی که حاکم شرع مناسب بداند ادب می‌شود، و در صورتی که سرقت را پنج بار یا بیش‌تر تکرار کند، گفته شده است که در بار اول عفو می‌شود، اگر تکرار کند تادیب می‌شود، پس اگر باز تکرار کند سر انگشتانش به‌نحوی خراشیده می‌شود که خون از آن‌ها جاری شود، و پس از آن اگر باز سرقت کند سر انگشتانش قطع می‌شود، و اگر باز سرقت کند مانند مرد «بالغ» قطع می‌شود «یعنی اول انگشتان دست راست، مرتبه‌یی بعد پای چپ و غیره»..."

چنین رفتاری با يك كودك خردسال فقط در مخیله‌ی مبتلایان به شدیدترین نوع بیماری روانی می‌گنجد.

۲ - امروزه در اثر مبارزات توده‌های کارگر و زحمتکش طبقه‌ی سرمایه‌دار در کشورهای پیش‌رفته ناچار شده است در قوانین خود که به ضرر توده‌ها وضع شده‌اند تجدید نظر کند، و از جمله مجازات اعدام در اغلب این کشورها لغو شده است. اما در "جمهوری اسلامی" طبقه‌ی حاکم راه "حل" تمام مشکلات خود را در اعدام یافته است: اعدام بخاطر داشتن عقاید کمونیستی، اعدام به‌خاطر پخش اعلامیه، اعدام بخاطر اعتصاب، و حتی اعدام بخاطر روابط جنسی‌ای که مورد تأیید رژیم نباشد. اما رژیم به این هم اکتفا نکرده و وحشیانه‌ترین روش‌های اعدام را نیز تجویز می‌کند. در "مساله‌ی ۵" صفحه‌ی ۴۷۰ در باره‌ی مجازات لواط می‌خوانیم:

"حاکم «شرع» می‌تواند برای کشتن او از گردن زدن با شمشیر، پرتاب کردنش از بلندی مثل کوه با دست‌ها و پاهای بسته، سوزاندن او در آتش، خراب کردن دیوار بر سر او یکی را انتخاب کند، چه در مورد فاعل و چه در مورد مفعول، و می‌تواند مجازات‌ها را با هم ترکیب کند، مثل این که اول او را بکشد و سپس بسوزاند."



دیدیم که "پیشوا"ی رژیم مرتجع "جمهوری اسلامی" تجاوز جنسی به دختران خردسال را به شرط جاری شدن عقد ازدواج مجاز می‌داند. اما همین پیشوا هر مرد و زن دیگری را که نخواهند "شرعا" ازدواج کنند، یعنی نخواهند مشروعیت زندگی مشترکشان را به‌وسیله‌ی پول و يك آخوند یا يك مفت‌خوار دیگر بدست آورند، مستحق شلاق، شکنجه، تبعید و سنگسار شدن می‌داند (مسایل مندرج در صفحات ۴۶۷-۴۶۲، جلد دوم "تحریر الوسیله"). امید فاشیست‌های جهان "ترجیح" می‌دهد که "جمعی از مؤمنان، سه نفر یا بیش‌تر" (مساله‌ی ۵ صفحه‌ی ۴۶۶) شاهد نمایش قتل بوسیله‌ی سنگسار کردن باشند، نمایشی که در آن "شایسته است سنگ‌ها کوچک باشند... نه آن قدر بزرگ که با يك یا دو سنگ «قربانیان» کشته شوند" (همان مساله). "جمع مؤمنان" دوست دارند نمایش وحشیگریشان طول بکشد تا بیش‌تر "ثواب" کنند.

پس از صدور این احکام بربری، سردمداران حکومتی که وقیح‌ترین و رذیلانه‌ترین دشنام‌ها و افتراها را نثار کمونیست‌ها، این پی‌گیرترین مبارزان راه آزادی بشر، و دیگر نیروهای مترقی کرده و می‌کند، در کمال دورویی و تزویر شش صفحه‌ی ۴۷۸ - ۴۷۲ از اثر "کبیر" خود را (که از دیگری دزدیده!) به مجازات "قذف" (دشنام دادن) اختصاص می‌دهد!

"تحریر الوسیله"

وسیله‌ای در خدمت نفی کامل حقوق اقلیت‌های مذهبی

در بخش‌های گذشته‌ی بررسی کتاب "تحریر الوسیله" دیدیم که لایحه‌ی "قصاص" خلاصه‌ای است از سه فصل "حدود، قصاص و دیات" این کتاب. اگر چه این کتاب چند قرن پیش نوشته شده است، اما چون خمینی آن را تائید کرده و مواردی هم به آن افزوده است در حال حاضر به دروغ، نوشته‌ی او قلمداد می‌شود.

با بررسی تنها چند ماده از قوانین مربوط به ازدواج و مجازات‌های موجود در این کتاب نشان دادیم که تفکر مسلط بر آن، که همان ایدئولوژی رژیم خمینی است:

الف) بی‌شرمانه بدیهی‌ترین حقوق زن را نفی می‌کند و او را به حد کمتر از يك حیوان تنزل می‌دهد. نمونه: مساله‌ی ۱۲ صفحه‌ی ۲۴۱ جلد دوم "تحریر الوسیله" در مورد اجازه‌ی ازدواج با دختران خردسال **حتا کمتر از نه سال**.

ب) بوضوح طبقاتی و مدافع منافع ثروتمندان است. قوانین مجازات موجود در این کتاب به ثروتمندان امکان می‌دهد در مقابل پرداخت پول به هر جنایتی دست بزنند. از این رو این قوانین خود بزرگترین مشوق قتل و جنایت‌اند. حتی يك نگاه به مقررات "قصاص" که در "لایحه‌ی قصاص" نیز آمده‌اند این نکته را به آسانی ثابت می‌کند.

پ) این تفکر علاوه بر آن که کوچک‌ترین درکی از ساده‌ترین مسایل اجتماعی ندارد، خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین روش‌ها را برای مقابله با آن‌ها تجویز می‌کند: **شکنجه و قطع انگشتان کودکان برای بازداشتن آنان از دزدی** (مساله‌ی يك صفحه‌ی ۴۸۲)؛ **"قطع سر، پرتاب از بالای کوه با دست و پای بسته، کشتن در زیر آوار، سوزاندن در آتش یا ترکیبی از آن‌ها"** در مورد کسی که لواط کرده باشد. (مساله‌ی ۶، صفحه‌ی ۴۷۰).



خمینی در ۱۹ آبان ۱۳۵۷، ماه‌ها قبل از آن که قدرت را به‌دست بگیرد یا حتی مطمئن باشد که قدرت را بدست خواهد گرفت، برای فریب توده‌ها در پاسخ به سوال "سازمان عفو بین‌الملل" در مورد "آزادی عقیده، آزادی بیان عقیده، و آزادی انتخاب شغل" برای مارکسیست‌ها چنین گفت:

"الف - در حکومت اسلامی همه‌ی افراد دارای آزادی در هر گونه عقیده‌ای هستند و لیکن آزادی خرابکاری را ندارند.

ب - در اسلام آزادی انتخاب شغل بر هر فردی بر حسب ضوابط قانونی محفوظ است." (کتاب "مصاحبه با امام" ترجمه و تالیف ایرج جمشیدی، انتشارات پیشگام، تهران، صفحه‌ی ۱۵)

و در پاسخ به پرسش‌های مکرر در مورد حقوق اقلیت‌های مذهبی چنین گفت:

"تمام اقلیت‌های مذهبی در ایران برای اجرای آداب آئین و اجتماعی خود آزادند و حکومت اسلامی، خود را موظف می‌داند تا از حقوق و امنیت آنان دفاع کند و آنان هم مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی و محترم هستند." (۲ آبان ۱۳۵۷ - همان کتاب صفحه‌ی ۲۹)

"... باید غرب متوجه باشد که اسلام نسبت به اقلیت‌های مذهبی بسیار با احترام رفتار می‌کند. من بارها گفته‌ام که آنان در ایران آزادانه مراسم خود را انجام می‌دهند و ما موظفیم از آنان نگهداری کنیم." (۱۹ آبان ۱۳۵۷ - همان کتاب صفحات ۴۴ - ۴۳)

تجربه‌ی تلخ دو سال و نیم حکومت اسلامی به اکثریت قاطع مردم ایران صرف‌نظر از جنس، نژاد، طبقه، اعتقاد به هر گونه دین، و یا بی‌اعتقادی به دین نشان داده است که:

الف) بر خلاف وعده‌ی خمینی، در حکومت اسلامی نه تنها مارکسیست‌ها هیچ‌گونه آزادی اندیشه و آزادی بیان اندیشه را ندارند، بلکه حتی معتقدین به اسلام نیز اگر به اسلام خمینی معتقد نباشند تحت محدودیت‌های گوناگون (از بستن روزنامه‌ها تا اعدام) قرار می‌گیرند.

ب) "ضوابط قانونی" که خمینی از آن دم می‌زند فقط یک چیز است: تسلیم مطلق در برابر رژیم او. و "خرابکاری" هم در قاموس او، مانند رژیم شاه، یعنی ابراز کوچک‌ترین مخالفت با رژیم.

چنان‌که گفتیم این‌ها همه در تجربه اثبات شده است، اگر چه برای برخی از مبارزان آگاه پیش از این تجربه هم دروغ بودن ادعاهای خمینی آشکار بود، اما در عین حال بوده‌اند و هستند کسانی (خودفروشان چون توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها) که جنایات رژیم را به "عناصر غیر مسئول که در داخل رژیم رخنه کرده‌اند" نسبت می‌دهند، و یا آن را جلوه‌ای از "برخورد دوگانه‌ی خرده بورژوازی" می‌دانند. و بوده‌اند و هستند کسانی که این جنایات را "انحراف از اسلام" قلمداد می‌کنند.

اما از آن جا که مقررات کتاب "تحریر الوسیله" مبتنی است بر قوانین اسلامی که از قرآن، سنت پیغمبر، یا نظرات مراجع شیعه استخراج شده‌اند، توجه به مواد صریح زیر از آن کتاب نشان خواهد داد که هدف آگاهانه یا ناآگاهانه‌ی تمام اظهارات توجیه‌گرانه‌ی فوق چیزی نیست مگر فریب توه‌ها.

مساله‌ی ۱۰ در صفحه‌ی ۳۶۶ جلد دوم کتاب تعاریف زیر را در باره‌ی "مرتد" ارائه می‌دهد:

" - مرتد فطری کسی است که یکی از والدینش در حین انعقاد نطفه مسلمان باشد، پس از رسیدن به بلوغ اظهار اسلام کند، و پس از آن از اسلام خارج شود.

- مرتد ملی کسی است که والدینش در حال انعقاد نطفه کافر باشند، پس از رسیدن به بلوغ اظهار کفر کند، مثل مسیحی‌الاصلی که مسلمان شود، و پس از آن دوباره، مثلاً، مسیحی شود.

و مسایل زیر "مجازات" چنین فردی را معین می‌کنند:

"مسالهی يك (صفحه‌ی ۴۹۴): اظهار اسلام از سوی مرتد فطری قبول نمی‌شود، و اگر مرد باشد کشته می‌شود، اگر زن باشد... کشته نمی‌شود، بلکه حبس ابد می‌شود و در مواقع نماز کتک زده می‌شود و معیشت «خورد و خوراك و شرایط زندگی» بر او سخت گرفته می‌شود، و اگر توبه کند از حبس خارج می‌شود. از مرتد ملی خواسته می‌شود که توبه کند، اگر امتناع کند کشته می‌شود، و جانب احتیاط آن است که سه روز از او درخواست توبه شود و در روز چهارم کشته شود."

توجه داشته باشیم که مجازات‌های فوق هیچ ارتباطی با "خرابکار" بودن یا نبودن فرد ندارد و صرفاً بر مبنای عقیده‌ی او اجرا می‌شوند. مطابق این قوانین يك فرد کمونیست یا باید زیر شکنجه و حبس ابد تغییر عقیده بدهد، و یا باید کشته شود. به علاوه، مسالهی ۸ صفحه‌ی ۴۹۵ می‌گوید:

"اگر مرتد ملی توبه کند، و پس از آن کسی که فکر می‌کند او هنوز مرتد است او را بکشد، گفته شده است که باید قصاص شود، و قوی‌تر آن است که «قصاص» نشود، و لازم است که از مالش دیه «پول خون» بپردازد."

به این ترتیب "مؤمنان" می‌توانند هر کس را که "فکر می‌کنند" مرتد است بکشند بدون آن که ترسی از مجازات اعدام داشته باشند. این قوانین نه تنها اجازه‌ی قتل کمونیست‌ها را صادر می‌کند، بلکه خون معتقدان به ادیانی چون بهائیت و دین بودا و غیره را نیز "حلال" اعلام می‌کند.



توجیه‌گران اسلام و رژیم خمینی بارها گفته‌اند که اگر چه اسلام بر "کفار حربی" سخت می‌گیرد، اما با "اهل کتاب" (یعنی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان) بسیار مدارا می‌کند و در مقابل گرفتن باج از آنان، حقوق آنان را محترم می‌شمارد و از آنان دفاع می‌کند. مقررات موجود در بخش‌های مربوط به "اهل ذمه" یعنی کسانی که با پرداخت باج از اعدام نجات پیدا می‌کنند، معنی واقعی "احترام به حقوق" و "دفاع" از اقلیت‌های مذهبی را به خوبی نشان می‌دهند.

"مسالهی ۲"، صفحه‌ی ۴۹۷، می‌گوید هر کسی که پس از ظهور اسلام مسیحی، یهودی یا زرتشتی شود "کافر حربی است" یعنی قتلش واجب است.

"مسالهی يك"، صفحه‌ی ۴۹۹، مقرر می‌دارد که "جزیه" یعنی همان مالیات یا باجی که "اهل کتاب" باید بدهند، مقدار خاصی ندارد و حدی هم ندارد «تاکیدها همه جا از مااست»، بلکه تعیین مقدار آن به نظر والی و تشخیص او از مصالح مکان، زمان و مقتضیات روز بستگی دارد.

طبق "مسالهی ۶"، صفحه‌ی ۵۰۰، "والی" یعنی حاکم مسلمانان مجاز است علاوه بر گرفتن باج، "اهل کتاب" را مجبور کند که برای مسلمانانی که از مناطق آنان می‌گذرند "مهانی" بدهند.

بنا بر بخش ششم از "مسالهی اول"، صفحه‌ی ۵۰۱، "اهل کتاب" در صورتی با پرداخت جزیه از قتل نجات پیدا می‌کنند که تعهد کنند که در "سرزمین مسلمانان":

"کنیسه نسازند، ناقوس نزنند، ساختمان بلند نسازند، و اگر خلاف آن کنند تعزیر می‌شوند."

مطابق "مسالهی ۱۰"، صفحه‌ی ۵۰۳، "مکروه" است که فرد مسلمان به "کافرذمی" "سلام کند" و جواب سلام او را هم باید "هر چه کوتاه‌تر" بدهد. همین "مساله" می‌گوید "مستحب" است مسلمانان "کفار غیر ذمی" را "مجبور کنند از تنگترین کوچه‌ها عبور و مرور کنند!!"
طبق "مسالهی یک"، صفحه‌ی ۵۰۴:

"اهل کتاب ... مجاز نیستند در شهرهای اسلام معابدی مانند کنیسه «معبد یهودیان»، کلیسا یا آتشکده بنا کنند و اگر بنا کنند والی مسلمین باید آن‌ها را خراب کند."

و بنا بر "مسالهی ۲" در همان صفحه، معابد "اهل کتاب" در تمام "شهرهایی که مسلمانان آباد کرده باشند مثل بصره، کوفه، بغداد و تهران"، و یا "شهرهایی که مسلمانان به مرور فتح کرده باشند" باید به‌وسیله‌ی والی مسلمانان خراب شوند "حتی اگر والی جائر «ستمگر» باشد."

به‌خاطر داریم که مدت کوتاهی پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد فلسفی واعظ، نوکر رژیم شاه و رژیم خمینی، به‌همراهی سرلشکر زاهدی، نخست وزیر رژیم کودتا، معبد بهائیان در تهران را "فتح نظامی" و "تخریب" کرد تا "مراتب اسلامیت شاهنشاه عظیم‌الشان" را ثابت کند.

"مسالهی ۴"، صفحه‌ی ۵۰۵، از این هم فراتر می‌رود و می‌گوید:

"هر ساختمانی که «کافر» ذمی بدست آورد یا بسازد نباید از ساختمان همسایه‌ی مسلمانان بلندتر باشد."

گر چه همین ماده با قدری "تامل" و "دودلی" می‌گوید: "شاید کافر ذمی مجاز باشد ساختمانی هم ارتفاع ساختمان همسایه‌ی مسلمانان بسازد!!"

"متفکر آزاداندیش" پس از ذکر چندین مقررات دیگر در مورد بلندی و کوتاهی دیوارخانه‌ی "کافر ذمی" بی‌چاره، برای آن که چنین کسی فکر نکند با جلب رضایت همسایه‌اش می‌تواند مثلاً، یک اطاق بر روی پشت‌بام خانه‌اش بسازد. در مسالهی ۸، صفحه‌ی ۵۰۵، می‌گوید:

"ظاهراً مجاز نبودن بلندی «ساختمان» از احکام اسلام است و ربطی به رضایت یا عدم رضایت همسایه ندارد."

و سپس برای آن که مبدا "اهل کتاب" تحت "حمایت حکومت اسلام" بفرستاده از این همه "آزادی" بیافتند، "فروع" زیر را هم در صفحات ۵۰۶ و ۵۰۷ به قوانین فوق اضافه می‌کند:

"اول - ... اگر «فرد ذمی» از دین خود به دینی که اهل آن بر مذهب خود باقی می‌مانند ایمان بیاورد، یهودی‌ای که مسیحی شود یا برعکس، آیا از او پذیرفته می‌شود؟ - بعید نیست که پذیرفته شود، و گفته شده است که جز اسلام یا قتل چیزی از او پذیرفته نخواهد شد."

"سوم - اگر ذمی‌ای وصیت کند که کنیسه یا کلیسا یا آتش‌کده‌ای ساخته شود به‌عنوان معبدی برای آن‌ها یا جایی برای عبادت باطل‌شان، و آن کار به‌ما واگذار شود، ما اجازه نداریم آن را انجام دهیم. همچنین اگر وصیت کند که چیزی در راه نوشتن تورات، انجیل، یا دیگر کتاب‌های گمراه‌کننده و تحریف‌شده و چاپ و پخش آن‌ها صرف شود. و همچنین اگر چیزی مشابه آن‌چه گفته شد وصیت کند، **حتا اگر آن کار به ما واگذار نشود**، اگر ساختمان باشد ساختن یا تعمیر آن صورت مجاز نیست و باید از آن جلوگیری شود؛ در غیر این صورت ما اعتراضی نداریم مگر آن‌که بخواهند از آن طریق مذاهب باطل خور را میان مسلمانان تبلیغ کنند و فرزندان‌شان را گمراه کنند، که در آن صورت واجب است که از آن منع شوند، و **به‌هر وسیله‌ی مناسبی دفع شوند**."

"چهارم - کافران، چه ذمی و چه غیر آن، اجازه ندارند مذاهب فاسد خود را در سرزمین مسلمانان تبلیغ کنند، یا کتاب‌های گمراه‌کننده‌ی خود را نشر دهند و فرزندان آن‌ها «مسلمانان» را به مذاهب باطل خود دعوت کنند. و واجب است که «در این صورت» تعزیر شوند، و بر والیان دول اسلامی واجب است که به‌هر وسیله‌ی مناسبی از آن کار بازشان دارند، و واجب است که مسلمانان از کتاب‌ها و مجالس آنان دوری جویند و فرزندان خود را نیز از آن منع کنند. و اگر چیزی از کتاب‌ها و اوراق گمراه‌کننده‌شان به دست‌شان برسد باید آن را از بین ببرند، و کتاب‌های آن‌ها چیزی نیست مگر «کتاب‌های» تحریف‌شده و غیرمحترم. خدای بزرگ مسلمانان را از شر اجانب و حیل‌های‌شان محفوظ نگاهدارد، و کلمه‌ی اسلام را بالاترین کلمه قرار دهد."

چنین است معنای واقعی "احترام بسیار" و "آزادی" اقلیت‌های مذهبی تحت حاکمیت "اسلام عزیز"، و چنین است معنای واقعی شعار فاشیست‌های حزب‌الله که روی دیوارها می‌نوشتند و می‌نویسند:

"جهان را با منطق مسلمان می‌کنیم!"

منطق باج‌گیری، کتاب‌سوزی، تخریب اماکن مذهبی، زندان، شکنجه و اعدام، نه برای جلوگیری از "خرابکاری"، بلکه برای جلوگیری از عقاید متفاوت آن‌هم توسط کسانی‌که ادعا دارند "عالی‌ترین" و "محکم‌ترین" نوع عقیده را دارند و "گسترده‌ترین" آزادی‌های اجتماعی را برقرار کرده‌اند.





بعد از سقوط رژیم شاه مسئله این بود که بکدام سوی باید رفت
به چپ یا به راست ؟

تکثیر از :
هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا